mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

UCLA

START

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

UCLA

REEL 126

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

6 inches

Reduction Ratio 11:1

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may be illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Los Angeles, University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 128

Author: Mūsā b. ʻAqīl alʻAlavī al Ḥakīm va Ṭabīb al-Isfahānī

Title: Ḥadā'iq al-Adviya al Mūsavī

96 fols., 9 x 3.75 in.
(229 x 95 mm.)

Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

1
Call. 1117
ms 128

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

CLU-M

BLANK PAGES

tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بیحد و منتهی مر ذاتی را که [illegible] از منتهای رافت و رحمت و مهربانی عطوفت و مهربانی بخیه مرهم علق دوائی و بخیه [illegible] تعالی افرید و صلوات زاکیات لایق جناب [illegible] مابی است که ایجاد موجودات بسته بوجود مبارک اوست و سلام و تحیات شایسته بروحی مطلق و جانب [illegible] و آل و اطهار او است اما بعد چنین گوید بنده ذلیل رب جلیل موسی بن مفضل العلوی الحکیم و طبیب الاصفهانی رحمة الله علیه که پس از آنکه این بنده مدت هشت سال در مدرسه [illegible] که طاهر موسوم بدار الفنون بحسب [illegible] حضرت اقدس شهریاری کیتی ستان السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه به تحصیل علم بدن از تشریح و امراض و جراحی و کحالی و جناری و کساری و امراض جلدی و علم قابلگی و امراض مخصوصه نساء رنجها بردم و زحمات کشیدم بتعلیم استاد جلیل بلا عدیل دکتر بولان نمساوی موسوی که در این علوم یگانه دهر و نادره عصر بود امتحان نمودند و بعد از قابلیت تصدیق فرمودند و نشان و مواجب دادند و اول ماموریت و خدمت بهمراهی افواج ثلاثه اصفهان در محاربه انگلیس با ایرانی بفارس و کرمسیرات از اقلیم بود در آنسفر که قریب بهشت ماه طول کشید کمتر روزی بود که از یکصد نفر مریض کسرها بخانه ما رجوع نمایند بعد مقدور علم خود را در ایشان از دوا و بخیه دم استهدی الله اگر در این علم در اختلاف دیدم نوعی دیگر از طهران بهمراهی همین افواج بفارس مامور شدم در آن سفر در باب استعمال ادویه و جوهریانی که معمول و مخصوص فرنگان است امر ادی بلیغ جهدی وافی بجای آوردم و تجربها نمودم مگر در قدر شربت بعضی از ادویه دیگر اختلافی ندیدم که بعضی از دواها را با بعضی از آنچه قدر شربت ایشان بقاعده فرنگان بوده زیاده تر استعمال نمودند

سفر هم از یکسال اینسو تجاوز نمود نوبت سیم بفارس مامور شدم بدون ابوالجمعی سپاهی و بقیه تجربه‌ها در ادویه و غیره بفرصت و دقت تجربه کردم آن سفر دو سال طول کشید از آنجا بکرمان مامور شدم یک سال در آن سفر اقامت کردم و الطاف بی پایان حاکم امروز و بوم و ندامت او مانع از معالجه عامه آمد تا کنون که هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری است از کرمان بدار السلطنه اصفهان که مسقط الراس است مقیم آمدم و اینماه که شعبان المعظم سنه مذکور است مدت هشت ماه است که مشغول معالجه و مداوای امراض هستم اولا امراض عامه بولایت اما نند ارکان اربعه چهار بافتم که هر کدام را کافی مقدم است که یک فرد قلم بنویسد نیست در اصفهان جز این عشق ، کوفت و کرم کبد و کچل ، در این هشتماه چه بسیار از امراض مزمنه داخله و عصبیه را بدوا مناسب مستعمل از خود علاج نمودم و چه مکاشفات در این استعمال عام از رای این فقیر روی نموده و چه تجربها دیدم بی حد از دوائی دیدم که هرگز تصور نکرده بودم چه بکار بدنجا کشید بر خود واجب دانستم که کتابی در این وقت ادویه و جوهریات که مستعمل در طبابت انسان است بنویسم که فواید که خود دیده بنویسم باعتبار آنکه عوام فهم و از روی کتابه تراجمه صاف و روان تحریر نموده که هر کس بفهمد حقیقت آنچه نوشته شده و او را مسمی بجامع الادویه الموسوی نموده و این ادویه را آنچه توانست نام نهاد و آنچه نتوانست بهمان نام فرنگی و غیره که بجای کلمه اردو و معنی و وجه تسمیه گفتنا اگرچه تفصیل این ادویه طراز ساختن انها بدین اختصار نیست و تفصیل او در جزو علمیست جدا که شیاء گویند و آن علم از علوم معظم و مطول فرنگانست که بیان می کند توصیف ماهیات اشیاء موجوده در عالم را و لی همین مختصر برای طبیب و جراح کافیست ابتدا از مطالعه کنندگان و استادان این فن طبابت ایران آنستکه اگر خطائی بینند به بخشند و باستعمال این ادویه متعارفه بکوشند و استعمال نکرده منکر خود نشوند زیرا که این علم حس است اگر با بقاعده در حق خود خطائی دیدند منکر جمیع این ادویه شوند و الا فلا بدانکه علوم حکمیه منتشر نشد مگر از یونانیان و اول حکیم که در مملکت یونان بعرصه وجود آمد و بعضی مطالب را امیس ساخت و تعلیم نمود اسکلیپیاد بود که متعلمین زیاد داشت بعد از فوت او شاگردان او دو فرقه شدند گروهی را اشراقی و گروهی را مشائی نامیده اند اشراقی انها بودند که بمراتب عقلیه علاج امراض می کردند و مشائی جماعتی بودند که از تجارب علاج علل می نمودند بعد از انها بقراط بوجود آمد در سیصد سال قبل از انکه در رومی و او در علاج رای اشراقی را پسندیده و حمایت انها می نمود و او بیان کرد که چهار خلط در

در مقام اصلاح او را بنده بسیار دو بقیه

در تاریخ استعمال ادویه

بدن موجود است که عبارت از دم و بلغم و سودا و صفرا باشد و این چهار خلط در بدن انسان حد
اعتدالی دارند که اگر از آن حد تجاوز نمایند مرض مستولی گردد بعد از بقراط حکیمی بود از اهل
فرانسه کالس نام که او بیان امزجه دوا کرد و چهار کیفیت بر هر یک ادویه اختیار نمود که عبارت
از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد و شرحی داد این مطالب را پس از او حکمای دیگر هر
کدام از روی عقل خودشان بیانی کردند و کم کم کار به تشریح کردن رسید بجهة یافتن حالت صحت
و مرض و بجهة معرفت ادویه عمل تجزیه و ترکیب پیش آمد و این دو علم و عمل در ایران بود تا در این عصر
که پادشاه ایران که خدا این خیر دهاد بعضی از معلمین این علوم را با ایران آورد و رنجشها فرمود و رتبه
دادتا مقدوری فرا گرفته و [illegible] در فرنگستان کور و اندر کور و مردمان حاذق و
هوشمند و در این علوم کاری [illegible] را فانا در ترقی خواهد بود [illegible]
پس علم بمرض و ازاله او موقوف است بدانستن تشریح و معرفت بادویه و خواص و کیفیات و موظف به
شناختن ماهیات ادویه و این رساله در معرفت ادویه است بجهة علاج امراض بدانکه علاج امراض
بر دو قسم است یکی علاج امراض نفسانی از راه حواس خمسه باطنه و ظاهره است آنچه از راه حواس خمسه
ظاهره است از آن جمله شم است که در بیحالی و در ضعف محسوس است که بواسطه استشمام روایح طیبه
کریهه رفع گردد چنانچه صعف حال افتد و اختناق رحم بواسطه استشمام انفوزه و بیحالی و صاحب تش
استشمام عنبر و گلاب رفع گردد دیگر از راه سمع است که در سمع مفرط باستماع صوت کوچک مفضی
چون صدای ساعت و آب مقطر رفع شود و چون بیخوابی از کثرت شغل بود کتاب خواندن با آواز
بلند سود کند و بر خلاف گاهی سکوت محض موجب باشد و بیخوابی صاحب الخولیا باستماع اصواتی که
از سازها حاصل شود رفع خواهد شد و آنچه از راه بصر است چون ابصار حرکت کندم بواسطه نیم
برای بیخوابی و ابصار سبزه و رنگ سبز بجهة تقویت چشم و آنچه از راه لمس است چون دلک برای
تسکین اوجاع و بیخوابی و شبق و خماری و از ذوق تا کنون چیزی قابل نوشته اند و آنچه از راه
حواس خمسه باطنه علاج توان نمود از آنجمله رفع خیالات فاسده مریض است که ببندد و بضاج
حکیمانه رفع گردد و این در صورتیست که مریض بدان حکیم اعتقاد داشته باشد و گاهی رفع
خیالات مریض نگردد مگر بتغییر مکان و بلد و این مخصوص بخداوندان مالیخولیا است که تدبیر
به از سفر نمودن نیست زیرا که در سفر بواسطه خلاف عادت نظری چون بدیدن عیال و متعلقان

در علاج امراض نفسانی

و آشنایان طبیعت را تعدی فاحش روی نموده و خیالات تازه رو داده خیالات مودیه رفع گردد
و بر خلاف است در مرض حب وطن که بعضی اشخاص در غربت بواسطه حب وطن مریض شوند بمرض
مخصوص و علاج عود وطن است و از این اقسام است مشغول داشتن مریض و مشغولی بدانکه
مخصوص امراض نفسانی بود بلکه در امراض جسمانی نیز اثر تواند نمود چنانچه در مرض مزمن
کند چون علیل بیکار باشد همیشه احساس ثقل در بدن نماید و چون مشغول گردد از خاطر او محو
شود در اذکار امید وار بودن مریض است بشفا و این هم منوط باعتقاد مریض بحکیم است و گاهی مریض
بیند مریض را مرض است چنانچه نقلست که در یکی از مریضخانهای فرنگستان دو نفر مصروع
بودند بواسطه لهاء مرض مذکور در مرضای آنجا [illegible] از آن دو مصروع غش می نمودند
بعضی از مرضا را غش و برخی را تشنج خفیفی روی می [illegible] مریضخانه مذکور [illegible] گفت اگر بعد از
این هر کرا این حالت روی دهد او را داغ خواهم نمود [illegible] مبل آهن در بخاری آتش نهاد آن حال
از مرضا زایل گشت اما علاج امراض جسمانی و چون این نوع علاج بسه قسم است لهذا او را
بسه باب منقسم نمودیم باب اول در علاج بواسطه اثر بعضی از اشیاء که کیفیت ندارند
چون روشنائی و حرارت و برودت و الکتریکه قوه ایست چون قوه کاه ربا که بتفصیل
خواهد آمد انشاء الله و مقناطیس و فونکان اینها را علاج باشیاء بیوزن نامند باب دویم
در علاج بمرکبات و مشروبات و تدابیر چند مانند مسوح حرکت نمودن و امثال آن باب سیم
در علاج بواسطه ادویه جات باب اول در علاج بمواد اشیائی که کیفیت ندارند و فونکان اشیاء
بیوزن نامند و این باب مشتمل است بر پنج فصل فصل اول از باب اول در اثر روشنائی و علاج
بدو بدانکه روشنائی برای اجسام بالاتر از جمله ملزومات است و بدون آن در تنمیه و تغذیه آنها
نقصانی حاصل آید که بکمال نرسند مثال آنکه گیاه و نباتی را چون از روشنائی منع کنند محسوس
است که پژمرده شده و برگ او صفرت پیدا کند و حضرت او بواسطه روشنائی است و قلیلی از نبات
چنین نیستند چون ریواس و مارچوبه و روشنائی در انسان و حیوان هم همین نوع است چنانچه
می بینیم اشخاص محبوس بواسطه عدم روشنائی لون ایشان متغیر شده و قلت خون و هزال پیدا
کند و تجربه شده که چون گاو را در زیر زمین بندند که روشنائی نه بیند مسلول شود و شیر
او متغیر گردد و بر خلاف روشنائی زیاد نیز محدث مرض است چون رسیدن آفتاب زیاد بر سر

در علاج امراض جسمانی با اشیا بیورن

در تعریف روشنائی

مورث سرسام گردد و هم گاهی باعث کوری گردد خاصه چون شخص عادی بروشنائی نباشد و
بجهة صاحبان مرض خنازیر و خداوندان فهج و قلت دم و امراض دطوبی و مرض ربو و نزلات
و امثال ان و روشنائی منع است در صاحبان صداع دموی و اورام خاصه ورم جنب و ریه
و دماغ و جراحات عظیمه و امثال ان و ظلمت که عدم روشنائی است بسیار مفید است بجهة امراض
چشم و امراض عصبانی و از برای قلت و کثرت روشنائی گاهی عینک اسباب باشد و استعمال او

در تعریف عینک

لازم گردد و هم چنین بجهة اعانت قوه باصره مثال انکه چشمی که عشای و تهیه یا جلیدیه او محدب بود
دور خواهد دید و چون برخلاف این بود نزدیک بین خواهد بود در هر صورت عینک برخلاف
دافع علت است باین طور که اگر جهة تحدب قرنیه یا جلیدیه باشد عینک مقعر و اگر سبب تقعر باشد
عینک محدب چاره کند و دلیل و حجه طبیعی این علت در کتاب کمالی موسوم به جلاء العیون حقیر مفصلا
بیان شد و استعمال عینکی که شیشه او الوان باشد برای چشمهای ذکی الحس است که در افتاب نتوانند
نگاه کرد و بهترین الوان عینک در افتاب سبز و در برف ابی خواهد بود و رنگ قرمز برای چشم
بسیار مضر است و دیده شده که مستعدین جنون چون بقرمزی زیاد نگاه کرده اند صاحب جنون
شدید شده اند و هم تجربه شده که گاو چون شئ قرمزی زیاد ببیند دیوانه شود و محسوس است که
چون شخص بپارچه قرمز مدتی نظر کند و پس از ان بجائی دیگر تا مدتی هیچ نه بیند برخلاف رنگ
سبز که مقوی بصر است و نگاه کردن بسبزه زار و بساتین برای چشم ضعیف بسیار نیکوست چنانچه در
فرنگستان صنعت کران که کارهای خورد کنند چون حکاک و غیره با اینچه سبزی در پیش خود روبروی تنبیه داد
و هر چند دقیقه بان سبزه نگاه کنند و مشغول کار خود شوند فصل دوم از باب اول در

در تعریف حرارت

اثر حرارت و علاج بد و بدانکه قابل حرارت نیز برای اجسام بالاتر چون روشنائی است و بواسطه
اوست موجودات و نبات و معین است که در سالی که هوا حرارتش زیاد باشد انگور و بعضی از فواکه
زود رسیده و شیرین تر باشد و در حرارت معتدل موجودات باعتدال است و این واضحست
که مردمان قطب شمال قصیر القامه و ناقص العقل هستند برخلاف اهالی خط استوا که طویل القامه
و مدرک و باشعور می باشند و علت حرارت تفریق است و می بینیم که حرارت زیاد باعث ازدیاد
و سستی و تنبلی است مثال مردم هندوستان که بواسطه حرارت ان اقلیم همگی سست و بیکار می
باشند و از این جهت است که در جنگها اهالی سرد سیر بر گرمسیر غالب اند چنانچه در تواریخ

علاج امراض جسمانی با اشیا بیورن

مسطور است و از جمله اثر حرارت زیاد بدن ازدیاد عرق است و حرارت بدن در جمیع حیوانات سی
و دو درجه است که بواسطه اسبابی که موسوم به ترم و مطر معین نموده اند بعضی ضفدع و حبه که حرارت
بدن ایشان ناقصه سی و دو درجه است و در تابستان و زمستان درجه حرارت اعضا اختلافی ندارد
زیرا که در تابستان حرارت خارجی باز دیاد عرق مزید بدن نتواند گردید زیرا که عمل جلد باطن
که غشای مخاطی خوانیم با عمل جلد ظاهر برخلاف است که چون دم مبل بجلد باطن نماید بجلد ارش
کم شود و بالعکس بدین جهة است که در ورم معده و رحم و مثانه و امثال ان ضماد حاره استعمال
کنند تا میل خون از باطن بظاهر شود و دیگر باید دانست که حرارت با فراط در بدن مورث ورم
کبد است و افراط در غذا در هوای گرم و گرمسیر است و عدم حرکت باعث ورم کبد خواهد بود
باین دلیل است که در فرنگستان مرغیست که کبد او زیاد بزرگ است و از اغذیه بدیعه ان ولایت
چون کبد او کوچک است لهذا او را در منزل گرم محقری جای داده و غذای زیاد باو می خورانند
در مدتی قلیل کبد او بزرگ شده او را کشته و صرف می کنند و بیان شد که حرارت زیاد مرخی اعضا
است چون حرارت در بدن عام باشد و چون حرارت بیکعضوی رسد چون انداختن ضماد حاره
در عضو همان عضو مسترخی شود و حرارت با فراط نه انکه قوای جسمانی را کم کند بلکه اثر در قوای
نفسانی نیز نماید چنانچه دیده شده چون از تاثیر افتاب زیاد بگیرد اما علاج امراض بواسطه حرارت
و در استعمال حرارت برای ناخوشی چهار اشاره است و لفظ اشاره در این کتاب در استعمال مراهم
زیاد است و او عبارت است از انکه در همین علتی که تعداد می کند ان ادویه با ان تدبیر باید نمود
و پس چهار اشاره از این قرار است اول بجهة مبل دم بموضعی مخصوص دویم بجهة رفع صلابت
در موضعی از اعضا سیم جهة تسکین اوجاع چهارم برای نضج و تحلیل اشاره برخلاف در استعمال
حرارت و معنی اشاره برخلاف ان بود که در این علتی که باز تعداد می کند استعمال ان دوا یا ان
تدبیر ممنوع است و ضرر خواهد کرد و اشاره بخلاف در استعمال حرارت در این امراض است اول
در مرض ابو ریزم که ابو رسام نامند و در زمانی که دم در مزاج غالب باشد و در زمانی که
یکی از ترشحات بدنی زیاد بود چون عرق و ریم و حرارت را بچند نوع استعمال کنند اول شمعها
و ان این بود که با عینک های درشت بینهای که انرا میتوان روشن نمود موضعی را بسوزانند
و این عمل در تفرحات مزمن که قابل برفع نیست سودمند است دیگر نگاه داشتن اهن تافته یا

در علاج مرض حمیات یا تب

شعله چراغ است قریب بعضوی و این عمل در امراض نخاع و مبل دم را بظاهر دادن بکار رود و همین
عمل است چون دبک و اجر کرم را بمجاور عضوی بدارند و این بکار است در اوجاع مفاصل و وباء
استرخاء عضل خاصه در مرض خنازیر نوع دیگر داغست بحقیقت که سوزاندن عضوی باشد
بواسطه مجاورت و ملاصق شدن آهن تافته بعضو و این عمل در حمیات مرض اشاره است اول بجهة
سدد دم و تسمیر برای زایل نمودن اثر سم ملذوعه را از عضوی سیم برای رفع نمودن مجاری
مطاری که در جراحات است حمامات برای محدود نمودن نفاثرا و از جمله استعمال حرارت آب گرم شده
با آتش است که هم بخار او و هم استحمام بخود او سودمند است و خود او هم بچند نوع مستعمل است یکی حمام
بطور ایران که حمام بخار است خواص او نشر برای حمیات یکی و اوجاع مفاصل رهی یا مزمن و مرض پی بری
باذبس که یکقسم از امراض جلدی است و در زده زخم و دماميل و ازاله اوساخ از اعضا و در روستیه جوز
حمام بخار رسم نیست در هنگام ضرورت سنگهای بزرگ با آتش تافته در مکانی مسقف نهند و آب
در آورند که بخار متصاعد شود و علیل را در میان آن بخار بدارند تا اعضای گرم شود بعد چند
ترکه چوب بید بر بدن او زنند تا حرارت پیدا کند بعد از آن اگر فصل تابستان بود مریض را در حوض
آب سردی فرو برده و اگر موسم زمستان باشد اعضای او را با برف زیاد دلک کنند و خشک نموده
لباس در پوشد و عادت شخص بدین عمل نیز دخیل است و در نکشتن این تدبیر نمایند که مریض را
در حمام دلک قوی نموده بیرون آورند در مکانی که هوای او از حمام سردتر باشد و صب الماء بر
اعضای او نمایند و تفصیل صب الماء خواهد آمد انشاء الله و این عمل بسیار نیکو است در بعضی
امراض جلدی و قبح مزمن و استرخاء مفصلی که سبب ضربه بود و دیگر از انواع استعمال داشتن آبگرم
پاشویه بود و بسیار سود دهد بجهة تعریق و مبل ماده را با سافل دادن در وقتی که دم مبل بر اس
و دماغ نموده باشد و هم در صداع و درد دندان و گوش و کلو و سرما خوردگی سودمند است طریق او
افسنکه مریض را بگیرهی نشانده و پاهای او را تا زانو در ظرفی که از آبگرم پر باشد نهند و بعضی از
حکماء برخی از ادویه ممزوج با آب کنند چون پیاز و خطمی و بابونه و شرکه و امثال آن اما استعمال
بخارات که بخور نامند و این عمل مستعمل است برای تفتیح دم بواسیری و طمث و در تسخین عنق رحم در
حین تولد طرز استعمال او مریض را در صندلی که تهی داشته باشد نهند و دیگی را پر از آب جوش نموده
در زیر صندلی گذارند و اطراف صندلی را بپوشند که بخار بمریض رسد دیگر استعمال آب زن است

در علاج مرض حمیات یا تب

بابی که حرارت او بیست و هشت درجه بود و این آب با فائده است برای ازاله اوساخ و انتفاخ ضعیف البنیه
و مستعدین سکته و خداوندان ابوریزم که ابر سما گویند که در صورت احتیاج چنین آبی انسان را
شاید و آب گرم آبی است که حرارت او سی چهار درجه بود که دو درجه از حرارت بدن زیاد تر باشد و
غیر مستادین چون در این آب روند مورث تنگی نفس و سستی اعضا و دوار و خفقان شده بسا که اینحالت
بمرگ رسد چون توقف در آب بطول انجامد و این آب مستعمل است در زمانیکه خواهند استرخاء در
عضوی حاصل آید و هم چنین در قولنج رحم و امعا و وجع کلیه در مرض زمانی که سبب تشنج مجراه صفراء بود
و هم در تشنج اعضا و کزاز و فتق و حصر البول و در قدیم که جوهر بیهوشی نبود بجهة عمل رادی مریض را در
چنین آبی می نشاندند تا قریب به بیهوشی شده و مفصل را مرخی کنند و مفصل را بجای خود در می نمودند
ولی در این عصر با وجود جوهر بیهوشی که مرخی خوبی است این عمل را نه پسندیم نوع دیگر از استعمال آب
گرم حمام نشیمنگاه گویند و او عبارت است از نشستن در آب گرم بحدیکه آب تا کمر باشد و این مستعمل است در
بواسیر و امراض رحم و حصر البول و سوزاک مردان و زنان نوع دیگر استعمال گل گرم است بدین طریق
که گل اومنی را کوبیده در ظرفی ریخته بالای آب گرم ریزند و علیل را در او نشانند و این عمل تا مدت کرد
استعمال مزمن و اوجاع مفاصل دیگر استعمال آبی است که در او گوشت با دوده گوسفند پخته باشند و
استحمام این آب مفید است برای اطفال ضعیف و طفلی که هفت ماهه متولد شود و ضعیف باشد بنا
نیکو است که چنین طفلی را پس از تولد فوراً در پوستی که از گوسفند جدا کرده باشند بپیچند و بعد بآن
کنند دیگر استحمام آبی است که در و شراب و در زیتون با او جوشانیده باشند و این مفید است برای
بعضی از امراض جلدی و وجع معده و رحم و مثانه و امثال آن دیگر استعمال حرارت است بواسطه
خمادها و ضماده مستعمل است در تفتیح و تحلیل اورام و دماميل و ارخاء عضلات و مبل دادن دم بظاهر
لهذا در ورم رحم و مثانه و معده و امعاء بکار رود و خواص خماد در حرارت و رطوبت است و اینست
که اخمده را غالباً با شیر طبخ کنند زیرا که شیر بواسطه دهنیت حرارت را زیاد نگاه می دارد و چون شیر
نباشد می توان ادویه خماد را در آبی طبخ دهند که قلیلی روغن در آن آب بوده باشد و خماد منضج تخم
بزرگ و شیر بود و چون برای تسکین اوجاع و تشنج باشد نیکو است که بدین خماد برگ بنات مخدره
چون شوکران و بذر البنج و بلادانه و تاتوره و کوکنار و امثال آن اضافه نمایند و هم بجهت لطافت
خماد را در میان دو لای پارچه نهاده بعضو بندند که موضع آلوده نگردد دیگر استعمال آبگرم است

در علاج امراض جسمانی

بنوشیدن و یا آب دوزنک و حقنه بکار بردن داشتن اما نوشیدن آبکرم برای غالبا برای قی است خاصه چون نوع
بود و در سوم نباتی اگر آب کرم قی آورد دوم معین دوای قی است و یا آبدوزنک استعمال شود اول در اما
بجهة نفخه و غلبه چون در یبوست و قولنج و آلت محقنه در زمستان اقسام است خواه بجهة نساء و خواه در
رجال و جمیع آنها از مریض خود تواند استعمال دارد بر خلاف ایران دیگر استعمال شود در محل بر از آبیدن
که نفاس سد شده باشد یا سوزنک بود دوم در تجراه بول و جال در سوزنک موجع و هم در عمل خروج حصات
مثانه که قبل از عمل بواسطه اب دوزنک مثانه را از آب ممتلی نمایند که در سکافتن مثانه خروج آن آب بدل
بود و هم در نزله مثانه موجع این عمل سود دهد اگرچه بعضی از حکما آب اهل نیم گرم را در نزله مثانه مفید دانند
و هم در زمانی که گوش دیم کند یا آب در زنک باید جوف او را شست و همین عمل را در جراحات خلنده عمیقه بجهة
دفع ریم مستعمل باید داشت و دیگر بجهت آب بسیار گرم است در یاها در حین سکته تا میل دم را از دماغ
دیگر دانند و در فم معده در صورتی که فواق عارض شود و زلو را قوت بیش از آب گرم است در فواق در این
موضع و در وجع نقرس نهادن پا در آب گرم خالی از منفعت نخواهد بود فصل سیم از باب اول در
اثر برودت و علاج بدو بدانکه از شان برودت است جمع و تکثیف اشیاء و در جمیع اجسام این عمل نماید مگر آب
و دلیل این است که چون آب در شیشه یخ کند شیشه را بشکند و بر در زیاد مانع است موجوان و نبات را
و قلیلی از نباتات باشند که بواسطه قوه مخصوص در زمستان موزارند در اثر برودت هوا با عضا
بدانکه چون برودت اثری بی نهایت در بدن کند بواسطه تکثیف خون از ظاهر میل بباطن کرده و مدانه های
چند در جلد اعضا پدید آید چنانکه مرغ را پر کند پس از آن مفاصل سست شده میل بخواب نماید و چون
بخوابد بواسطه سکته هلاک شود و از این جهت است که در سرمای شدید خواب منع است حکایت کنند که
در فرنگستان در فصل زمستان که موسم عیش مستان است پسری برادر سری بر دیف پدری نشسته از دهی
بدهی می رفت پسر را برودت هوا و برف چنان آزار نمود که حرف نتوانست زدن و بتدریج نفاس بخواب رسید
و او را بی تاب نموده خوابش در ربود و بجای سرد شدید او را مرده پنداشته در برف انباشته بخانه
نمود و بخانه شتافت چند نفر مغنی یافت مراجعت نمود لاشیء را شیء و مرده را حی دید و او را بمنزل آورد و
کم کم حرارت ثانوی بظهور رسیده برست و از این است که در این عصر در فرنگستان چون برکسی سرما اثر زیاد
نماید خاصه در سفر باید نگذارد که بخواب رود و اگر بخود شده باشد علاج دلک اعضای او است بقوت
با برف و پس از آن به بهدی با عرق تا بحال آید و حال آنکه عوام بلکه اطبای ایران در اینجا معالجه را

علاج امراض جسمانی

بضد دانند و در عضو سرما برده خمادات حاره بکار داشته و نسخه جات زیاد در قرابادین بنظر فقیر
رسیده و همین علاج عامی که در سرما زده کی مذکور شد در عضو مخصوص چون گوش و بینی و دست و پا
مستعمل باید داشت که این اعضا را چون سرما اثر کند باید با برف مالید تا گرم شود و اگر شقاق و پا
طاول پیدا شود بمراهم مخصوصه که در این کتاب خواهد آمد انشاء الله معالجه نمایند اما اثار در
استعمال برودت اول بجهة ردع دم از عضوی ثانی بجهة تقویت اعضا و هم برودت بدو نوع استعمال شود
یکی هوای بارد و دیگری آب سرد اما هوای بارده نافع است برای امراض حاده چون مطبقه و محرقه و آبله
و سرخجه که صاحبان امراض را باید حتی المقدور در منازل سرد و هوای بارد و پرستاری نمایند اگرچه
زمستان باشد و آب سرد را اولا در حمیات شدیده بایدبکار داشت که جلد را با سرکه و آب سرد بشویند
که التهاب او کم شده و عرق آید مجرب است دویم در اورام که طلایی نمایند سیم از برای تسکین وجع که
جهة صداع است که ریختن آب سرد در جبهه و راس مفید خواهد بود چهارم برای رفع استرخاء و سدد دم و عرق
پنجم در غش و ضعف که از زدن آب سرد بقوت برخاسته مریض بحال آید ششم در تقویت اعضا و کسانیکه مانند
برودتی زلات پیدا کنند یا اشتهال در مزاج ایشان روی نماید تغسیل با آب سرد و مداومت با و سودمند
است هفتم برای رفع احتلام بسیار بیکوست که کسانی که زیاد محتلم می شوند هنگام خواب قضیب و بیضه را
با آب سرد شسته و در فراشی معتدل در گرمی و سردی آسایش نمایند اما منظور از آب سرد آنی است که
حرارت او پانزده درجه بود چون آب قنوات و چاه ها و غیره که اثر او در بدن مورث بیرنگی جلد و نکشیف
بدن و اضطراب نفس و توقف زیاد مورث بفشی جلد شود و این آب مستعمل نیست مگر در جنون و کمتر از
و حرارتی که پس از بیرون آمدن از آب سرد در اعضا پدید شود و نگاه حرارت ثانوی بدن گویند و
می گویند که این حرارت ثانوی است که بهیجان می آورد قوه عضلانی را و تقویت عضوی یا اعضا را می نماید
و بدل قوه چرخ الماس این حرارت را دانند و آب سرد مستعمل حکما آبی است که حرارت او بیست و دو درجه
باشد و این آب مستعمل است در تقویت اعضا و تقویت باه خاصه چون جاری بود از جمله استعمال آب سرد
نوع صب الماء است که عبارت از ریختن آب از بلندی در عضوی و صب الماء بر دو قسم است یکی جریان
دارد آب از بلندی بواسطه لوله بزرگی چون آفتابه و دیگر مانند ترشح مطر چون ریختن آب از غربال آن
یا چوب یا غیره و حرارت ثانوی آب سرد از صب الماء زودتر و بیشتر بظهور رسد چنانچه از این عمل می
بینیم جلد قرمز می شود و حرارتی زیاد شخص احساس میکند و چون این عمل طبیعت را مستعد بحران می

در علاج امراض حبیثه

نماید لهذا در بعضی حبات حاره مستعمل است مانند محرقه عام مرتبه‌ها که حکماء هم بنوشانند و هم جلدا
با ابرد و سرکه شسته و صب الماء نمایند دویم در مرض خناق که جمعه هوای رد بدانست که از زغال سنگ
و غیره حادث می‌شود سیم در اعمالی که از خوردن سمومات نباتی بهم رسد چون در تریاک خورده و امثال
ان چهارم در مرض وباء پنجم در وجعی که بعد از التیام یافتن عظم منکسر در عضو مانده باشد اما صفت
عمل مذکور ان است که ظرفی را مانند فنا به و امثال ان از اب سرد پر نموده و در محلی مرتفع که ارتفاعش
شش هفت ذرع بود ایستاده و مریض را در پای ان ارتفاع بدارند و از انجا اب را بر سر یا عضوی که
منظور است نثار نمایند نوع دیگر انست که بواسطه لوله هین از بلندی در بعضی از اعضا صب الماء نمایند
و این مخصوص در فرنگستان است و مستعمل است در امراض مجلل و مستقیم و در جلس طبل بکرها نافعست و اگر بواسطه
لوله مذکوره در ماه هشتم صب الماء از بکر بر در مجلل نمایند طفل یا سالی متولد گردد دیگر از استعمال ابرد
طلاییه است و این بر دو نوعست یکی مخصوص و دیگری عام اما طلاییه مخصوص ان بود که لته را با ابرد تر کرده
و او را گرفته کمی فشار داده در عضو اندازند مرة بعد مرة و این نوع مستعمل است در سرسام و ورم مفاصل
حاد و اورامی که جهة ضربه و سقطه باشد و در اسهال مزمن که بسیار علاج شده باشد بسیار سودمند
است طلاییه ابرد به بطن بدین عنوان که پارچه بزرگی را با ابرد تر نموده بشکم بندند و مداومت در این عمل
ثابت کردن اما طلاییه عام و او عبارتست از اینکه جمیع بدن را بپارچه بزرگی که باب سرد آلوده نموده باشند
به پیچند و این عمل مفید است در مرض جذام و گرفتن مرضی که بهیچ وجه دوا رفع نشده باشد و هم در بعضی
امراض جلدی چون پیسی یا زیر و در امراض مزمن کبد که قوه هاضمه اختلال پیدا نموده باشد طریق
عمل انست که ابتداء چند روز مریض را غذاهای ساده و خفیفی چون شوربا و حریره و ابگوشت و امثال
ان دهند و در این مدت متصل مریض را استحمام ابرد فرمایند که بدن جزئی التی پیدا کند پس تا چند
روزی از کرباس یا کتان باب سرد تر نموده و بر بدن مریض پیچند و بخوابانند و در بالای او چند لحاف
پشمی و غیره اندازند اما علامتی که از این عمل بظهور رسد ابتداء احساس سردی در اعضا نموده
و بعد از ربع ساعت ان برودت اعضا بر طرف شده و کم کم حرارت ثانوی در اعضا پدید شده و عرق
عارض گردد بنوعیکه بالاخره از مریض جاری گردد در این وقت بسا که عطش مفرط بر مریض غالب
اید و از اب منع نباید نمود که بواسطه عرق دفع می‌شود و ضرر ندارد پس از دو ساعت مریض را برهنه
نموده در ابرد فرو برند و اعضای او را دلک قوی فرمایند و رخت در پوشند که بهمرض بحران نماید

اگر

در علاج امراض حبیثه

اگر بدن مایل چند در اعضا و یا به زرده زخم و رفع گردد دیگر استعمال شرب ابرابیست در مرض نقرس
و یبوست مزاج و تقویت معده بنا شنا که ابتداء کنند بیکبیر دو سیر که شانزده مثقالست و بیفزایند
بقدری که معده قبول کند نهفت خود زمانی در طهران بضعف معده مبتلا امد در ایام تحصیل در
موسم تابستان مداومت بشرب ابرد نمودم و تحسنا ثابتم من بتبریز بمرور رسانیدم عجب تقویت نمود که
می‌توان کرامت گفت و بر اشتها افزود ولی چون در مزاجی موافقت ننماید باید ترک کرد و دیگر استعمال آب
سرد است بواسطه حقنه و این نوع حقنه در دو الخل مستقیم و سدرم در مستقیم معهد است و با سرکه در
کسانی که سم نباتی خورده‌اند سود دهد اما تاریخ استعمال شود جهة سدی و در حبات خلطی و در طلاییه
اگر خواهند باید در سه چهار لته بخند مبادا مورث غائر اثر کرد و این مستعمل است جهة رفع هذیان در
امراض حاده که در جبهه بندند و چون در ولایتی یا مکانی که یخ و برف نباشد جهة طلاییه بدین نوع
توان ابرا سرد نمود که کمی شوره و نشادر مخلوط باب کنند و اگر در نیم من برف سه سیر شوره و سه سیر
نشادر مخلوط نمایند برودتی بهم رساند که جیوه را منجمد سازد نمایند جهة دانستن ذکر شد فصل
چهارم از باب اول در تعریف الک طریکا و علاج بدو بدانکه معنی الک طریکا یعنی قوه کاه‌ربائی
و کهربا صمغیست از درختان جنگلی بسیار سهل الانعقاد که بعد از متورم شدن از درخت بزودی حجرت
پیدا کند و چون از جنگل را کون اب دریا گرفته این موقعات در اب بجنبه موج انها را بساحل رسانند
و مردم اخذ کرده بمعرض بیع و شرا می‌اورند و قوه در این صمغ است که چون او را بپارچه بسایند تا گرم
شود جاذب کند اشیاء صغار را و این قوه در جمیع صموغ یافت می‌شود و این قوه را الک طریکا نامند
و نیز یافته‌اند که چون شیشه را بسایند تا گرم شود قوه در او بهم رسد بر خلاف الک طریکا که در
می‌نماید از خود اشیاء صغار را و چون این دو قوه بهم رسند سورت هم دیگر را شکسته فانی شوند و اب
الک طریکا بغیر از صموغ در بسیاری از اجسام یافت شود چون از دو فلز مختلف که یکی از حکماء از دو فلز
مختلف این قوه را بوجود اورد و موسوم به پیل و لهنیات نمود با هم خود بدین نوع که پارچه‌ای پنبه‌ای
یکی از روی و یکی از مس در وسط هر کدام پارچه پشمین به ترتیبی گرد دیا اب تر نموده لهنگ و دو
مفتول یکی از مس و دیگری از روی بدست گرفته بنوعیکه مفتول مس را بروی و مفتول روی را بمس
لهنگ نمود انگاه در اعضا رخ نماید و تفصیل او در علم فزیک که علم طبیعی است مفصلا مذکور است
و هم چنین این قوه موجود است در موی گربه و افسان و در بحر مصر یکقسم ماهی است که صاحب این قوه

در تعریف الک طریکا

در علاج امراض جسمانی با آشنا بودن

قوه می باشد که چون یکی از آنها را بدست گیرند بنوعی تکان دهد که شخص بر زمین افتد و بسیار دیده شده که چون حیوانی مانند اسب و غیره در آب رفته از اجتماع ماهیان در اطراف او و تکان مکرر بیخود شده و غرق گشته و کسانیکه این ماهیان را تشریح کرده اند می گویند که اعضای ایشان مرکب است از یک نسج عضلانی و یک نسج عصبانی و قوه آلت طریکا یا قوه مقناطیس یکی است چنانکه حکمای را از این قوه بدور ساشند مقناطیس شود و دلیل این مطلب از چرخ الماس و آهنک که مرکب است از فلزی کروی شکل که یکسمت او بطرف چرخ دمنهی شده است بچند سوزن و او را نصب نموده اند بروی میلی از یاقوت یا شیشه و از سمتی دیگر مرکب است از یکجسم مائلی و یک جسم مائل شده و یک زنجیر بلند که متصل است بزمین و جسم مائلی چرخی است از شیشه یا بلور که کروی یا استوانه یا دایره شکل است و جسم مائل شده بالشتکی است از پشم که بر یا مخمل مملو از پشم یا موئی که زنجیری با و وصل است و سر دیگر او در زمین است و ما بین چرخ و بالشتک ملعقه مهر بزند که قوه بسرعت از چرخ بروز کند و بر چرخ دست بزند است که او را گرفته می گردانند که از گردانیدن چرخ قوه مذکور از چرخ بروز کرده و جسم فلز از وی کسب کرده و بالشتک از زنجیر و زنجیر از زمین و بهم چنین قوه در فلز جمع می شود و دلیل اینکه مناسبت در میان این قوه و مقناطیس است اینست که اگر در این چنین سوزن یا میل آهنی را متصل بچرخ نمایند یا بفلز آن سوزن یا میل مقناطیس خواهد شد بنوعیکه جاذب نماید اهنهای وزین را و چون آن فلز کسب قوه نماید و متولی شود چون دست نزدیک او بندازند احداث برقی از او شود و هر چه قوه زیاد و بیشتر است برق او زیاده خواهد شد بود و اگر دو دست را از دو سمت با سیاب وصل کنند تکانی شدید بر اعضا دهد و سبب تکان نیست مگر رسیدن قوه مذکور در بدن و جذب کردن زمین از اعضا و دلیل اینکه اگر صندلی درست نمایند که پایه او از شیشه یا بلور باشد و شخصی بآن صندلی نشیند و دو دست را بطرفین فلز یا از یا انکه زنجیر را تکان داده در یک تکان در او پیدا شده و چون تجربه شده که این قوه از شیشه بدرستی رد نمی شود لهذا این قوه در شخص جمع شود و علامات آن که در فلز مذکور کردیم در آن کس پیدا شود که اگر دست نزدیک او بندازند برقی بظهور رسد و موهای آن شخص بلند شده از یکدیگر دور ایستند چون تکان غضب و خشم و چون این تکان یکنوع تحریک و تقویت در قوای عصبانی می نماید لهذا در بعضی امراض مفید است و از انجائیکه یا بدن تکان مکرر باشد و کوفتن و رها کردن زنجیر قدری مشکل است لهذا حکما چرخی دیگر درست نموده اند که بواسطه دو لوله فلز که بدو متعلق است تکان مکرر بعضوی

که خواهد

در علاج امراض جسمانی با آشنا بودن

بخواهند رسانند اما خواص این قوه اولا برای تحسس و خدر شدن پا هر چه از جلد ظاهر اعضا دویم در فلج سیم در جذب طبیعت که معالجه دوائی سودی نکرده باشد بسیار نافع است که آن دو فلز را در پشت زهار نهاده و چرخ بکردانند که قوه بدان دو فلز رسیده و از فلز بآن عضو رسد چهارم و دم میل رحم نماید پنجم در تحلیل صلابتی که نتیجه ورم باشد پنجم در مرض فتق که آن دو فلز را باید در زنخاع نهاد ششم در فلج قوه سامعه که سبب در عصب سمع بود که باید دو مفتول هر یک در یک گوش نهاد و دو فلز را با و گذارند هفتم در مرض لقوه که فلز را در بن گوش نهند هشتم در دندان کرم خورده که باید مفتولی در سوراخ دندان نهاد و قوه را بدان مفتول رسانند نهم در مرض دوالی و ورم و اوجاع شدید عصبانی سوزنی در طرفین عصب فرو برده و دو فلز را بدو نصب نموده و چرخ را بکردانند تسکین یابد و اینعمل را بزبان فرانسه لات طره بطور گویند فصل پنجم از باب اول در تعریف مقناطیس و علاج بدو بدانکه مقناطیس که بفارسی آهن ربا خوانند جسمیست قیدی از اقسام حدید و اکثر مصنوعی است چنانکه ذکر شد بواسطه چرخ الماس توان درست نمود و اگر پارچه حدید زنجی را در میان چند پارچه مقناطیس گذارند قوه مذکور را جذب نموده آهن ربا شود و این جسم زیاده مستعمل است در صنایع و کسبها و امراض و در ابدان بسیار مختلف است در بعضی چون مقناطیس ابیدن انسان بمالند احساس برودت نمایند و بعضی هیچ احساس نکنند و در اکثری داشتن او موجب شدید باشد و در بعضی برخلاف و در اشخاصی چند نگاه داشتن او رفع اوجاع عصبانی نماید و در بعضی وجع را شدید تر کند و تعلق او در وجع معده و مفاصل بدان عضو را مع مرض است که دیده شده پس از مدتی جلد آن موضع قرمز شده و بثورات چندی پدید گشته و مرض زایل شده که این اثر را بعضی از خواص مقناطیس و برخی از سائیدن بعضو دانسته اند اما فایده او در امراض اول برای وجع گوش دویم در وجع دندان سیم در طپش قلب عصبانی و سوء الهضم عصبانی چهارم در ضیق النفس عصبی که دو مقناطیس بشکل نعل اسب درست کنند یکی را در سینه و دیگری را در پشت مقابل آنکه بسینه است نهند بنوعیکه بل شمالی صدری به بل جنوبی مقناطیس خلفی و بل شمالی خلفی به بل جنوبی مقناطیس صدری بود بدین نوع چند نوبت از بالا بپائین کشند و در وجع دندان چون بل شمالی در دندان گذارند وجع تسکین نماید و چون بل جنوبی را نهند شدت نماید و در برخی برخلاف بود و در سوء الهضم پارچه مقناطیس در روی معده تعلیق فرما بندد و دیده شده که دختران که حیض ایشان بقاعده است و صاحب تشخیص چون پارچه مقناطیس را از بالا رو به پائین تا فم معده ایشان بکشند تشنجی مانند گذاز در ایشان پیدا شود

در تعریف مقناطیس

ذکر تعریف اغذیه

و بیفتند ولی فایده و خواص ذرا بعمل نخواهد بود و این دختران چون ذرنار یکی مفاصلین را نظاره نمایند
چنان نماید که شعله‌های آتش ذرا و مفاصل عدی شود باب سی و سیم در علاج مأکولات و مشروبات و اشیا
مغلوبه و روح چون مشوق حرکت نمودن و امویه و امثال آن زیرا که برای حافظ صحت مراعات اغذیه و ادویه
و حرکت و ترشحات بدنی و خواص و حرکات نفسانی که مستند ضروریه ایشان است لازم و واجب است و اینها
منقسم گردد بپنج فصل فصل اول در اغذیه حیوانی فصل دوم در اغذیه نباتی
فصل سیم در مشروب فصل چهارم در مشوق و باضت و رکض فصل پنجم در ادویه اما فصل
اول بدانکه اولین غذای حیوانی برانسان لبن است چنانچه معین است که اول غذای اوست در دنیا و
چون طفل تا دو سال بدو تغذیه می‌نماید می‌توان گفت که شیر از جمله اغذیه است که منفرداً می‌توان باو
زنده گی نمود و شیر کاملاً مرکب است از سه جزء اول حلاوت دویم دهنیت سیم جبنیه و اما حلاوت و مراد از
حلاوت شیرینی مانند قند است و اشیاء حلوه که جنس قند هستند بر دو گونه باشند قسمی که قوه منعقده در
ایشان نبود و منجمد باشند چون نبات و امثال آن و قسم دیگر که سیال و رقیق هستند و قوه منعقده ندارند
مانند شیره و امثال آن و ترنجبین و شیرخشت و سوس و امثال ایشان را که حلاوتی است جنس قند است و
رنگ ایشان را اینها را اشیاء خویش قند خوانند زیرا که مقصود بالذات از شیرینی و حلاویات است که
چون مقصود گردد حموضت در ایشان پدید گردد و ترنجبین و شیرخشت و امثال او این کیفیت ندارند و چون
جزئی شیرینی نا الهاست گویند که این اشیاء خویش قند باشند اما قند در امزجه که غلیل و دسمی اعضا است
و در اکثر امزجه غلیل رقیقه ترش شود و ترشی معده سبب پوسیدگی دندان و ریختن او شود و از این باب عرا
گویند که خوردن قند زیاد مورث فساد دندان است و از برای سمیت مس پس از قی نمودن با یکدیگر شربت قند
غلیظ از برای تریاقات محسوب گردد و سیم مس غالباً ان ماندن غذاهاست در ظرف مس که سبندی ایشان
کم شده باشد و هم خوردن ادویه محاسبه چون زنگار و کات کبود و امثال آن از جمله اشیائی که خویش قند است
نشاسته و صمغ عربی است ولی این دو شیء غذایت ندارند و هم تجربه [illegible] که در بلاد حاره تا چند روز
می‌توان بصمغ خالص زندگی نمود و حکیمی ذرنگی از کمبرات [illegible] روز به صمغ خالص نگاه
داشت و غازی را تا پنج روز نشاسته در ابدان سریع الهضم غذائی است و این شیء یافت گردد در
گندم و سیب زمینی و پنیر جزماوشاه بلوط و اغذیه نا قحین است که طبخ کرده با شکر و بادام بنوشانند
ریشه نباتیست موسوم به اراد رود که برای نا قحین غذای خوبی است که ان ریشه را کوبیده با شیر و شکر

در تعریف حلاوت

ذکر تعریف اغذیه

طبخ داده می‌خورند و در غالب برنجها نیز نشاسته یافت گردد و بدین جهت است که در نا قحین و صاحبان
امراض حاده حریره برنج دهند و بعضی از مردم مانند سپاهیان و رعایا و اهل صنعت و امثال
ایشان برنج خالص تغذیه نتوانند نمود که کافی بدن نیست و هر شیء که نشاسته دارد از او شیرینی توان
اخذ نمود و از هر شیرینی ترشی توان گرفت چنانکه از قند شرکه توان اخذ نمود و از نشاسته شیرینی چنانچه
در فرنگستان از نشاسته شیرینیها ترتیب نمایند و از هر دو بواسطه نشاسته که دارد شیرینی توان گرفت و
گرمهای چند به تغذیه هر دو زندگی می‌نمایند بواسطه نشاسته که دارد اما دهنیت که جزء دویم لبن است
بدانکه هر دهن مرکب است از دو جزء یکی مائیت و دیگر غلظت و چون ماء یت در دهن غالب باشد سیال
و رقیق خواهد بود چون روغن بادام و روغن بزرک و کنجد و امثال آن و چون غلظت غالب بود منعقد
خواهد بود چون روغن خام و کره و پیه و امثال او و چون جمیع مائیت دهن منعقده را بگیرند شمع فرنگی توان
درست نمود و در فرنگستان کارخانه‌های بزرگ و کبری ترتیب داده‌اند جهت ساختن شمع و در مدرسه
مبارکه دار الفنون در ده سال قبل معلم علم طبیعی این کارخانه را درست نموده بود و بواسطه قوت منکنه
از پیه جزء سیال او را می‌گرفت و شمع ترتیب می‌داد و فقرا غالباً اینجا بود و دهن از جمله اغذیه است که
بدن محتاج به او است و لی بطی الهضم است خاصه روغن خام و برای اینستکه در صاحبان سوء الهضم
منع کنند و در هوای سرد و سرد مزاج تصرف خوبی در او می‌نماید و بزودی تحلیل می‌دهد بخلاف
کرمیر و تابستان و در بحر مجمل شمالی یکنوع ماهی است که بوزن پنج شش من روغن از هر یک اهالی آنجا
اخذ کنند و بدین جهت روغن در بلاد شمالی بسیار و فراوان است و خلق آن بلاد روغن را مانند شیر
خالصاً صرف می‌نمایند بدون آنکه مضاف در قوه هاضمه ایشان پدید آید و این نوع تصرف بدین
در روغن نیست مگر از بودن هوای آن بلاد و می‌بینیم که در کوهستانات و فقیها بهار دوش بیش از
شهری روغن صرف می‌کنند و غالباً خام با نان می‌خورند و مضرتی در ایشان نمی‌کند اما جبنیه
که جزء سیم لبن است و او مرکب است از البان و بیاض البیض و افشره حیوانی که بفرانسه ژلی گویند
و عبارت از شیء است که چون [illegible] منعقد می‌گردد و گونل که او نیز شیء است که غالباً در خمیر دیده
شود که مدد کشش خمیر از او شد اما البان شیء است که یافت شود در دم بحال رقت و در عضله بطور
انجماد و شیء است که در امزجه بزودی تحلیل رود و از اشیاء سریع الهضم است اما بیاض البیض و او نیز
در مائیت دم بهم رسد که چون دم را در ظرفی نمایند پس از انعقاد مشاهده گردد جزء سیالی و او است

در تعریف جبنیه

در تعریف اغذیه

مگر بیاض البیض و بیاض البیض مرغ غذای نیکوئیست که هر قدر که زیاده طبخ شده باشد زود در غلیل رود و زرده تخم بواسطه دهنی که دارد بطی الهضم است و این قول خلاف مردم ایرانی است و اگر دقت نمایند می بینند که سفیده تخم در صحت و در مرض هر کدام باشد از زرده بهتر خواهد بود و زرده او مقوی و مغذی و ملین است اما پنیر تازه او سریع الهضم بود و در او هوائی است نزدیک باید دانست که هوای مائی است که فضل او در باب هویه در کتاب طبیعی مفصلا مسطور است و چون پنیر زیاد بماند بواسطه این هوا سمیت پیدا کند اما افسرده چون آب پاچه و بعضی از ماء اللحوم که پس از طبخ چون سرد شوند منعقد گردند و این قسم از اگوشت سریع الهضم ترین اغذیه است و در ماقحین و در فرنگستان این افسرده را که ژلی می نامند خشک کرده و مسافرین همراه برمی دارند و هنگام ضرورت آب جوش در روی او ریخته اگوشت چربی شده می خورند اما گوئل چون نشاسته را از گندم گیرند شئ غلیظی بماند که آن گوئل است و غذائیست زیاد دارد و بطی الهضم است و این اشیاء اربعه که ذکر شد همگی در لحم موجود است اما لحم مقوی و مورث شجاعت و جرئت است چنان می بینیم صیادان و شکارچیان که قوت غالبا اما گوشت است بسیار دلیر و با جرئت هستند بر خلاف اشخاصی که به نبات تغذیه می کنند و یک جزء لحم قوت و تغذیه اش موافق پنج جزء نان است و لحم صید مانند آهو و کبک و دراج و تیهوج امثال آن در یکساعت نیم تحلیل رود زیرا که آب آن در این لحم زیاد و از سایرین بود و گوشت بره کباب موده با آن بدون روغن در دو ساعت نیم تحلیل رود و گوشت گاو و ساله در سه ساعت و گوسفند در سه ساعت و گوشت خوک در سه ساعت و نیم و گاو و لاغر و گاو پیر در پنجساعت تحلیل رود اشاره در استعمال لحم در امراض اول چون خواهند قوای بدنی را زیاد کنند دویم در کسانی که تغذیه به نبات کرده و شکم منتفخ گشته اشاره بر خلاف اول در او و دویم بر سه تعدین سکنه سیم در مشاورین به نوفه لدم چون بواسیر و دعاف و طحث امثال آن چهارم در کسیکه عملیه معظمی در او موده باشد چون قطع یکی از اطراف که تا مدتی در او لحم نتوان استعمال نمود از این گفتار معلوم شد که شیر و لحم در اجزاء مشابهه دارند و باهم خویش هستند و حکماء علم تجربه شیر گاو و شیر لاغ و شیر گوسفند و شیر بز و شیر زن را فرداً فرداً تجربه کردند و اجزاء مذکوره که در شیر هر یک بوده وزن او را معین موده نوشته اند که در این رساله چون خواصی ندارد بذکر او نپرداختیم و در کتاب علم تجربه که جمیع اشیاء را تجربه کرده اند مبسوطا نوشته شده اما اشیائی که اکل ایشان مورث ازدیاد شیر خواهد بود و ما در انسان خوردن نباتات چون کاهو و کلم و امثال او مورث ازدیاد شیر است و

در تعریف لحوم

طفل

DR. CARO 19 ISFAHAN 35 MINASIAN

در تعریف اغذیه

و طفل بزرگ بیان شیر بهتر نمو کند و در حیوانات چون خوک و سگ امثال آن بر خلاف بود که هر چه گوشت بهتر و بیشتر خورند شیر ایشان زیاد تر گردد و بعضی از نباتات است که از خوردن آنها شیر فزونی چون عروق الحمره که در ناس باشد و زعفران و امثال آن و بعضی دیگر است که اکل آنها مورث تلخی شیر شود چون خیطانا و امثال او که چون گاو خورد شیر از تلخ شود و افسنتین و در منه شیر را تغییر دهد خاصه در شتر و چون بر مرضعه سیماب دهند دهان طفل مجروح گردد لهذا بعضی از حکماء چون طفل صاحب کوفت شده به بز زنیوق داده اند و شیر او را بطفل خورانند و شفا یافته و در بعضی امراض چون مرض سل شیر متغیر گردد و چون گاو را در زیر زمین نگاه دارند تجربه شده که از عدم روشنائی مسلول شود و علامت متغیر شدن شیر اوست و معرفت شیر مرضعه از خبیث بنگی و بدی او زیاد مشکل است ولی چون بینند که طفل شیر میل نمی خورد و نمو بقدر لایق نمی کند باید از آن شیر کند اگر چه مرضعه و طفل هر دو صحیح باشد و بنیات مانند شیر و نیماق و امثال او بطی الهضم بوند ولی گره که در بعضی بلاد مسکه نامند اگر چه از جنس دهن است ولی سریع الهضم بود و یک جنس پنیر یافت گردد مخلخل و کمی بزش مزه و بسیار سریع الهضم که دندان او را محرک اشتها دانسته و بعد از خوردن غذا کمی صرف کنند و بیضه تخم نیم برشت او سریع الهضم است و بدین جهت در نانجی استعمال می نمایند و در سفیده او گوگرد زیادی موجود است چنانچه با فاشق نقره اگر بیاشامند یا در او زنند سیاه شود زیرا که گوگرد کیفیت او [illegible] که نقره را سیاه می نماید و همین نوشت الهای مفید دن که گوگرد دارد چون آب نقره بدو رسد سیاه شود و دیده شده اشخاصی که بیهمه مرضی گوگرد می خورند ساعت قاب نقره در بغل ایشان سیاه شده و کسانیکه سفیده تخم مرغ خواهند زند بعد از ساعتی در جناغ بوی گوگرد استشمام نمایند و تخم مرغ خام او در یکساعت و نیم برشت او دو ساعت و چون سخت پخته باشد سه ساعت و نیم تحلیل رود اما لحوم چون لحم کبک و حوجه و دراج و تیهوج چنانچه اشاره رفت سریع الهضم و موافق مزاج ماقحین است و لحم مرغان آبی مانند بط و غاز و اردک و امثال ایشان چرب و بطی التحلیل بوند و گوشت سوسمار و سنگ پشت را چون خوب طبخ نمایند مقوی و سریع الهضم و موافق مزاج ماقحین خواهد بود و گوشت ماهی بطی التحلیل و افراط در او مورث ضعف معده و فساد او شود خاصه چون ماهی زیاد مانده باشد و بدترین همه ماهی است که بینک و افتاب خشک کنند و اکل تازه او موسم زمستان بد نیست و خالی از مضرت خواهد بود و گوشت ماهی سمیت پیدا کند زمانی که خواهند تخم کنند و در آن وقت که خوردن او منع است و تخم ماهی که اسبل گویند خوردن نقوبت ماه

در تعریف اغذیه

کند و گوشت خرچنگ و سرطان خوش طعم و بطی التحلیل بود و مداومت بدو مورث بعضی از ابلها در
جلد شود چون ابله که از گزیدن بن پشه بهم رسد و همراه او سست خارش شدیدی و گاهی در افراط گوشت
ماهی این ابله پدید شود و گوشت ماذوانی سریع الهضم و مخصوص صاحبان سل است و در نافجین هم بد
نیست و لسان حیوانیست که در ماندران زیاد است و خایه او در پشت اوست و گوشت او از برای تقویت باه
مفید است اما حیوانات از جنس مکس مستعمل نیستند سوای حیوانی موسوم به زنجره که حیوانیست مانند
مکس بزرگی و دائم صدا می کند خاصه در شبها و بجهت او بجهت تقویت باه مفیدست فصل دوم

در تعریف فواکه

از باب دوم در اغذیه نباتی بدانکه اغذیه نباتی استعمال شود در امراض قلب و مستعدین سکته و صاحب
نقرس و حصات مثانه و در خداوندان سل که از اکل لحم ایشان را نشاید دهند و چون سخونت او نسبت باغذیه
حیوانی خیلی کم است لهذا خداوندان مرض مذکور غالبا باید اغذیه نباتی خورند و هم برای تبرید بدن در
در ازمنه حر دموی مستعمل است و نباتات استعمال شود اول تخم او دوم ثمر سیم اصول چهارم خود شجر پنجم
از اغذیه نباتی قارچ است اما تخم نبات و اثمانی که جزو اغذیه است گندم و برنج و جو و ذرت و ارزن و
گندم موسوم به دره است و در این اشیاء کمال زیادتر از نشاسته است لهذا غذایت دارند و قوه غاذیه
ایشان مختلف است مثلا برنج و ذرت بواسطه نشاسته زیادی که دارند قوه غاذیه ایشان چندان نیست
و از این دو چیز بسبب زیادی توان درست نمود چون بخار دهیت و فرنی و بسیتهای مختلف و نکارنات ولی
از نشاسته برنج نیکوتر شود و دیگر از تخم نباتات که تغذیه توان نمود جوبات است چون ماش و لوبیا
و نخود امثال آن ولی نشاخ است خاصه در اشخاصی که ریاضت می کشند و نشسته اند و ممنوع است در
ناقهین و شاه بلوط نیز از این جنس است ولی غذایت زیاد ندارد دوم از این جنس است تخم نباتاتی که در همین
دارد چون مغز تخم خربزه و هندوانه و کدو و بادام و پسته و نارچیل و بنه و امثال او و این اشیا
بواسطه دهنی که دارند در صاحبان سوء الهضم ممنوع است اما اثمار نباتات بر پنج جنس بود اول

در تعریف فواکه

فواکه هسته دار چون هلو و زردالو و امثال ایشان و این اشیاء بطی الهضم و گاهی مورث اسهال
شوند دوم فواکه بی هسته چون سیب و گلابی و امثال آنها جنس سیم مرکبات بود چون نارنج
و لیمو و نارنگی و امثال او و این اشیاء محلل باشند جنس چهارم است فواکه عامه رد به متداوله که عوام
کالانعام قوت غالب خود دانند و بامراض متعدده گرفتار شوند چون خیار و هندوانه و کرمک
بادنجان و امثال آنها که افراط آنها مورث طحال و استسقاء گردند و کلیه بطی الهضمند پنجم جنس اثمار

در تعریف اغذیه

میوه جات هستند که غالبا تفاح و مورث اسهال شوند خاصه در اطفال چون انجیر و توت سفید و سیا
اما اصول نباتات و نوع از او که ماکولست زردک و چغندر و سیب زمینی و پیاز و چه و ترهه و ترب و
و مارچوبه و بخته اینها محلل است پس در خداوندان سوء الهضم ثم نباتات رسیده زود تر تحلیل مرد نا
ثمر و اصول آنها اما شجر و او جهت تغذیه استعمال نمی شود ولی یکنوع درخت بزرگی است در جزایر چین و نیکه
دنیا و ثمری دارد بزرگ که چون بکوبند و خمیر نمایند مانند نان جوی طبخ کرده می خورند و آن درخت را
فرنگان درخت نان گویند و این شجر همیشه با ثمر است که مدام یک گل از او بشکفد و ثمر بندد گل دیگر
و ثمر دیگر بوجود آید در همین همه فصول بهمین نحو است و هم نارین و رسیده او را توان صرف نمود و از ثمر
پی بضاعت هر که صاحب یکی از این اشجار باشد امر معیشت او در سال بگذرد و ایضا درخت دیگر

در تعریف قارچ

است که جسم سیالی بطعم لبن و مانند او از او اخذ کرده می نوشند موسوم به شجر اللبن اما قارچ و او
با الوان مختلف پدید شود و تا حال سبز او دیده نشده و بواسطه عمل تجربه معین شد که انتشاج او
چون لحم است و چون بماند تعفن پیدا نماید چون تعفن لحم و تعفنی از آنها سمیت دارند و شناختن
قارچ سمی مشکلست لهذا چون قارچ را از زمین غیر معین امتحان نکرده بیایند و لابد در خوردن شد
با سرکه خوب او را بجوشانند که رفع سمیت او خواهد شد و چون کسی قارچ سمی خورده باشد ابتدا
تدبیری نمایند که قی کند بواسطه آب نمک یا سقی و چون انجماد یافته باشد بیاء الماء در نقاع نموده
و سرکه بسیار ترش بدهند و خورانند که تریاق قارچ سرکه است پس از قی و قارچ بطی الهضم و ثقیل است
و در ناقهین منع است و از جنس قارچ است دنبلان و او مسخن اعضا و مقوی باه بود و کسانی که
زیاد محتلم گردند نباید صرف کنند اما استعمال غذای دو گانه که حیوانی و نباتی بود بدانکه بر طبیب
لازم شود عموما که گاهی غذای حیوانی خالص و گاهی غذای نباتی صرف در مرضا مستعمل دارد چنانچه
هر یک به تفصیل مذکور شد و غالبا بحال ترکیب و مخلوط بیکدیگر استعمال شود و حیوانی صرف
مستعمل است بجهت تقویت بدن و صاحبان خنازیر و بلغم قلت دم و بلغمی مزاجان و کسانی که بواسطه
مرضی و علتی صاحب هزال شده باشند و از خوردن حیوانی مزاج از قاعده طبیعی بگردد و جلد بدن
خشک شده و بیماریا خنه و جنون و تنبل گردند و چون این اشخاص بوی اغذیه حیوانی شنوند قریب
به بیحالی ضعف شوند و این حالت مسطوره در اواخر هنر از امنه خیلی مشهور است و اغذیه مرکبه
از حیوانی و نباتی اغذیه معموله متداوله است و برای حافظان صحت و سنه ضرور به است اگرچه

در تعریف اغذیهٔ نباتی

مبحث اغذیه بانجام رسید ولی بنگوی نماید که چند کلمه در ادویه و اشیاء رسمیه مستعمله و له در مر
غذا که مستعمل خاص و عام است که باصطلاح توابل نامند در اینجا ذکر کنیم هر چند تفصیل هر یک در فعا
خود شرح انشاء الله خواهد آمد اول از اینها نمک است بدانکه از علم تجربه مبین شده که نبات از اجسام با
التی در دنیا مگر آنکه جزئی از نمک با اوست و در حیوان بیش از نبات نمک یافت شود و چهارپایان و
حیوانات نمک ایشان بواسطه نباتاتی است که اکل می نمایند و در ممالک حیوان فایده نمک نزدیک بنبات
هواست و مردم چنین می پندارند که محض طعم اغذیه است و نمی دانند که نمک خوراکی لازم اجسام است
بجهة غذای بدن و یقین است که مردم بدون خوردن نمک مدت زیادی می توانند زنده بمانند و یکی
از مواد حقیقی صفراء نمک است که از علم تجربه مبین شده که صفراء مرکب است از آبی ترش و نمک و اگر کسی
بعد تارک خوردن نمک شود صفراء در کبد بقدر طبعی تولید نشده مورث امراض کبدی شده باندک
زمانی تلف خواهد شد و نمک خوراکی در دنیا بدو حالت یافت شود یکی بحالت صلبه و دیگری بحالت
در بعضی الها خاصه در الهای دریا و در ممالکی که نمک صلبه که معدنی باشد یافت نشود لابد الها
دریا یا بعضی از چشمهای شور که در اغلب بلاد یافت می شود جوشانده نمک از آنها گرفته صرف می کنند
و چون نمک را در آتش بریزند صدائی از و مسموع شود و سبب او نیست مگر رطوبتی که در جوف اوست که
چون بواسطه حرارت آن رطوبت بخار شده خواهد از جسم نمک بیرون آید او را بترکاند و صدا حاصل
نماید و نمک که با شم شیمیائی تحلیل رود دو سدیوم گویند مرکب است از دو جزء سمی که یکی را کلر و دیگری
را سدیوم گویند و چون این دو جسم با هم ترکیب شود سمیت او زایل شود و کلر و دو سدیوم مرکب است
از یک جزء سدیوم و دو جزء کلر و این نمک جسمیست سفید با طعمی شور که بذائقه خوش آید و بزودی
محلول در آب شود و در میان عوام فرنگستان مشهور است که از زیاد خوردن نمک سنگ مثانه حاصل
شود و در عوام ایران معروفست که افراط در نمک چشم را اعمی نماید و هر دو قول کذب و نادرست
و نمک چون ترکیب با جیوه شود سمیت حاصل کند چنانکه داراشکنه را از سمیات و نمک ترتیب می دهند و
در صاحبان کوفت چون غالبا ادویه سمیه استعمال شود بدین جهة نمک کم دهند و در هیچ مرضی منع
نیست اما خواص نمک و استعمال او در طبابت اول در نقصان الدم که چون بقدر یک مثقال الی دو مثقال
او را در آب رخنه بنوشند سد خون کند یا خون را کمتر نماید دوم جهة تنقیه امعاء سفلی که بطور
حقنه در آب گرم حل نموده استعمال دارند سیم تنقیل بدن است بآب نمک و این نوع مستعمل است در

در تعریف اشیائی که لازم غذا است

حتا زیر خاصه در اطفال که قدری نمک در آب حل کرده و طفل را در آن آب بنشانند و بشویند و
این در صورتی است که از دریا دور باشند و الا آب دریا بواسطه املاح که در او است بخصوص یدات
است و نمک خوراکی در مسموم جهنم تریاق است زیرا که چون سنگ جهنم را از خارج با نمک ترکیب کنند
سمیت او زایل شود پس در جائی که کسی بتهور یا عمد سنگ جهنم خورده باشد نمک محلول تریاق اوست پنجم
از برای دفع لذع زلو در معده که نمک حل شده در آب علاج اوست دویم توابل ترشی الات است و در
اکثر امزجه مناسب و موافق و معین قوه هاضمه است بخصوص ترکه خالص ولی افراط در سرکه باعث
هزال بدن و لاغری است و مرضعه را لازم است اجتناب از افراط بسرکه نه بلکه باعث کمی شیر و مورث
زحیر در طفل شود دیگر از جمله اشیاء که با غذا زیاد صرف شود پیاز و سیر و ترب و فلفل و خردل
است و این اشیاء نیز معین هستند بجهة تحلیل غذا خاصه فلفل و خردل که بجهة صاحبان نوبه و سوء
الهضم زیاد بکار رود نافع است و در هوای گرم بجهة تقویت معده خوردن فلفل نشکنه و نکوبید
بسیار نیکوست و از جنس فلفل است پی بر که فلفل فرنگی نامند و دیگر از این نوع است ادویه جات
که غالبا همراه مطبوخات کنند چون نمک و هیل و دارچین و امثال آن و این اشیاء نیز معین بر هضم
باشند و بعضی مخصوص بقوه باه باشند چون دارچین و دارچین مخصوص بتقویت رحم است و در
ادویه مدر طمث دارچین جزء اعظم است و بعد از تولد بجهة تقویت رحم استعمال او زیاد شود در هند

در تعریف آب

فصل سیم از باب دویم در مشروبات بدانکه اول مشروب دنیا آب است و بهترین الها آب
باران و پس از آن آبی که از جبال آید و در سنگریزها گذرد و پس از آن الهای جاری و چشمها و بد
ترین الها آب گودالها و الهای ایستاده و آب چاه است که مورث تب و نوبه و وباء و سوء هضم و بعضی
امراض گردند و فقیر چند از امراض عامه اصفهان مرض دیدان را در آب گرده و پس از تفکر زیاد
و رنج خیالی که در سبب این مرض کشید آب چاه را سبب دانست و گویا همین باشد و آب چاه بواسطه اجزای
ارضیه و املاحی که در اوست بدلیل آنکه صابون خوب از و حل شود و رخوت را پاک می نماید بسیار
منفع است و چون آب منحصر بدین نوع باشد و لابد باشند از نوشیدن بهتر آنستکه بتدبیر عملی او را
تقطیر و تصفیه کرده و صرف نمایند طریق صاف کردن آب بگیرند غربالی مشبک یا چوبی و در روی او
پارچه کشیده و در روی پارچه ریگ و زغال مخلوط بهم ریخته و پارچه دیگر در روی زغال و ریگ
کشیده باز زغال و ریگ در روی پارچه ریزند و ایضا پارچه در روی او کشیده ریگ و زغال ریزند

در تعریف مشروب

و آب را در روی آنها ریخته که از این ذغال و ریگها بگذرد و ظرفی در زیر مزبال نهند که آب در
او جمع شود بعد برداشته قدری بگذارند که هوائی که ذغال از او گرفته ذرا و مجدداً اثر کند
و بنوشند که بمضرت خواهد بود و اگر هوا را صاف نموده بنوشند قی آورد بجهتی که مذکور شد و اسبابی
تا حال پیدا نشده که بتوان آب دریا را بنوعی تصفیه کنند که طعم او تغییر یابد و بتوان نوشید
بهترین ظروف برای نوشیدن آب اول ظرف ذهبی و فضی است پس از او بلور و در ظرف روی و قلع نیز
توان آب نوشید و بدترین ظروف نحاسی است و کوزه سفالی ممدوح است و بواسطه آنکه آب از او متبرد
می شود همیشه سرد و گوارا است و آبی که بد طعم باشد چون گیاه سوخته نان داخل کنند طعم او خوش شود
و ذرات هوای ایستاده چون حوض و غیره چون ریگ و ذغال ریزند آن آب صاف شده و تعفن او زایل
گردد و آب بر زبن یعنی ناشتا خوردن بسیار فایده دهد و ذر صاحبان یبوست مزاج و مستعد بسکته
و نقرس و حصات مشاند و از جمله ما یشرب است چائی که معروف و متداول ذر جمیع اقالیم است مادت

در تعریف چائی و خواص آن

او برگ نباتیست مخصوص بچین که دوام یک بته او شش سال بود و ذر سال سه نوبت برگ او را اخذ
کنند برگ اولین که نوبت اول است از مملکت چین بخارج نیاید و مخصوص بخاقان باشد و مداخله
در او موجب سیاست است برگ دویم او چائی است که اغلب تجارت با اوست و برگ سیم بدترین چائی
است که مورث فساد معده و صداع و نباتات از یک زرع بلندتر نشود و در کوهستانها سر و سرچشمه
بروید و پس از سه سال دیگر برگ او مستعمل نیست کیفیت و خواص آن رافع عطش کم کننده خواب
مورث طپش قلب معرق و مدر افراط بد و مستعد سازد بدن را برای امراض عصبانی و قوت
را نیز خلل رساند مستعمل است ذر اشخاصی که خواب زیاد دارند و ذر مسافرین برای دفع مضرت آب
زیرا که آب مختلف مورث نوبه است و چون چائی رافع عطش است چون مسافر بنوشد مگر مثل آب
کند و اگر چائی تسکین ندهد تشنگی مسافر را کمی چائی پخته داخل آب کرده بنوشند و دیگر در کسانی
که خواهند سدی کنند که قی از ایشان نباشد و بعد از اعمال تریاک و دفع چائی در مرض تقویت
او نماید و مستعمل است و چائی منع است ذر خداوندان امراض عصبانی و صاحبان طپش قلب و
کسانی که بخوابی زیاد دارند و چائی منع است ذر خداوندان امراض قلبی و کسی که عادی بچائی خود ذر
نباشد چون چند پیاله چائی خوب نوشد کیفی در او حاصل شود چون کیف از افیون و شیره قوت
چائی را کم کند و بدین جهت مصلح چائی شیر است حکایت زمانی مغیره را بزرگی که دانکه چائی را

که ایجاد

در تعریف مشروب

که انجائی را چائی مسکر می گفتند شب اول که ذر فنجانی از او نوشیدم پس از ساعتی خشکی کاو و طنین
گوش و گرانی راس هویدا شد با بیمیلی بغذا و حرارت دنیا ذر اعضا که مرصد تب می بودم شب
دیگر باز پس از شرب آن چائی حالت شب پیش آمد و از املتفت شدم که از چائی است و پس از
آن آن چائی را چند نوبت باب کرم شسته استعمال می داشتم آن اثر از وی زایل می شد و حال آنکه
فقیر سالهاست که معتاد بشرب چائی هستم و از جمله اشربه قهوه است و او ثمری است که بحسب بن
شجر او را در حبش یافتند و از حبش بعربستان نقل کرده و ذر آنجا در فرنگستان ذر برده و از فرنگستان

در تعریف قهوه

در سنه دنیا و از سنه دنیا ذر هندوستان برده شده و قهوه خوب اعلی این عصر و قهوه یاوا است که یکی
جزایر هندوستان است کیفیت او ذر بعضی مورث یبوست مزاج و ذر برخی رافع یبوست کم کننده خواب
محرک اشتها رافع صداع شقی و عصبانی و مضر است ذر مستعدین سکته و صاحبان امراض جاده
مصلح است برای مسموم افیون که پس از قی نمودن طبخی از قهوه غلیظ بدو خورانند و چون غذا
دارد فرنگان ذر هنگام جنگ بسپاهیان هر روز قهوه دهند سیم از اقسام مشروب که طبخ

تعریف کلات

کرده می نوشند بعد از چائی و قهوه کلات است و بغیر از ایران که هنوز رسم نیست ذر همه
فرنگستان متداول است و ذر بعضی از بلاد که بیشتر از چائی صرف می شود و ذر کلات تخم نباتی
است موسوم به کوکا یا که او را گرفته تصفیه نموده و ذر کلات خواهند و بسیار خوش طعمست و طرق
طبخ او اینست که ذر شیر پخته و کمی شکر اضافه کرده بنوشند و نباتی که کوکا در ینکه دنیا زیاد ذر
فراوان است و خیلی تجارت با او می نمایند و چون دهنیت او زیاد است لهذا ذر صاحبان سوء
الهضم منع کرده اند و ذر کلات زیاد مستعمل است ذر دواخانها که او و بهدنیا دنیا او ترکیب
می کنند خاصه دوبه که بطفل خواهند خورانند از مسقی و مسهل و امثال آن که از او اقراص
ساخته بواسطه خوش طعمی اطفال می خورند و دیگر از مشروبات ماء الشعیر مسکر است که فرنگان

در تعریف ماء الشعیر مسکر

پرطرز نامند طرز ساختن او اینست که بگیرند جو فربه خوب و از کثافت و اجزای خارجی پاک نمایند
و در آبی پاک بریزند و بگذارند تا زمانی که نیز زمان او را از آب بیرون آورده به
گذارند تا خشک گردد بعد از خشک شدن او را در جنی پخته و بقدری آب در روی او
ریزند که دو انگشت بالا بیاید و چون زمان انقلاب او رسید قدری گل لبلاب که فرنگان کوب
لاند نامند در جنی پخته و با اجزاء خم مخلوط کنند و این گل منع نماید آب جو را از ترش شدن

در تعریف مشروب

وهم کمی تلخ و معطر نماید پس از راسب شدن جواب بالای او را گرفته صاف کرده و در شیشه کمی قند
در ویش ریخته و بالای او ریزند تا شیشه نماء کرده و او را بسته پس از شش ماه مستعمل است و زمان
باز کردن سر شیشه را جوان شیشه جوش زده بلند شود و باز رجعت در شیشه کند و همین تدبیر را
در شراب همدان که بسیار خوب باشد توان نمود که چون در شیشه قند ارسی کنند و شراب را بالای او
ریزند و مدتی بمانند همین حالت پیدا کند اما در کیفیت او معنوی زیاد بود بر خلاف شراب و در
مشاد بن شراب خیلان از تنکند و در رفوتکان نادر نیست شخصی که تا چهل من از ماء الشعیر مسکر خورد و
جمع بواسطه بول دفع شود و این پر طرد و قسم است یکی بسیار لطیف و سفید رنگ مانند شراب لعل همدان
که ایل نامند و دیگری بخور رنگ و ثقیل و مکیف و او را پر طرکو بند و غذائیت او زیاد است و مر
کدام باشد رافع عطش خواهد بود استعمال او منع است در خداوندان سوزنک و امراض حاده حمی
مرض کلیه و مثانه و مستعدین سکته و چون آب جو ترش کرده علامت فساد اوست و شراب او
محدث قولنج و زحیر کرده و اگر آب جو چون گل لبلاب او را آمیزند بدتر شود و قالبا بواسطه گرانی
لبلاب در این کاصر نه جوی موده ماء الشعیر ترش کرده در عوض آب جو نیز گران بهاء است زیرا که
بجای ما به ترش رسمیه در خمیر استعمال می کنند و خیلی زود خمیر را رسانیده مستعد طبخ نماید
اما شراب که از جمله مشروبات است چنانچه بیان شد از هر شیء حلو توان ترتیب او ولی نیکوترین همه
شراب انگوری است و مقوی خواص آنچه کهنه شده باشد و تغیری نکرده باشد و با قسام ترتیب
داده اند چون شراب شیرین و تلخ و قابض و شراب قابض آنست که انگور را با چوب خوشه و تخم بریزند
که شراب او بسیار رنگین و قابض باشد و خیلی سودمند است این شراب در بلغمی مزاجان و نافهمین
و صاحبان قلت دم و خداوندان سوء الهضم و نوائب و بواسیر و ذوسن طار با بلغمی و امثال آن و در
صاحبان امراض حاده و کثرت دم و مستعدین سکته و طپش قلب و خداوندان نقرس منوع است و
ملحی نیز شمه موسوم به طرطراز شراب توان اخذ نمود که استعمال او در اکثر امراض مفید است و بجای خود
تعریف او در این کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و این نمط در حال انقلاب انگور که می خواهد
خمر بشود و می جوشد از انگور جدا شده در راسب کرده و هم بدو اخم بخمد شود و چون انگور را پس از
خمر شدن بیست سال در خم گذارند هر سال طرطراز و حاصل شده و بدو اخم منعقد کرده شود
بر آنکه هر سال شراب اضافه خم نمایند و پس از بیست سال دیگر نمک ندارد و بخمر به شده عوارض

در تعریف شراب

که از

در تعریف مشروب

که از افراط در خمر پیدا شود و لاحمرین در جلد بینی هویدا گردد که اکثر شادیان را بدین علامت
توان شناخت و دیگر آنست ارتعاش اطراف و بسیار مستعد نماید شخص را برای سکته و فالج و نقرس
و اخر الامر جنونی مخصوص در ایشان حادث شود و از جمله مشروب عرق است و چنانچه ذکر نمودیم از جمیع
اشیاء حلوه عرق توان ترتیب داد حتی مربع و سیب مبنی و امثال آن و نیکوترین عرقها عرقیست که از نی
شکر و خرما ترتیب دهند و افراط در او محدث زردی رخساره و هزال بدن و تخریب اعمال کبدی و
ارتعاش اطراف و اخر جنونی شبیه بمالیخولیا که همیشه خیالات فاسد نماید و اشیاء خیلی چون موش
و غیره بنظر او در آید و سوء شهوت در طعام پدید گردد و همیشه اشخاص را از اغذیه متنفر هستند و خیلی
کم تغذیه نمایند و بشربتی مایل نشوند و اگر چند روز متوالی بشربتی بایشان خورانند ترک کنند دیگر
از این جنس است لبنات کاز که اسم ایالت معدنی که هوا و املاح او را می گیرند و این آب محلل غذا
و دیگر شربتها مانند شربت قند یا ترنجی و اینها در عین معتادین اگر با غذا صرف شود بطی التحلیل
خواهد بود و شربت قند خالص در بعضی امزجه مقوی است و دیگر آنست ماء الشعیر غیر مسکر که مستعمل
در امراض چند و تغذیه جزئی دارد و آب گوشت گاو از برای امراض بهتر از گوسفند است و اگر بقول اطبا
نفسند بجای آب گوشت جوجه نهند فصل چهارم از باب دوم در ریاضت و سواری و ورزش
و مشق عموما فایده ایشان برای تقویت بدن است اشاره باین علل اولی برای اشخاص بلغمی مزاج و صاحبان
اسهال مزمن و سوء هضم و مستعدین خنازیر و نافهمین امراض اشاره بر خلاف در خداوندان
مرض نخاع و مستعدین سکته و فالج و خداوندان سل و مرض قلب مفاصل و شنا بمودن خیلی مفید است
بجهت کسانیکه استعداد بمرض سل دارند زیرا که شنا وسیع نماید آلات صدری را و رفع نماید
استعداد سل را و سواری بخصوص پورتمه رفتن مفید است بجهت رفع اسهال مزمن و سوء الهضم و
نافهمین باید بقدم اسب سواری فرمایند و بنوع ورزش مخصوصی است که مستعمل است در فرنج
و خنازیر و در اطفالی که بواسطه غلبه غضروف یکی از عظام بدن ایشان منحرف و کج شده باشد که
در اینجا باید بر خلاف آن عضو مشق و حرکتی نمایند تا انعطاف زایل گردد مثال آنکه هرگاه بواسطه علت
مذکوره فقار ظهر از قاعده طبعی منحرف گردد باید روزی یکساعت مریض خوابش را به نزد بان بنمایند
او چیزی بیاویزد و این مشق را بیشتر کند که رفع علت مذکور گردد فصل پنجم از باب دوم
در هوا بدانکه هوای مجاور بدن باید هوائی باشد که استنشاق او باعث فرح و سرور

در تعریف عرق و شکر

در تعریف ریاضت و رکض و غیره

در تعریف هوا

ذکر تعریف هوا

بود و این هوای موافق بدانست و خود هوا را اگر بخواهم ذکر کنم اجزای مرکبه و تجزیه او را سخن بدرازا
کشد و از مقصود باز نمانیم همین قدر باید دانست که بهترین هوا اما هوای جبال است که رافع نوبهای
مزمن است و نقاهت است و تجربه شده که نوبهای مزمن مصر اخر الامر به نقل کردن به ییلاق و کوهستان دفع
شده و هم چنین مفید است برای خداوندان امراض کبد و سوء هضم و ماالیخولیا و بدترین اهویه هوای
عفن است که محدث وباء و نوبه و محرقه و امثال او گردد اما هوای حاره مفید است بر خداوندان مرض
مزمن ریه و مفاصل و خنازیر و کوفت و حصات مثانه و نزله مثانه و مضر است برای صاحبان امراض حاده
و حبات و اشخاص عرق متشاد بدان هوا اما هوای بارده نافع است بجهة امراض حاده و خداوندان سوء
الهضم و کثرت خون و صداع دموی و مضر است از برای صاحبان کوفت و خنازیر و مزمن کرمیری اما
هوای مرطوب نیکو است برای خداوندان مرض سل و خشونت قصبة الریه و سعال یابس و مضر است برای صاحبان
نوبه و خنازیر و امثال آن اما هوای یابس مفید است از برای کسیکه یکی از رشحات بدن او زیاده از حال
طبیعی شده باشد مانند عرق زیاد و بول و اسهال و مانند اینها و تغییر هوا و نقل کردن از مکانی
بمکانی بسیار سودمند صاحبان نوبه و نافضین و امراض کبد و سوء الهضم و مسلول و خداوندان ضیق
النفس عصبانی عصبی را و نقل نمودن در امراض عمومی چون طاعون و وبا و امثال آن از جمله واجبات
و بجائی که نقل می کنند باید آن محل اولا هوایش مختلف نباشد که ساعتی گرم و دمی سرد و وباح و زیاد
نوزه که بسیار مضر است از برای صاحبان ضیق النفس و رمد را و سفر نمودن بسیار نافع و مجرب است
اشخاص صاحب ماالیخولیا و سوء حکم را و از سفر دریا گاهی ضیق النفس و سوء الهضم مزمن رفع گشته است
و اکثری که بدریا رفته اند می گویند ماالیخولیا و جنون نیز رفع شده ولی مدت سفر دریا باید اقلا پنج
روز بود باب سیم در علاج بادویه و تفصیل و تقسیم هر یک از افراد بطور اختصار بدانکه در
قدیم ادویه را بواسطه شکل و لون و عرض معمول و مستعمل میداشته و هم از مناسب عضوی مثال آنکه ابهر
شباهت بقلب دارد و مقوی قلب خواهد بود و زعفران بواسطه نسبت رنگ به یرقان دوای یرقان
است و حکیم زبان کرده دوا و غذای مکیود است و خوردن پستان میش تا عشا از بادشهر منفعت خواهد
بود و بدین قسم استعمال می نمودند مردمان را و معلوم است که این نوع استعمال ادویه چگونه خواهد
بود و هنوز هم آثاری پدید است در ایران چنانکه هلیله زرد را گویند مسهل صفرا است و دوا عصر
بعد از همه زحمات و تجربیات حکماء بسه نوع مفرد ادویه را می شناسند اول بواسطه نشان طایفه نباتات

دوم بواسطه عمل تجربه و ترکیب سیم بواسطه استعمال در حیوانات و تجربه اما طایفه نباتات بدانکه
نباتات و اشجار در روی زمین باقسام مختلف از حیثیت شکل و برگ و گل و بیخ هستند و معرفت در
ایشان موقوف است بدانستن علم بوطانیک که عبارت است این علم از شناسائی و حقیقت نباتات و این علم
در فرنگ جداگانه و بسیار شریف است و مدارس مخصوص استادان کامل دارد که تدریس میکنند و
هر گیاه و نباتی را چه خشکیده او و چه هسته او را در کتابها دارند و از هر ولایت و بلد که گیاه تازه
بیابند بآن مدارس آورده و امتحان میکنند و می شناسند بسه قسمی که بیانشد و در این کتاب مختصری
بیان خواهم نمود و کل نباتات و اشجار را منقسم می کنم به هفت طایفه طایفه اول نباتاتی هستند
که گلهای ایشان صاحب چهار برگ صلیب هستند و در اندرون او شش خط است چهار بلند و دو کوتاه
که بمنزله بیضه دست و این نوع نباتات در هر جا که باشد هیچ سمیت ندارد و از این طایفه است ترب شبا
طایفه دوم نباتاتی باشند که گلهای ایشان صاحب دو لب است یکی در بالا و یکی در پایین و در وسط
آنها دو خط کوتاه و دو خط طویل است و صاحب دو برگ است که در شاخ مقابل هم رسته اند و اینطایفه
و جنس از نبات نیز سمیت ندارند و از جمله نباتات معطره هستند چون بادرنجبویه و ترخان و امثال
آن طایفه سیم نباتاتی هستند صاحب پنج برگ و یک شاخه مستقیم و خطوط زیاد دارند و اینها
نبات ملف بوند و سمیت ندارند مانند بهترک طایفه چهارم نباتاتی هستند که اوراق ایشان مانند
سوزن و در یک خوشه جمع بوند بشکل مخروطی صاحب وقند و اینها نیز سمیت ندارند چون کاج و مرعز
و صنوبر طایفه پنجم نباتاتی هستند موسوم به نبات چتری که شاخه آنها از یک نقطه بر آمده و
انتها جمع شوند بسان چتری چون شبت و زردک و اشق و انقوزه و این طایفه بعضی سمی بوند چون
شوکران طایفه ششم نباتاتیست که گلهای ایشان شبیه بگل امرود و نارنگی ماند و از فوق بیخ ذا مزات
یعنی گل او بیخ در و است بهم متصل چون بادنجان بی بر و سیب زمینی و بادنجان فرنگی و این نباتات
نیز بعضی سمی هستند مانند طوطون و بذر البنج و مهر گیاه و تاتوره طایفه هفتم نباتاتیست که
گلهای ایشان سرخ رنگ است و بدین جهة ایشان را نبات گل سرخ نامند و گلهای ایشان نیز صاحب
بیخ در و است بهم متصل چون ورد حلو و اینها بعضی را سمیت در برگ و هسته بود و بقیه اجزاء
سمیت ندارد طایفه هشتم نباتاتی بوند موسوم به نبات شب بوه یا پروانه و تا حال بقدر چهار
هزار جنس از این نبات شناخته شده و عشر ایشان صاحب غلاف است چون باقلا و نخود و ماش و امثال

در تعریف طوایف ادویه

و مامش و امثال اوایل بود هشت طایفه از نباتات که بطور عموم و اجمال بیان کردیم و برای طبیب
چندین ملاحظه لازم است و لا اینکه باید دانست که نباتات کیفیت ایشان مختلف است اگرچه بحسب
شباهت باهم نسبت داشته باشند چنانکه گفتیم بعضی ماکول و برخی سمی باشند دیگر آنکه بعضی از نباتات
هستند که طایفه ایشان مختلف است ولی اثرها از بدن یکی است مانند مصطکی و سفرکه اثر و قوت
آنها از بدن یکی است و جنسشان باهم اختلاف دارد اما ادویه که به عمل تجربه در ترکیب خواص ایشان معلوم
شده و آنها اکثر دواهای مفرد فی است و مضوعی است مانند قلیات و نطرون که بواسطه ترکیب کردن با
اجزاء چند مفهوم شده که از یک جنس هستند لهذا از بدن نیز اثر ایشان قریب بهم بود و دوش علی هذا
اما ادویه که بواسطه تجربه و امتحان یافته اند و این نوع ادویه زیاد تر از جمیع دواهاست چون کنه کنه
و ایکا و افیون که در مقام جزء خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بعضی اوقات تجربه از اتفاقات بعمل
آمده که دیده شده اتفاقا شخصی دوائی خورده و هلاک شده یا شفا یافته و بدان جهت سم و تریاق یافته
اند چنانچه ابن فضل در کتب ایشان زیاد است و در این عصر قرار معلمان این فن است که چون ادویه
جدید بدست آورند پس از شوری و گفتگوی بجهت شناسائی کیفیت و ابتداء در چون استعمال
داشته بعد در خوردشان و پس از آن در رضا و کاهی برای طبیب زمانی نیست که در خود استعمال دارد
و ناچار باید در رضاء بکار برد و چون در مرض طاعون و وبا و امثال آن که در اینجا طبیب باید
بعلاج ادویه زیاد بکار برد تا یکی مفید افتد تجربه حاصل نماید از خبله نکات آنستکه باید دانست که
بعضی ادویه که شرب او در زمان صحت محدث مرضی گردد چون از مرض دیگر کسی حادث شود همان دوا
رافع مرض است مانند کوچله که چون شخص صحیح المزاج در خوردن او مداومت با فراط کند مبتلا
بفالج شود و فلج را کوچله نافع و رافع است و همین است تاثیر آنکه مستعمل است در مرض مانیا که نوعی
از جنون است و خوردن آن باعث نابینائی است و کنه کنه نیز زیاد خوردن او باعث نوبه است و خوردش
دوای نوبه است و افراط در غلیان تنباکو باعث ضیق النفس است و در قرابادین ایرانی حقیر
نسخه جات متعدده از حب و معجون تنباکو ملاحظه موده که برای رفع مرض ضیق النفس نوشته
شده بود و از جمله ملاحظات طبیب در استعمال ادویه یکی آنست که اولا باید بداند که نباتات
جبلی مقوی تر از بری و بستانی است و هر گیاه که آب بد و کمتر رسد قوت او از دیگران بیشتر خواهد
بود دیگر آنکه بعضی از نباتات هستند که اثر ایشان در همان بلد و اقلیم است که می روید و در ولایت

در بیان ملاحظات طبیب در استعمال ادویه

دیگر اثر و کیفیت را ندارد چنانچه نباتی است در جلشه موسوم به کبسو و مخصوص است در آن بلد
برای دفع کرم و از مجربات آنجاست و در بلاد دیگر آن کیفیت و اثر ندارد دویم از ملاحظات سن مریض
است زیرا که قدر شربت هر ادویه را که موضوع موده اند برای سن شباب است و در اسنان دیگر قدر
شربت اختلاف نماید مثلا قدر شربت ادویه که چهار گندم باشد در سن شباب که عبارت است از بیست
الی بیست چهار سالگی آن مقدار را در سن پانزده سه گندم و در پنج سالگی نصف و در یکسال ربع آن
باید داد و بهم چنین دیگر است ملاحظه شخصی چنانچه در اثنات که بسن شباب باشد قدر شربت دوا را حتی
کمتر باید داد و طوا از آنچه در ذکر استعمال می موزند و در نسوان صاحب حمل و شیر و حیض از ادویه مسهله و
مقیه قویه باید استعمال نفرود و احتراز موده دیگر است ملاحظه شغل و کسب و پیشه و حرفه مریض زیرا اشخاصی
که شغل و کسب ایشان به تعب و رنج زیاد است و معتاد هستند بزیاد و کم چون فعله و رعیت و امثال آنها
ادویه را باید از قدر شربت کمی بیش داد و ادویه را شخصی که بدو مداومت داشته باشد چون دیگر
بهمان دوا احتیاج پیدا کند باید از قدر بیشتر دهند یا دوائی از جنس او استعمال نمایند چون افیون
و داراشکنه و کوچله و امثال آن که اکثر از مردم بخوردن آنها عادت دارند دیگر از ملاحظات ملاحظه
مرض است زیرا که در بعضی امراض ادویه را می توان دو سه مقابل از قدر شربت زیاد داد اگرچه سمی
باشد چنانکه در کنار که تا نیم مثقال افیون داده اند و ضرری ننموده بلکه نفع کرده است دیگر ملاحظه
مزاج است که هر ادویه در مزاج دموی اثرش زیاده از سایر امزجه است و در بلغمی مزاج خیلی اثرش
کم است و ادویه محذره اثرش در عصبانی مزاج زیاد خواهد بود و بعضی از امزجه است که یک دوای
مخصوص موذی اوست چنانچه در بعضی مزاجها افیون محدث فولج و مورث قلق و اضطراب عظیمی شود
و یا مورث اسهال گردد و بعضی دیگر با استمام رایحه ایکا او را فی عارض شود پس بر حکیم است که چون
مزاج شخص را بداند و خواهد که ادویه بکار برد خاصه چون از سمومات باشد ابتداء باید کمتر از قدر
شربش داد تا بتجربه حاصل موده آن وقت بهر نوعی که لازم است معمول دارد چونکه دیده شده که از خوردن
ربع کندم مرهبون که جوهر افیون است شخصی سه روز بیهوش گشته شده مانده و قریب بهلاکت گشته
بود و هم دیده شده که شرب دو مثقال بقطر سورنجان مورث مرگ گشته و دیگر ملاحظه اصناف شخصی
است و اشخاص بر پنج صنف باشند اول مردم فقفاز که اهالی فرنگستان بوند دویم اهالی تاتار که
سیاهان باشند سیم مغول که چین و ترکستان باشد چهارم مردم جزایر هند و سنان پنجم خلق تکیا

در بیان ملاحظات طبیب در استعمال ادویه

و این مخلوق هر کدام با صنف دیگری اختلاف هیولا دارند چنانچه پیدا است خاصه در لون جلد
ایشان مانند سفید و گندم گون و سیاه و قرمز رنگ چون مردم چین و تعریف اصناف شخصی بسیار است
که این ورقه گنجایش ندارد و طبیب باید ملتفت باشد که بعضی از ادویه در بعضی از این اصناف اثر
مخصوص خود را می نماید و کل ادویه بر سه قسم است نباتی و حیوانی و معدنی و در کتاب ادویه ایرانی آنچه
ذکر شده از نباتات است که ضرور مستعمل در کار دارند و هیچ اثری در او مترتب نیست الا قلیل و اشخاصی که
بدین وضع معالجه می نمایند اگر دقت نمایند و انصاف کنند می بینند که این خواص و فایده در هر ادویه نوشته
شده از او ناشی می شود و نیز خلاف اهالی فرنگستان که غالب ادویه ایشان معدنی بود زیرا که در ایشان
یعنی قدیم علم تجزیه و ترکیب و معرفت در معادن نداشته مگر جزئی و چند ورقی ناقص از مصریین در
علم معادن نوشته در میان نهاده و مانده است و فایده او همین است که مردم یعنی اهالی که اطلاع از
کتاب ناقص مقدمین پیدا کرده اند گم راه شده و اعتقاد پیدا کرده اند بدین که طلا می توان ساخت و
خلق کثیر در سال مبلغی خطیر در مشق ساختن طلا بباد فنا داده و حیران و مضطر مانده و دست از اعتقاد
خود بر نمی دارند بلکه اگر شخصی عامل دانا با انها با دلیل واضح و براهین محسوس نصیحت نماید که این عمل ممکن
نیست رنجیده و در غضب حرفها گویند و بلکه دشمنی مخاصمه در میان آورده او را تکفیر می کنند که
خارج مذهب کشته استغفر الله من کل ذنب و خطیئة کاش اینهمه کردم از روی بصیرت و حقیقت بی غرضانه
قدری تحصیل علم شیمیا کنند که معرفت در ماهیات اشیاء موجوده در عالم است بطور حس تا
بدانند که این فقیر از راه غیرت و تعصب جاهلانه چیزی نمی گوید و می نویسد و مردم بزرگ مشتند
در ایران که این علم را خوب فهمیده و دانسته اند که تدریس می کنند چه از فرنگستان اخذ کرده اند و
چه در ایران نزد استادان بزرگ این فن در مدرسه مبارکه نظام طهران صانها الله عن الحدثان
خلاصه مطلب در اقسام ثلاث ادویه بود از معدنی و حیوانی و نباتی که بیان شد که مردم فرنگستان
بواسطه علم تجزیه و ترکیب و معرفت در معادن که اجزای معدنی را از هم جدا می کنند اگر ادویه ایشان
معدنی است و بعضی تدابیر در هر دوائی باید بکار داشت خاصه در دوای نباتی که بعضی از
انها بواسطه جوشانیدن قوت ایشان و کیفیت انها زایل گردد و بعضی بر عکس با قوت شوند و برخی
اثر در تازه ایشان است و چون همیشه تازه او ممکن نمی شود خاصه در زمستان لهذا او را در عرق مسکر
ریزند تا کیفیت و را عرق بخود بگیرد و عرق را استعمال می دارند با انکه چون عرق را نتوان در بعضی

در بیان ملاحظات طبیب در استعمال ادویه

امراض نتوان بکار داشت ان نبات را کوبیده فشرده شیره او را گرفته با تن یا افتاب بقوام اورده عصاره
گرده ضبط می کنند دیگر انکه بعضی ادویه که قدر شربت او بسیار کم است مانند ربع کندم یا ده مثل از
کندم و از ام باید در روز بمقدار مقسم که عبارت است از اینکه به نفر فرد در روز دهند که بیابی اگر
او به بدن رسد استعمال نمود و قسمت این جزء کم عیار مشکل است لهذا باید این دوا را با قند یا شیئی دیگر
صلایه کرده و قسمتها نمایند بحساب معین و استعمال کنند و دیگر انکه چون اکثر از نباتات را صمغی از
اخذ کرده ان روغن را مستعمل می دارند و غالب از مرضا از خوردن روغن متنفر هستند لهذا این
را باید بکار داشت که ان روغن نبات را با صمغ عربی حل نموده و کم کم اب در او ریخته بسایند تا خوب
ممزوج و مخلوط شود و مشبه بشیر گردد و بنوشند و بعضی از ادویه در اب غیر محلول است باید در عرق
مسکر حل نمود یا با صمغ عربی بطوری که ذکر شد شیر کرده استعمال نمایند و بعضی از ادویه می باشند که
باید کوبیده و گرد کرده بر مریض خورانند و گاه باشد که مدت زیادی باید این دوا خورند و مستعمل
شوند لهذا اگر باید او را جب نمود و جب را مستعمل داشت و از این تدابیر و اعمال زیاد است که الفهم
در هر ادویه ذکر او را خواهیم نمود مجملا اشاره بجهة اطلاع رفت اما استعمال ادویه بچند نوع بود
اول نوشیدن و نباید چنان دانست که ادویه مانند مراضع که چون بنوشند و بخورند بواسطه
انکه در معده می رود اثر و کیفیت او عام است بهمه بدن زیرا که اگر ادویه با وجود نوشیدن در معده
رفتن اثر او مخصوص بیک عضو است مانند دیتال که برگ نباتیست از ادویه مخصوصه فلکی چون
دو سه روز مریض بطریقی که خواهد امدا انشاء الله بنوشد طبش قلب را بل کرده و هم چنین بدکه
دوای دیگر است که اثر او سنت تحلیل ورم یا عده اصلی پستان و بیضه بواسطه نوشیدن و از این قبیل
بسیار است چون سورنجان که اثر او در کلیه و نفط که اثر او در مثانه است و بهم چنین
از اقسام استعمال دوا در امراض بکار بردن ادویه است در جلد ظاهر بدن و از هم هر چند نوع است یکی
بواسطه استحمام و دیگر بواسطه تدهین و هم بواسطه مشمعات مثال انکه چون خوردن کوکرد در بواسیر
ممدوح و رافع است و استحمام بآبی که کوکرد داشته باشد خواه ان اب معدنی بود و خواه مصنوعی از او
در بدن چون نوشیدن است و هم چنین در استعمال حدید و املاح او چنانکه در حبس طمث که مبتلی
دم باشد خواه املاح حدیدی بخورانند و خواه مریض را استحمام فرمایند به میاه حدیدی معدنی
و تدهین در جلد چون خوردن سیماب در کوفت یا تمریخ کردن روغن او در جلد هر دو رافع کوفت است

در استعمال ادویه با قسما

وهمین است تریخ وهو مرفیون موسوم به کراثان در اطراف سره بجهة اسهال دادن و استعمال
مشمع این نوع است که در جائی که ادویه شرب او ممنوع است مانند حمی ضنی که دهان بسته شده
وچیزی نمی توان نوشانید بواسطه مشمع ذرا پریح ثبره فم معده را بر داشته وجوهر کنه کنه زرد
نماید که اثر او مانند نوشانیدن است و در امراض عصبی اکثر ادویه مخدره را بدین طریق استعمال دارند
چون مرفیون واستریکنین که عبارت از جوهر تریاک وجوهر کوچله باشد سیم قسم از استعمال ادویه
ادویه بکار بردن اوست در چشم و آنهم با نواع بود یا بطور کحل و یا بقسم قطور و یا بزرور و یا
نفوخ و انواع او چهار است استعمال ادویه است به بینی که عطاس باشد پنجم مضمضه است ششم غر
غره است هفتم بخور است که جهة امراض ریه و حلقوم بکار است چون بخار رفت و بلسان و
کشیدن غلیان زیبو نیز از این جنس است هشتم استعمال ادویه است در معاء مستقیم چون حقنه
شیاف برای تخلیه امعاء سفلی و تسکین اوجاع که شیاف مخدر بکار است نهم استعمال ادویه است
بواسطه ابذ زدن و این مستعمل است در مرض حرقة البول که بواسطه ابذ زدن ادویه را بمجراه قضیب
کنند دهم از این قبیل است فرو بردن اسباب در مجراه اساخی گوش دهم استعمال ادویه است در مهبل
وفرج که عبارت از فرزجه و تمپنه باشد یازدهم استعمال ادویه است در ورید که عروق غیر صوارب
بدن است و اگر مقی است که تفصیل او خواهد آمد و گاهی در مرض ابدن رغائی که لدغ کلب
کلب باشد بعضی از حکما بواسطه ابذ زدن کرم زیاد در ورید داخل کرده اند که تغییر کلی در فساد
مزاج و دم حاصل شود و هم در قلت دم شخصی را فصد کرده خون منعقد او را بواسطه ابذ زدن در
ورید شخص علیل داخل کرده اند و زنده نگاه داشته اند و این از اعمال جدیده است اگرچه فصد
حجامت از جمله ادویه قدیمه است و در سه هزار سال قبل از این تاریخ که ۱۲۸۵ هجری است
مخترع شده اند ولی در آن زمان هیچکس بی جهة مرتکب فصد نمی شد و معمول بود در امراض مخصوصه
چنانچه هنوز این رسم شریف در فرنگستان است و در این عصر در میان مردم ایران فصد بی سبب و
جهة زیاد متداول است خاصه در اواخر ماه و هر سال در هر بلد و هر هوا مردم بی جهة فصد می
کنند بلکه به تجویز اطباء که مکرر دیده شده شخصی را شخصه نزد طبیب می آید که می خواهم فصد کنم و
از طبیب فوراً نبض او را گرفته می گوید برو فصد کن و هیچ منع نمی کند که بی جهة چرا آمدی هنوز
بکری یعنی بیچاره خودش هنوز در آن دم نمی داند و اجزاء مرکب را در خون را نمی شناسد باری

در استعمال ادویه با قسما

خداوند شاهد است نه از نایب مذمت می گویم و می نویسم بخود شناسان می فهمند خلاصه در آخر
ماه گذشته حقیر فقیر در میدان شاه اصفهان می گذشتم و این فصل مرهمشان خیمه را بر پا نشسته
اند و فصادی ایشان را با زو بسته رگ میکشایند و گاه بود تا نفر آخری را که [illegible]
رگ بکشاید از او لبن صد مثقال خون رفته بود و همین نوع مردم عادت می کنند و زود عادت می
توان که موجب فساد کلی خواهد شد و شخص عاقل بی مرض و جهة فصد نخواهد کرد اشاره در فصد
است اول در اوان حاده خواه ظاهر و خواه باطن باشد دوم در زمانی که دم میل بدماغ داشته باشد
و در مطبقه که از کثرت خون بود و در بعضی امراض ارسال علق مانند او پیش از فصد باشد و در
ورم نخاع و وجع ظهر و عرق النساء حجامت از زالو و فصد بهتر است و استفراغ دمرا صحتی است مخصوص
که دخل باین مقام نداشت و بمفاد الکلام یجر الکلام صحبت بدینجا رسید و گفتگو در این کتاب
از ادویه است بدانکه کل ادویه جات مستعمل در طبابت را منقسم می کنم بدوازده باب باب اول در استفراغ
غائط است و چون مستفرغ بر دو قسم بود لهذا این باب را نیز مشتمل کردیم بر دو فصل فصل اول در
ادویه مقی که بفرانسه امیتک نامند فصل دوم در ادویه مسهله و اسمای آن که بفرانسه پورگاتیف
گویند فصل سیم در ادویه منفثه که عبارت است از دواهائی چند که رطوبت مرتخه
زاید از غشای مخاطی مجلل ریه و قصبة الریه را مندفع نماید و بفرانسه اکسپکتورا خوانند
فصل چهارم در ادویه مخرج بذاق که بفرانسه سیالگ نامند فصل پنجم در ادویه مخرج
مخاط که هم معطس و بفرانسه ارین گویند فصل ششم در ادویه مدر که دیاورتیک خوانند فصل
هفتم در ادویه معرق که دیافورتیک گویند فصل هشتم در ادویه مدر طمث که امیناگگ گویند
فصل نهم در ادویه مخرج صفرا که خلاگگ نامند فصل دهم در ادویه منجه و محلله که لیکی
فاسیون می نامند باب دوم در ادویه قلیانی و ادویه قلیانی ادویه را گویند که با مرض حامض
چون ترکیب شود ملحی بوجود آید و با مرد هنی چون مرکب گردد صابون شود و با سلک چنان بسته
گردد و چون قلیات اهمین صفت است پس هر ادویه که این صفت داشته باشد جنس قلیات خواهند
بود و او را ادویه قلیانی گویند و بفرانسه دوالکالیس باب سیم در ادویه ملینه که غالباً
ادهان است باب چهارم در مبرداتی که ادویه باشند که از خوردن آنها حرارت غریبه کشیده و
دوران دم بقاعده طبعی شود و اینها حامضات بوند باب پنجم در ادویه مقوی بدن که طعامات

آمیتک ادویه مقی
پورگاتیف ادویه مسهله
اکسپکتورا ادویه منفثه را گویند
سیالگگ ادویه مخرج بزاق را گویند
ارین ادویه معطسه را گویند
دیاورتیک ادویه مدر
امیناگگ ادویه مدر طمث
خلاگگ ادویه مخرج صفرا
لیکی فاسیون ادویه منجه و محلله را گویند
دوالکالیس ادویه قلیانیه

در تفسیر ادویه و جات

در کیفیت ادویه مخدرات

در اصطلاح که ادویه مقوی نامند

خواهند باب ششم در ادویه منعشه و محرکه بدن که ادویه باشند که از خوردن آنها قوای عصبانی را بهیجان آورده حرکت دهند در مدت قلیل باب هفتم در ادویه مخدره که مزکیک نامند باب هشتم در تریاقات سمومات چه نباتی و چه معدنی باب نهم در صباغ معدنی و خواص و فواید آنها اما فصل اول از باب اول در ادویه مقوی و تعریف آن بدانکه عبارت است از آنکه معده حرکتی نماید برخلاف حرکت طبیعی خود خواه آن حرکت بالذات و خواه بالعرض بود و دفع نماید از این حرکت آنچه در جوف خود دارد از دارغذا و اخلاط ردی و غیره از راه دهان و از قی نمودن سه منفعت بیک از برای بدن حاصل شود اول آنکه تنقیه نماید معده را و پاک سازد از اخلاط ردیه دوم آنکه بکشاید مسامات جلدی را و خارج نماید بعضی از ترشحات طبیعی را چون عرق و بول سیم آنکه بهیجان آورد قوای هر عضو را اما علامات قی هضوع و استرخاء عضلات بدن کسالت صعب بعض تغیر لون صورت و سیلان بزاق و عروض قی و در این حین حرارت بدن زیاد شده نبض سریع گردد و عرق زیاد و تواتر نفس که بدین جهت صورت حمرت پیدا کند و سیلان دمعه و چون قی سخت باید بشاید که صفراء از معاء اثنی عشر در معده ریخته و دفع شود و گاهی از شدت قی یکی از عروق شریه اغشیه مخاطی حلق پاره شده و در مستفرغ خون ظاهر گردد و چون قی زیاد و شدید گردد بشاید که اسهال پدید گردد اشاره استعمال در قی اول در سموم دوم در تخمه و امتلای معده سیم در مرض خناق که غشای کاذبی در حلق موجود شود که باعث تنگی نفس گردد چهارم در مرض که نفث زیاد در قصبة الریه جمع گردد و اعمال تنفس را مضطرب نماید پنجم در جمیع منفصله و بعضی از اطباء در ابتدای مطبقه و محرقه نیز بکار داشته اند و هم در ابتداء مرض و تا مستعمل است ششم جهت تحلیل دمامیل و بعضی از اورام خاصه ورم غدد تحت گوش و ورم بیضه و گاه اشاره برخلاف در استعمال قی در جلاء در صنعه صاحبان خفقان و اشخاص ضعیف لیفه و مستعد سکته و صاحبان ابورسما و مرض قلب و فتق و زنانی که صاحب مرض اخراج رحم و مجل هستند و اگر در صنا فتق ناچار باشند از دادن قی باید ابتداء فتق بندی نیک بمحل فتق وضع کرده و قی بکار برند و ادویه مقیئه این عصر چهار بوند سه از آنها معدنی که هم مصنوعی سازند و دیگر ریشه نباتیست موسوم به ایپکاکوانا و بعضی از حکماء ریشه اسارون استعمال نموده اند ولی حالا تارک گشته اند و در اطفال شربت بیاز عنصل مستعمل است اما تفصیل چهار قی مستعمل اول اپیتون دوم سولفات دو

در تعریف اپیتون

کونیر که هم کات کوتا نامند سیم سولفات دو زنک که روی تیوشی کو گردد چهارم ریشه نبات موسوم به ایپکاکوانا اما اپیتون که هم طرطر ابیتک نامند یعنی طرطر قی از اجناس معدنی است که خالص نموده و با طرطر که نمک حرارت ترکیب ساخته قی و مسهل شود کیفیت او جهت مفید بدن و نظم محلول در آب و اکال نیم درم بقی و اسهال و تشنج مهلک مضلع اوست بشرکا و و مفید تخم مرغ قدر سر پنس برای قی نابالغ بخود و مستعمل است در امتلای معده که خواهند اسهال نیز بظهور رسد و هم در نوائب خناق و سپاه سرفه و مقدار منفصله اینده و مستعمل است از برای تنفج ماده و محرک بدانکه در این کتاب مفاد بر دوا دو قسم بود است یکی قدر شربت معین هر دوا که بیکونیت صرف شود که در ضمن خود او بیان کنم و دیگر مقدار منفصله است که عبارت بود از آنکه دوا کمتر از قدر شربت معینه خودش باشد و ترکیب کنند با شیء مایعی یا غیر او و بچند قسمت در یکروز صرف کنند و این مقدار منفصله نیز در هر دوا مفصلا گفته خواهد شد انشاء الله و این اصطلاح مخصوص فرنگان است و در ادویه ایرانی این رسم نباشد طرز استعمال مقدار منفصله اپیتون جهت خناق و سپاه سرفه یکبرند اپیتون یک کندم لعاب بزرک یکبرگه شانزده مثقال باشد اپیتون را در لعاب مذکور حل نموده در یک روز بدفعات بنوشند و دیگر آن دهن اپیتون جهت حرقت جلد و نگاه داشتن زخمی که از مشیع زراع حاصل شده صفت او یکبرند اپیتون شش بخود در روغن خام یکمثقال اپیتون را با روغن خوب سلایه و ممزوج کرده و بقدری که خواهند بعضو مالند صفت تنخه برای قی یکبرند اپیتون یک بخود آب هشت مثقال اپیتون را در آب بجنه تا حل شود نصف از آن آب را بنوشند یا پنج دقیقه اگر قی نماید بگیرند را مرض کند صفت منبع بمقدار منفصله در مرض ذات الریه یکبرند اپیتون دو بخود مکطوخ خطمی سه سیر اپیتون با لعاب خطمی مخلوط نموده هر ساعتی پنج مثقال از آن بنوشانند و به تجربه در نوبت نوشیدن قی نماید و بدفعات دیگر قی نکند و اگر مریض مشاد باسهال باشد یا اسهال همراه مرض بود هشت قطره حل اپیتون را حل دوای مذکور نمایند صفت معرق بمقدار منفصله یکبرند گل بنفشه یا بادرنجبویه دو مثقال در سه سیر آب نامند چائی دم کرده صاف نموده نیم کندم اپیتون و چهار مثقال شربت بنفشه اضافه نموده صاف و یک فنجان و هو خوردی بنوشند و این تخته نافع است جهت بحران عرق بعد از رفع امراض حاده و اورام حاده دیگر از اقسام اپیتون شراب است که دو نامیک نامند و این نوع مستعمل است در اطفال برای قی صفت او یکبرند اپیتون دو بخود شراب بیست و چهار مثقال اپیتون را در شراب حل کرده اوقیه هر سه مثقال شراب یک کندم اپیتون

در تعریف اپیتون

دهن اپیتون

در تعریف ای و تیه مقی

دارد قدر شربتش یکمثقال است که از نهم ابتداء نیم مثقال داده اگر فی نشد نیم مثقال دیگر دهند و اگر
را چون خواهند بطور محلول نگاه دارند باید در آب مقطر یا گلاب دوا نشسته حل کرده نگاه دارند تا
فاسد نگردد و بهتر است که همان نوع خشک نگاه دارند و انبهون را هرگز بطور حب ندهند که چون اکال
است که در موضعی از معده ماند باعث حرقت گردد اما دهن انبهون که لنگان دو مثقال نامند صفت
او اینست که یک جزء انبهون را با سه جزء روغن مخلوط و سلایه نموده که خوب ممزوج گردد و قوت او در آلو
و مشمع زیاد تر است و چون در جلد مالند حرارت پیدا کند و بثورات چندی بظهور رسد و این روغن
مستعمل است در نزله مزمن ریه و امراض حلقوم و سل و بحره اما سولفات دو کوپر که کات کبود باشد و آن جسم
هم در معدن یافت گردد و هم مصنوعی او را از نیت دهند و مصنوعی او بهتر خواهد بود زیرا که معدنی غالب
خالص کم یافت گردد و مرکب است از مس اخت و زرنیخ که گرد که عرق کوکرد و جوهر کوکرد در آب ایران می کوبند
که چون مس را از زرنیخ کوکرد حل نمایند و در آتش گذارند تا رطوبت او منعاقد شود کات کبود حاصل
گردد کیفیت او حبی است صلبه رنگ کبود محلول در آب گذارد که پس از حل شدن بنزکبود شود در مقی است به
دو از اسهال با قوه اکالیه که بدین جهت سمیت دارد نیم مثقال او بعلت و برای فی چندان مستعمل نیست
مگر در مسموم نباتی چون افیون خورده و امثال آن و هم در مرض خناق و چون از ادویه ضد تشنج است لهذا
در مرض صرع مستعمل است قدر شربتش یک الی دو نخود است و مقدار مفتسله او دو گندم دو روز بود
این نوع نیز در خناق مستعمل است بعد از فی نمودن و استعمال او در ظاهر زیاد است چون در مرض سلاق
و گوشت زاید و در سالک نیز استعمال می توان نمود و بعضی از حکماء بواسطه قوه قابضه که دارد در سیلان
دموی مزمن استعمال کرده و بسیار سودمند است صفت نسخه از برای اسهال الدم مزمن بگیرند کات کبود دو
گندم در یکسیر آب حل نموده ده قطره تقطیر یعنی تعفین زیاد و نیم مثقال صمغ عربی مخلوط کرده در یکروز
بدفعات بنوشند نوع دیگر بگیرند کات کبود دو یا سه گندم قند و مصطکی از هر یک یکمثقال خشت
حب نموده روز دو حب خورند این اصل نسخه است ولی این مقدار بنظر حقیر بسیار کم است اما سولفات
دو نک که مرکب است از روی و زرنیخ که گرد که چون یک جزء روی را در سه جزء زرنیخ که گرد حل نمایند
در آتش نهاده تا آب ابر و رحبی سفید بوجود آید با قوه قابضه اکالیه محلول در آب مقی سریع کم نموع
و بدون اسهال مستعمل است در مسموم نباتی و هم در مرض قدر شربتش نیم دوالی سه نخود مقدار مفتسله
او از دوالی چهار گندم است و این مقدار ضد تشنج است و استعمال او نیز در ظاهر زیاد است چون در

در تعریف کات کبود

در تعریف سولفات دو نک

در تعریف ای و تیه مقی

سوزنک و جال و نسوان و سلاق چشم و بواسیر انفی و فیله او بجهت رعاف صفت نسخه برای فی بگیرند
سولفات دو نک دو نخود در یکسیر آب حل نموده نصف او را بنوشند تا بچند قیقه اگر فی نشد نصف
دیگر را بکار برند نسخه جهت سلاق چشم بگیرند آب بیست و چهار درم سولفات دو نک سه الی شش گندم
صمغ عربی دو نخود بعضی افیون که دوازده قطره مخلوط نموده روز دو دفعه چشم را بشویند و همین نسخه را
در سوزنک مژدان در جهت خفنه نمایند صفت نسخه برای سوزنک زنان بگیرند ماز و نیم سر و بجای او
پوست انار در یک چهارم آب طبخ نموده نیم مثقال سولفات دو نک در او حل نموده روز سه دفعه ضرر
نمایند اما ایکا کوانا و این دوا ریشه نباتیست مخصوص بهر از یل که متعلق است به پنکدنا و این
بیخ بسیار شبیه است به عشبه بعلاوه که های چند دارد که در وسط هر کره خط سفید است که مانند
تسبیح نماید و مقی است بدون اسهال و نیاو زهر تی نیز از جنس این دوا است زیرا که بیخ او نیز مورث قی است
ولی با قوه خفیفه و مستعمل نیست و نمکی از ایکا حاصل می شود موسوم به امنین که کندی از قوت تکیفی
از این دوا دارد و چون به این قوت است لهذا در طبابت مستعمل نیست خواص او مقی بدون اسهال
منفث مقوی رحم ضد تشنج و چون دو سه نوبت لفظ ضد تشنج را بیان نمودیم ظاهر اینکه می نماید که
تفصیل این لفظ بیان شود بدانکه فرنگان در تعریف ادویه در اکثر جاها لفظ ضدی استعمال می
کنند مثال آنکه می گویند یکی از خواص ایکا اینست که ضد تشنج است یا ضد اسهال است یا فلان دوا ضد
کرم است و ضد از اصطلاحات مخصوصه طبی انهاست و اگرچه بمعنی دافع و رافع است ولی می گویند ادویه
رافع و دافع غیر از این است زیرا که ادویه رافع تشنج یا رافع کرم زیاد است و آنجا که ضد تشنج می گویند منظور
شان اینست که کیفیت و اثر این دوا منافی با تشنج یا کرم است مثال الحالت فی یا نوبه که ضد است دوا
لهوع نوبه نمی آید و دو شی ضد باهم مجتمع نمی شوند علی ای قسم کان بجهت اطلاع و دانستن اصطلاح بیان
قدر شربت ایکا از برای فی تا ده نخود است و مقدار مفتسله او الی یک یا دو گندم است و این مقدار
مستعمل است در زدودن طاریاها و امهالی که سبب تشنج معده و سوء الهضم عصبانی و هم برای نفوذ رحم
در حین تولد و هم در نزله مزمن ریه جهت اخراج نفث صفت نسخه از برای فی بگیرند ایکا یک نخود آب
نیم گرم یک فنجان ایکا را با آب محلول نموده بنوشند و بهتر است که ابتداء شش نخود او را در آب رخنه
و بدرقه او یکفنجان چائی یا نوبه میل فرموده اگر بعد از ده دقیقه فی نشد سه نخود دیگر او را بخورند
و در دوا خانهای فرنگستان و مریضخانها بدین نوع استعمال می کنند که پنج نخود ایکا و یک گندم انبهون

در تعریف ادویه مفی

مخلوط بهم نموده یکدفعه می نوشانند نسخه بجهت اخراج نفث بمقدار منفعه بگیرند ایپکاسه نخود در سه
سه آب مانند چائی دم نموده بعد از سرد شدن چهار نخود نوشادر اضافه نموده با دو مثقال
رب السوس و در یکروز بدفعات بنوشند صفت نسخه صد تسبیح در سیاه سرفه مخصوص است بگیرند
ایپکا چهار کندم در یکسیر آب دم نموده بعد دو کندم عصاره بدزالیح و یکمثقال صمغ عربی و یک مثقال
رب السوس اضافه نموده در دو روز بدفعات بطفل خورانند صفت نسخه بجهت سوء الهضم بگیرند ایپکا
دو نخود ریوند چینی نه نخود هر دو را سائیده بیست حب نموده روزی سه حب بخورند صفت نسخه برای
تقویت رحم و سد دم بعد از تولد بگیرند ایپکاده کندم دارچین نیم مثقال هر دو را مانند چائی تلخ
کرده در یکروز بدفعات بنوشند و چون تسبیح رحم همراه بود دو کندم ایپکا را با دوازده کندم جدید
حب نموده هر ساعت یک حب خورند و قدر شربت این دوا برای طفل یک الی دو نخود است و بسیار نیکو است
که ایپکا را برای اطفال با کمی آب مخلوط نموده و از او قوصی ترتیب داده بطفل دهند تا به میل بنوشند
بدین نوع که آن آب مخلوط با ایپکا را داخل شیرینی کرده قوصی بسازند و چون خالت فی در کسی بطول
انجامد بجهت سدق ابتدا چند بار جدیخ به بلعند و اگر تسکین نیابد طلا بیارابیج در دم معده نمایند
و چون کفایت ننماید چند عدد زلو در دم معده اندازند و یک خوراک دوای جوش بنوشانند و دوای
دوای جوش این نسخه مفید است بگیرند قلیاب مصفی پنج مثقال و بقدری ابلیمو در او ریزند که جوش او
تمام شود و حل گردد مرد دقیقه کمی بنوشند و جای نیم گرم و دوغ گرم گرفته بنوشند فی نماید و مطبوخ
ماز و نیز مسدد است **فصل دوم** از باب اول در ادویه مسهله بدانکه ادویه مسهله نیز سه
قسم می باشد **قسم اول** مسهلات خفیفه ملینه **قسم دوم** مسهلات بارده و اما املاح
مصنوعی باشند **قسم سیم** مسهلات حاره قویه اشاره باستعمال مسهل عموماً در امثله اما
و قولنج و هیجان دم بسوی دماغ و صداع و رمد و مستعدین سکته و استسقاء و وجع کلیه و زحیر و در
جراحات اما مسهلات خفیفه ملینه و اینها از این قرار بوند مز و شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی و
فلوس و آلو و روغن بادام اما مز جنبت شبیه بگیرا بطعم شیرین و از هند و ستان خیزد و از درخت
آمافیا اخذ کنند و شیرخشت از درخت زبان گنجشک و ترنجبین از خار شتر اخذ شود و این ادویه
مستعمل اطفال بود برای تلیین مزاج اینها قدر شربتش تا شش درم بود و گاهی مرکب نمایند با گل
و سنا و بکی و گل سرخ و امثال او اما تمر هندی ثمر شجری است که آن شجر در هند و ستان یافت شود و

شبیه است بدرخت بدرخت ابریشم و این دوا مستعمل است در سده کبد صفت استعمال او در سده
کبدی بگیرند شیر گاو یا گوسفند ده سیر تمر هندی شش مثقال درم طبخ نمایند تا شیر برید شود
او را صاف نموده بدفعات در یکروز بنوشند و این دوا را تا یکماه باید بدین نوع مداومت نمود و
منفعت او از شیر بریده متحوله ابزان بهتر است و این دوا روز دو سه نوبت اجابت نموده و بوی زیاد
او زیاد اما فلوس و او را مغز مستعمل است و مانند تمر هندی با شیر باید استعمال نمود و ما بین مسهلات
ملین و مبرد دهن بید انجیر است که هم گرچلت نامند و او ثمری است سمی که بیست دانه او مهلک است و او را
کوبیده بوداده با آب جوشانیده روغنی از او گیرند که هیچ سمیت ندارد و مسهلی است نیکو و مخصوص در
ورم امعاء و صفاق و ذری طاری و قولنج هر نوع که باشد و قولنج مخصوص نقاشان که از تابیت سرب
که داخل بر نکهاست که نقاشی کنند و قلم رنگ را ایم بدهان کشند و بتدریج سمیت سرب باعث قولنج
شود مخصوص که فرنگان قولنج نقاشی گویند و این مرض در فرنگستان در میان نقاشان عمارت سازان
زیاد است و هم کسانیکه در معادن سرب و کارخانهای سرب سازی هستند و هم روغن گرچلت مسهل
است در ورم مثانه و مفتوق که خواهند مسهل بخورد و هم در بواسیر و اخراج مقعد و جهت خروج
دیدان که شب را کلل با سنطانی که دوای مخصوص کرم است داده و صبح آنشب را روغن مذکور دهند
که جمیع کرم را اخراج شود و جهت قبض در زنان بستن در صورت نزول سوای این مسهل مسهلی نیست
و همیشه از او منفعت دیده و در هر ماه که بوده بدون خوف استعمال نموده ام و در فرنگستان این روغن
را بفشاری کنند از ثمر مذکور می گیرند و خیلی صاف و نیکو است و طعم مزه ندارد بر خلاف اجزای
بطریقی که ذکر شد باید با آب جوشانیده و اخذ نمایند قدر شربت او از دوازده الی شانزده مثقال
و فقیر در قولنجهای سخت تا بیست مثقال دفعه و از روغن فرنگستان تا هشت مثقال کافیست و مرا
خوردن او بسیار نیکو و نامزه است چون با قهوه تلخ طبخ شده با انگوشت و آب نارنج مخلوط کرده
بنوشند و هم با آب گرم و کمی نبات یا با زرده تخم مرغ توان مخلوط کرده نوشید و بجهت رفع یکمزه کی و
تغیر ذائقه چند دانه قهوه بسیاه بوداده دهان گیرند و روغن بادام شیرین و روغن زیتون را
با نفراده چندان قوه مسهلیه نیست و بدین جهت خالص کمتر استعمال شود ولی بجهت حقنه مستعمل است
اما مسهلات مبرد و این ادویه اکثر مصنوعی است و مرکب است از ترشی کوکرد و طرطیر یا قلیاب یا
منک تبا شیر و امثال آن که هر کدام را علیحده کوبند و شش قسم او در طب مستعمل و در کار است اول

در تعریف ادویه مسهله

در تعریف روغن بید

در تعریف ادویه مسهله

در تعریف طرطر

طرطر که ملحیست ابیض اللون به طعم حامض و اخذ شود از شراب چنانچه ذکر شد و هم ذرسر که و آب غوره یا آفت شود و بسیار این دوا مبرد است و در آب در حل شود خاصه چون آب سرد باشد و در بعضی از جه مدر است و در بعضی مسهل قدر شربتش برای مسهل تا هشت مثقال است و برای تبرید بدن و مدر بول دو سه مثقال بکار دارند و دوای مخصوصی است برای هیجان و غلیان دم و بواسیر صفت نخه بگیرند تمر هندی یک سیر و در چهار رطل آب طبخ داده در آواخر طبخ او سه چهار مثقال طرطر در آن ریخته و قدری هم شربت در شکر اضافه نموده بنوشند و این نوع بسیار نیکو است در هیجان دم و مرض بواسیر و جهت سده کبد بسیار مفید است که تا شیر بنوشند در فصل بهار بدین نوع که مدت یکماه هر روز دو مثقال طرطر را با یک چهارم رطل شیر پخته تا برده شده و صاف نموده در یکروز بدفعات بنوشند و در

در تعریف طرطر قلیایی

از این املاح مسهله طرطر است با قلیاب که بفرانسه طرطر دو پتاس نظر نامند طرز ساختن او بگیرند نمک طرطر را در آب حل نمایند و هم چنین قلیاب مصفی را در ظرف جداگانه در آب حل نمایند و بعد از محلول قلیاب در محلول طرطر بریزند که جوش و تمام شود از این عمل نمکی بوجود آید که بزودی در آب حل شود قدر شربتش برای مسهل شش الی هشت مثقال است سیم از املاح مسهله سولفات دو پتاس است که قلیاب ترکیب شده با ترشی کوکرد طریق حصول این نمک آنست که بقدری از ترشی کوکرد در قلیاب محلول می ریزند که طعم او ترش شود و چون کاغذ فرمزد را وکذارند رنگ آن تغییر نکند پس آن رطوبت را از او کرفته نمکی حاصل شود که سولفات دو پتاس کویند قدر شربت او بیست مثقال بود و چون مضعه از این مسهل بوتی بنوشند شیر او بکلی فانی و معدوم کردد لهذا مستعمل است در زنانی که طفل ایشان مرده باشد و خواهند شیر ایشان تمام شود و بی مضرت است چهارم از املاح مسهله سولفات دو سودا است که عبارت است از ترشی کوکرد مرکب با نطرون و بدین نوع سازند بگیرند نطرون مصفی و بقدری در ترشی کوکرد بریزند که چون کاغذ فرمزد را وکذارند رنگ او تغییر نکند و این نمک بسیار تلخ مزه است قدر شربتش بیست شش الی هشت مثقال است پنجم از املاح مسهله سولفات دو مینزیا است که در ایران متداول و باسم نمک فرنگی مشهور است اگرچه غالبا این ملح را از آب چشمها اخذ کنند ولی مصنوعی او بهتر خواهد بود طرز ساختن او اینست که تیزاب را بقدری در ترشی کوکرد ریخته حل کنند که جوش و تمام شود این ملح پدید کردد قدر شربتش شش الی هشت مثقال است و باید دانست که این املاح مسهله باشند هر یک که بطور یقین استعمال آورند و موکول

در تعریف طرطر قلیایی

قلیاب ترکیب شده با ترشی کوکرد

در تعریف طرطر نطرونی

ترشی کوکرد با طباشیر

در تعریف ادویه مسهله

زور و پیچ نکردند و جلاب می نمایند رطوبت کم را بدین جهت برای کسانیکه بهمه عادی نفضه شده باشند و خواهند ترک کنند بجای فصد بموعد او از این مسهل بنوشند که از انتقال دم محفوظ مانند و دیگر آنکه مانند بعضی از مسهلات مضعف امعاء نبوند ولی سد شیر نمایند خاصه نمک سولفات دو پتاس چنانکه ذکر شد پس بر طبیب است که در مرضعه ندهد و دیگر آنکه دو مثقال ایشان مضعف باشد در اینصورت در سده کبد بسیار نیکو است که روزی دو مثقال او را در آب حل کرده بنا شتابو خاصه چون خداوندان مرض در بیلاق رود و این منضج بنوشند که اثر کلی خواهد بخشید و از جنس همین مسهلات است تیاشیر فرنگی ولی استعمال او برای مسهل مخصوص کم است و جهت ترش شدن غذا در معده بسیار نیکو است که هر صبح ناشتا تا یکمثقال او را بنوشند که رفع ترشی کند اما مسهلات خا و این ادویه را اثر تامی است در امعاء سفلی بر خلاف مسهلات ملحی که اثر ایشان در امعاء عالیه بود و بعضی از این ادویه بعلاوه قوه مسهله که دارند اثر مخصوصی دارند بر رحم و مثانه و مستقیم و برخی دیگر مقوی کبد و معده بوند اشاره در استعمال مسهلات خاره اول در استسقاء و در حبس دم بواسیر سیم در حبس طمث چهارم در خروج دیدان هر قسم بود پنجم در استسقاء ذی ششم در یبوست زیاد که در مزاج باشد اما ادویه جات مسهله خاره ریوند و جلب و این دو دوا مسهلات مبرد نزدیک بوند دیگر است سنا مکی صبر دردو سقمونیا و تربد و تخم حنظل و قثاء الحمار و عصاره ریوند و روغن فرفیون هلیله جات خربق ابیض و اسود پوست درخت طوط سفید و اصنوس اما ریوند چینی چیست میان پروزین مخصوص با قلیم چین که خال در تعریف ارسته است و با ایران نمی آورند و آنچه در ایران مستعمل است ریوند بخارائی است و چون این بخرا بشکافند چنان نماید که با روغن چرب کرده باشند رنگ او از ظاهر اسمری و چون قشر او را بتراشند فرمز رنگ و پس از کوبیدن زرد طلائی شود و این دوا بعلاوه قوه مسهلیه که دارد تقویت معده کند و کبد را در تولید صفرا اعانت کند قدر شربتش برای مسهل تا یکمثقال است و در تقویت معده دو سه عدد بوده باید دانست که ریوند مسهل سریع الاجابت نیست بلکه پس از خوردن در صبح شب صبح دیگر عمل نماید و این مسهل بسیار نافع است در فقاهین و ضعیفان و صاحبان سوء الهضم و خداوندان خنازیر و کم در جراحات که مسهل لازم کردد ریوند معمول است چنانچه جراحان و نکتسان مسهل مخصوص مجروحین دانند از برای تقویت معده و کبد این جنس مفید بود

در تعریف ریوند چینی

تعریف غرای و مسهله

صفت او بگیرند ریوند چینی یکمثقال زنجبیل یکمثقال نعنعت جت هموده روز ده حب بیخ عصر و
بیخ حب صبح بخورند در شش روز دوم جهت تقویت معده روز دو بخورد ریوند را بناشتا جایند
اب او را فرو برند و باقی را خارج سازند فایده بنگو دهد و از ریوند با اقسام مختلف درد و اخانها
ترتیب داده و نگاهداشته اند اول از اقسام او افشرده اوست صفت او بگیرند ریوند چینی بسیار اعلی سه
درم بنمکوب کرده پنج سراب کرم و شانزده درم عرق زارچین در روی او ریخته بگذارند تا شش ساعت
پس از ان صاف هموده در شیشه نگاه دارند و این دوا جهت تقویت معده بسیار مفید است که
دوالی سه درم بنوشند و جهت مسهل هشت الی دوازده درم دهند دوم از اقسام ریوند نعنعین
اوست بگیرند ریوند سی درم مل چهار درم عرق دوانشه ده سر ریوند و مل را نیم کوب هموده و در عرق
ریخته پس از چهارده شبانه روز صاف هموده در شیشه ضبط کنند و این دوا نیز مسهل و مقوی معده
بود قدر شربتش برای مسهل هشت درم و در تقویت معده دو درم است نوع دیگر ریوند بیست درم
اصل السوس شش درم و زعفران سه درم عرق دوانشه ده سر اجزاء کوبیده در عرق ریخته چهارده
روز بر نهند پس از ان صاف کرده بکار دارند قدر شربت نیم چون قسم اولین بود نوع دیگر که مقوی
معده و کبد بود بگیرند ریوند دوازده درم جرز دو شش درم مل پنج درم عرق دوانشه ده سر اجزا
را کوبیده در عرق ریخته پس از چهارده روز صاف هموده استعمال فرمایند قدر شربت دو درم چون در
قسم مذکوره نوع دیگر ریوند با جنطیانا است که در خداوندان سوء الهضم بسیار مفید است بگیرند
ریوند شانزده درم جنطیانا چهار درم عرق ده سر بطریق معمول پس از چهارده روز بکار دارند
قدر شربتش سه مثقال روی غذا خورند سیم از اقسام ریوند شراب اوست صفت او اینست
بگیرند ریوند چهل درم سلیخه دو درم عرق دوانشه چهل درم شراب کهنه شش سر بطریق معمول
ساخته بکار برند و این شراب جهت تقویت معده بی نظیر است قدر شربتش سه درم بود چهارم
از اقسام ریوند حب اوست صفت بگیرند ریوند هشت درم صبر زرد شش درم مر یکی چهار درم
صابون حلب یکدرم و چون خواهند مورث ریح نگردد نیم مثقال جوهر نعنع اضافه هموده حبها
سازند که هر یک پنج یک گندم بود قدر شربتش چهار تا پنج حب بود حب دیگر بگیرند زاج سبز
چهار جزء ریوند بیست جزء کلفند پنج جزء حبها سازند که هر یک پنج گندم بود قدر شربتش الی
پنج حب بود اما حلب بیخی است که از سنگ بنا خرد مانند بیخی خشکیده و قوه مسهله او تعنیف

در تعریف حلب

در تعریف سنا و مسهل

که در دهان پیچ است و مسهل است بسیار نیک مستعمل در قدد و صداع و دیدان معوی و معدی و
استسقاء و امراض راسی و امراض تشنجی و امراض الصبیان و اطفال و این دوا را ترکیب نمایند با طرطر
و هم با کلل قدر شربت او شش نخود نوشته اند ولی قدر در هر بلد دو مثقال داده و کمتر از او
اجابت نمی نماید و گویا در مزاج اهل فرنگستان شش نخود کافی باشد و حلب طرطر که در دوا
خانه است مرکب است از بیست و چهار درم حلب و چهل هشت درم طرطر و دو درم زنجبیل و قدر شربت
او تا یکدرم است و این دوا نیز تقویت نماید معده را و صمغ حلب آنکه در این حلب گویند دو قوت
حلب را دارد لهذا در قدر شربتش نصف حلب است اما سنا مکی برگ درختیست از جنس اقاقیا
که در هند و سان زیاد است و درخت او شبیه است بدرخت فلوس و در اکثر کرمسیرات یافت شود
و بهتر نباتست که از مکه و اسکندریه خرند و به تنهائی مستعمل است و مرکبا استعمال نمایند و چون
چوب او همراه بود مورث مغص گردد و مسهل معمول متداول او اینست بگیرند سنا مکی سه مثقال
در سه سراب دم هموده صاف کرده شش مثقال نمک فرنگی اضافه فرمایند و هفت مثقال انجیر
انگاه بنوشند و چون خواهند از مغص او ایمن بوند کمی زارچین یا هل یا اودم کرده بکار دارند و
دو قسم مسهل از او ترتیب داده اند که بسیار خوش طعم است و بدین جهت برای اطفال نیکو است قسم
اول او اینست بگیرند سنا مکی شش درم طرطر یکدرم اب جوش چهل و هشت درم سنا و طرطر را
کوبیده اب را بالای او ریخته پس از نیم ساعت صاف هموده هشت درم شرخت در او حل کرده
بنوشانند قدر شربت این دوا شش الی هشت مثقال بود نوع دوم که بزرگان را نیز بنگو است
بگیرند مطبوخ انجیر را پانزده سر رب درخت بوداق پنج سر سنا مکی دو سر و نیم طرطر دو سر و نیم
عسل مصفی بقدری که معجون کنند قدر شربتش تا یک سر بود اما صبر زرد شیره برگ نباتی
که ان نبات اکثر در سواحل دریا و در جنوب افریقا است و این گیاه را برگ زیاد خشن و سطبر بود
و چون نزدیک بگل کردن او شود برگهای او را از خدا می کنند تا شیره از او متر شح گردد انگاه
او را گرفته در افتاب خشک هموده نگاه می دارند و نوع دیگر است که بفشار از او می گیرند و این نوع
زبونتر است کیفیت طبیعی او حبیبی است بلون شیره که پس از کوبیدن زرد گردد و بسیار شکننده و
تلخ و بنوعی تلخی دارد که چون بزبان رسد تا مدتی طعم او از دهان زایل نگردد و قوه مسهله دارد
اثر او است در معاء مستقیم و رحم و لهذا مستعمل است در حبس دم و در تقیح دم بواسیری و در بیوست

در تعریف صبر زرد

در تعریف ای و به مسهله

مزاج و سده کبد و طحال و بات قسم از ضعف معده بود که چون غذا صاحب او رسد بحال شود
هم در صداع و ما لیخولیا و سوء هضم و در حبس طمث این دواها را ترکیب می نمایند با حدید و
الجل و بوره و مرمکی و بوقا در آن و امثال او قدر شربتش تا دو مثقال و در نفخ بواسیری دور دو کند
او را تا ربوند مرکب نموده بکار برند و از اقسام او اول حب صبر است که بجهت یبوست مزاج و نفخ بطن سود
مند است صفت او بگیرند صبر هشت درم عصاره خبطا تا چهار درم روغن زیتون چهل قطره حب طا
سازند که هر یک پنج کندم باشد قدر شربت این حب یک الی سه حب در روز و بود نوع دیگر بگیرند صبر زرد
شانزده درم زعفران مرمکی از هر یک هشت درم با کلفند حبها سازند که هر یک پنج کندم بود قدر
شربتش یک الی چهار حب بود و چون حدید با یکی از ترکیبات حدیدی را با اجزاء این حب همراه نمایند
بسیار سودمند باشد برای رفع حبس طمث حب دیگر مرکب با افتیمون بجهت رفع یبوست و سوء هضم
و نفخ بطن بگیرند صبر زرد افتیمون صابون چینی با افسنتین و حبها سازند که هر یک پنج کندم بود قدر
شربت از یک الی چهار حب بود حب دیگر بجهت حبس طمث بگیرند زاج سبز سه جزء صبر دو جزء اکسر مرکی
شش جزء کلفند هشت جزء همه را مخلوط بهم کرده حبها سازند که هر یک پنج کندم باشد قدر شربتش
سه حب در یک روز دهند دیگر از اقسام صبر تفتن اوست که بجهت سوء الهضم مفید است صفت او بگیرند
صبر هشت درم رب السوس بیست چهار درم آب هفت سیر و نیم عرق دو افشه دو سیر و نیم مخلوط بهم نموده
چهار روز در محلی گرم نهاده پس از آن صاف نموده بکار دارند قدر شربتش روز سه قاشق چای
خوری بود اما سقمونیا عصاره پنج نباتیست که آن نبات از جنس نیلوفر و جلب است که پنج آن نبات
را زخم نموده از او شیره بیرون آید که سقمونیا است و از مملکت شام و حلب خیزد و این دوا مستعمل
در یبوست مزاج و دیدان معوی و معدی و استسقاء و فلج و مستعدین سکته قدر شربتش ده الی
پانزده کندم است و باید در شاید ذوب و سعی بلیغ فرمود تا مورث مغص نگردد و بهتر است با صمغ عربی
و زرده تخم سلاحه کنند تا حرب حل شود صفت نسخه مشهور در کرم بگیرند سقمونیا شانزده درم جلب
سی و دو درم زنجبیل چهار درم همه را درهم سائیده سلاحه کرده از این معجون ده الی هشت کندم
توان داد و هم این نسخه بسیار مفید است در زمانی که میل دم بد ماغ باشد نوع دیگر بگیرند برای کرم
سقمونیا ده کندم فندیم مثقال کلمل شش کندم همه را بهم مخلوط نموده خوب بسایند که ممزوج گردد
در سه ساعت بخورند اما تربد بیخی است بنان نهی که بدین جهت اجوف خوانند و نبات او از طا

در تعریف سقمونیا

در تعریف تربد

در تعریف ای و به مسهله

نیلوفر و سقمونیا است و چون یا سقمونیا از یک جنس باشند و او مقوی تر است لهذا چندان استعمال
نکنند ولی قدر شربتش تا دو مثقال بود که با زنجبیل یا مصطکی استعمال باید نمود اما حنظل مر
کیا هیت بشکل هندوانه بقدر لیموی و بفارسی هندوانه ابوجهل و بفرانسه کلوکنتین نامند و
این ثمر در نهایت تلخی است و در کتب طبی معموله ایران فقر دیده اند که نوشته شده است که اینچه در تبه
مضر بیکی باشد از جمله سموم است و مستعمل منزاین ثمر است که تخم حنظل و زیاده از قدر شربتش کشند
است بقی و اسهال و اثر او زیاد است در کبد لهذا در امراضی که جهت سده کبد چون استسقاء و فلج و
امثال آن نباتات مفید است و هم مستعمل است در یبوست و امراض رئیسه و مستعدین سکته و جنون و
استسقاء قدر شربتش ده الی بیست کندم است و دو نوع از او زیاد متداول است اول تعفین
و تبرید معجون او اما تعفین او از این قرار است بگیرند تخم حنظل هشت درم بادیان یک درم عرق پنج
سیر همه را مخلوط بهم نموده هشت روز در محلی گرم نهاده پس از آن صاف نموده بکار برند قدر شربت
او از بیست الی سی قطره بود در یک روز اما معجون او بگیرند تخم حنظل پنج شراب دو چهار رطل من تخم را
در آب پخته تا نرم ملایم بقدر شش ساعت بجوشانند و هر قدر آب را کم شود بیفزایند پس از شش
ساعت او را صاف نموده و آن صاف شده را دو مرتبه بجوشانند تا قوام آید قدر شربتش الی هشت
کندم است اما فناء الحمار که بفارسی خیار خر و بفرانسه لان دیون نامند عبارت است از خیاری
بسیار عظیم که در زمانی که برسد تا او سوراخ شده شیره از او بیرون آید او را گرفته در روی آتش خشکانیده
بکار برند و این دوا مستعمل است در استسقاء و مستعدین سکته و صاحبان دوار و جنون و نقرس
قدر شربتش تک کندم الی نیم کندم بود و مصلح او است صمغ عربی و افیون که درهم سائیده مخلوط نموده
بنوشند و این مصلح کل مسهلات حاده است تا آنکه صمغ معده و امعا را از زحمت جوذا لوده کرده
باعث اندمال جراحت ایشان را و افیون مورث اسهال را شکسته و بند آید اما عصاره ربوند که بفرانسه
کیکوت نامند آن شیره درخت بسیار بزرگیست که آن شجر یافت شود در جزیره سیلان که از جزایر هند
ستان است که در زمان مهمی نمودن درخت را زخمی نموده شیره از او متریح شود او را گرفته خشکانیده
و بکار دارند و چون رنگ این عصاره شبیه بربوند است لهذا موسوم بعصاره ربوند نموده اند و در بند
ظهور از تجربیات زیاد بعمل آورده اند اما حکیمی دو درم او را انگبوتنفندی خورانید ملاحظه
شد شانزده درم بکاوی دادند مورث اسهال اند و علامتی دیگر بظهور نرسید سی درم بکار دیگر

در تعریف تخم حنظل

در تعریف فناء الحمار

در تعریف سقمونیا

در تعریف عصاره ربوند

در تعریف ادویه مسهله

دادند اسهال الدم در کار پدید آمد بکاری دیگر بی دستش زدم دادند دوار و سدر عارض شد
بعض او مختلف گشت و با اسهال الدم بمرد و خبر در شهر کرمان نا طبیبی دید اطبا بت مشهور و سرهنگی
به فولج نوبه در چار بود پس از معالجات زیاد دوا و مسهلی برسم ابرانی از نباتات بد و خوراند و
بواسطه کهنگی دوا اجابت نمود سه نخود عصاره ربوند بدو داد مزید بر علت شد تا یکساعت سه نخود
دیگر داده بود باز اجابت نمود و شکم منتفخ و با وجع مضطرب گشت و سه نخود دیگر داد اثبات امنهبهر
نوع در صبح که فقیر بعیادت آن سرمنزل رفت پس از حساب معلوم شد که در هجده ساعت بیست و هفت
عصاره ربوند بعلاوه آن مسهل خورانیده بود و هزیانی شدید در مریض بروز کرده با حالت اغماء تشنج و
پس از دو ساعت هلاک شد و این دوا را اثر زیاد است در کلیه امعاء و مستعمل است در مرض اسهال
در کرم حب القرع و حب در استسقاء هر نوع که باشد قدر شربتش دو الی چهار نخود است و در
اکثر امزجه هم فی دهم اسهال آورد مصلحش افیون و صمغ است و زیاده بر این کشنده است بقی و اسهال
الدم و اگر حب را استعمال می نمایند صفت حب مسهل بگیرند عصاره ربوند یکدرم صبر زرد یکدرم
نیم زنجبیل نیم درم صابون دو درم حب ها درست نمایند که مربات بخکندم بود قدر شربتش دو
الی سه حب بود و برای استسقاء این حب مفید بود دیگر عصاره ربوند پوزده کندم بیار غصل
هشت کندم قلیاب مصفی نیم مثقال اجزا را کوبیده مخلوط بهم نموده شش هفت نمایند و در روز دو
روز سه هفت بسه وقت بخورند نسخه دیگر جهت رفع یبوست مزاج بگیرند عصاره ربوند ده کندم
صبر زرد نیم مثقال بارب السوس بیست حب نموده روزی حب خورند اما فرفیون اسم صمغ نباتیست که
ان نبات شبیه است بکاهو و مقوی او است که از هند و سنان خبر دو در اکثر بلاد نافع می شود و از
نبات را شیره ایست بسیار سوزنده که چون بجلد رسد مورث بثور و حمرت گردد و از تخم او دهنی کشند
موسوم به هویتل کرانان و این دهن در هند و سنان زیاد است که در شبهای بسیار گرمی
گرده می فروشند و از این روغن قوی نرمسهلی در ادویه تا حال پدید نشده که از تدهین او باطراف
سره اسهال پدید گردد و این روغن مستعمل است هم از ظاهر و هم از باطن اما استعمال ظاهر او در
امراض صدری است که خواهند مثل ماده را از ظاهر بباطن دهند چون در مرض سل ربو و سل
حلقوم و نزله مزمن ذهبه و امثال آن نوع استعمال او بدین طریق است که بگیرند روغن فرفیون یکمثقال
و روغن زیتون پنج مثقال در هم مخلوط کرده و قدری از آن روغن در محلی که خواهند بمالند که در

در تعریف فرفیون است و روغن او

در تعریف ادویه مسهله

سیم و چهارم روز در آن محل بثور از چندی پدید گردد اما از داخل استعمال شود در یبوست صلب
که شیوخ را عارض شود که گاهی از فرط یبوست علامات دماغی حادث شود و بهیچ وجه دو تنفس
نگردد دیگر در یبوست مزاج که از اثر سرب بود چنانچه مبتلایان شوند باین یبوست اشخاصی که در کار
خانهای سرب سازی مشغول اند و یبوست مزبوره بسیار سخت و مخصوص است بسیار در امعاء مانند سرگین
شتر بلکه سخت تر شود قدر شربت این روغن از یک الی سه قطره بود و باید جست نموده بنوشانند و چون بکلو
رسد مورث حکه و شاید قرحه شود صفت حب او بگیرند روغن فرفیون دو قطره صمغ عربی یا ارد
برنج بارب السوس بقدری که این روغن را دو سه حب کرده فرو بلعند و دیده شده شخصی که حب مسهل
اسهال پدید آمده لهذا در زمان حب نمودن باید بنوعی حب را ترتیب دهند که دست آلوده نشود تر
اینها اول شیر زیاد خوردن و قی نمودن پس از آن افیون و صمغ عربی و بیون صمغ زیاد بود استعمال
کنند یکی از ادویه محرکه منشه خاصه جوهر نشادر که چند قطره بوی بنوشانند اما هلیله جات که

در تعریف هلیله

عبارت از هلیله سیاه و زرد و بلیله و آمله است و هلیله اصفر را قوه مسهله آن
سیاه بیش بود و هلیله اسود را از اثر زیاد استعمال می نمایند در رمد و اصفر را در اوجاع
مفاصل و بی ضرر است قدر شربت مربات سه الی چهار مثقال بود اما حربق چه نباتیست مخصوص

در تعریف حربق

بگرمسیرات و در دو نوع است یکی ابیض و دیگری اسود و سیاه او قوی تر است و زیاده قدر شربتش
هلاک قدر شربتش نیم درم الی مثقال بود و سفید او را تا یکمثقال توان داد مصلحش کثیرا و مصطکی
است مستعمل است این دوا در امراض دماغی چون جنون و معطس از او ترتیب داده اند که بجهت نزله

معطس حربق

چشم و صداع جهت بی نظیر است صفت او بگیرند حربق ابیض ده کندم نشاسته و یا نشاسته یکمثقال خوب
سائیده مخلوط بهم نموده کمی نشوق نمایند و دیگر است روغن حربق صفت او بگیرند حربق سفید یک

روغن حربق

جزء روغن چهار جزء خوب در هم سائیده تا مخلوط و ممزوج شود بقدر فندقی در روز بمحل نفرس
مالند دیگر از اقسام حربق طلاء است بدین نوع که یکمثقال حربق ابیض را در دو سه آب بپزند

طلاء حربق

چنانی لیج کرده و بموضع نفرس طلا نمایند و چون این دوا اعمال او با سورنجان شبیه و از و مقوی تر است
لهذا بعضی از اطباء در مرض مفاصل مزمن بکار برده اند و هم در لقوه بعضی از حکماء مستعمل داشته
اند بدین نوع که در بن گوش مشمع ذراریح انداخته و در زخم مشمع روغن حربق مالیده اند یا آنکه خود
حربق را نرم سائیده در زخم زرور نموده اند اما یبوست درخت توت سفید و او را نیز قوه مسهله

در تعریف یبوست درخت توت سفید

در تعریف ادویه مسهله

باشد و مستعمل است در مرض دیدان قدر شربتش هشت مثقال بود که در آب طبخ داده بنوشند اما
اهنوس نباتی است که در ایران نافع است و فرنگان بتر کم استعمال کنند و اینهم اثر و کیفیتش چون پوست
درخت توت سفید است لهذا چندان بذکرش نپرداختیم قدر شربتش نیز هشت مثقال است که طبخ کرده
بنوشند **فصل دویم** از باب اول در ادویه منفثه که بفارسی موسوم بادویه مخرج بلغم شده و اثر
و کیفیت این ادویه مخصوص بریه است که حرارت انها در ریه اثر کرده نفوعا در جوم ریه بماند تا نفثی
که در ریه مجتمع کشته و طبیعت از دفع ان عاجز مانده باسانی دفع کردد و هم چنین دفع نماید اخلاطی که
در قصبة الریه مجتمع کشته لهذا مستعمل است در مرض نزله مزمن ریه و انتهای ذات الریه و امراض صدری که
حمی نباشد و نفث زیاد در ریه و قصبة الریه جمع کشته و مورث ایذای مریض کردد و این ادویه بر سه
جنس منقسم کشته جنس اول اقسام بلسانها و صموغاتی که از جنس بلسان هستند که ایشان را صموغات
بلسانی نامیده اند اما صموغات بلسانی از این قرار بوند اشق و بارزد که هم بارجه نامند و انفوزه
و سکبینج و مرمکی و مقل و حصی لبان که حسن لبه کویند و بلسانها چهار بوند که هر کدام موسومند باسم
محل خود چون بلسان کیاهو و بلسان پرو و بلسان مکی و بلسان طالو و بعد از انها سقز است و اشانی
که از او حاصل می کردد چون روغن سقز و هم نفت و مصطکی و چون در تقسیم طوایف ادویه در علم بوطانیقا
که معرفت بادویه است عرعر که از ادویه مدره است و ابهل که از ادویه مدر طمث است و سندروس را
نیز در طایفه صموغات شمرده اند لهذا انها را نیز ذکر خواهم نمود بعون الله تعالی جنس دویم این ادویه
اکر دواهای مقی است که بمقدار منقسم منفث هستند چون انیسون و زکیات انیسون تا کوکرد و هم
نوشادر و سکبینج و این لادن و بیکاو سرکه مخرج نفث و بلغم بوند جنس سیم این ادویه اخیر
مائی است و بباید دانست که چون التهاب و ورمی در صدر و اعشیه در ریه و قصبة الریه باشد این ادویه
را هیچ بلا استعمال نتوان نمود مکر انیسون و املاح ادرا بمقدار منقسم چنانکه خواهد امد ان شاء الله
تعالی زیرا که ما بقی اثرشان در دوران دم است و بحرکت اوردند دم را و لا یاد نماید التهاب و ورمی
که باشد و این صموغات که صمغ بلسانی نامیدیم از دو طایفه نباتات حاصل شوند اول از نباتات جزری
که ذکر شد و دیکر از نباتات پروانه و ابر نسیمی مانند درخت اقاقیا و غیره و صموغ نباتات جزری اکثر
از کرمیات خیزد و اثر ایشان مخصوص است به غشای مخاطی صدر و کلیه و رحم و هم موثر هستند
در مرض مفاصل مزمن و نقرس مزمن و چون در جراحات معین هستند در تلیید دیم لهذا مرهم نیاد

در تعریف ادویه منفثه که اکسپکتورانت

در تعریف ادویه مفثه

جراحان از ایشان ترتیب داده اند و بعد از وه مرهم بعضی از جراحان کامل مجروح می خورانند که مسکد
در نفع نماید اما تفصیل و تعریف این دو به فردا فردا اول از این صموغ است اشق که بفرانسه کم اما نیا
نامند و این صمغ از جمله صموغ نباتات جزری است که از زخم کردن نبات مترشح کردد و کاهی بنیجوری
خود ترشح کرده منعقد شود و این صمغیست سفید رنک با تلخی طعم و مستعمل در نزله مزمن ریه شیوخ و در
امراض رحمی خاصه حبس طمث که جهة تلک دم بود و از خارج در مزاهم بواسطه جراحات و نفخ و علل
ایشان مفید و بکار است قدر شربت این دوا شش نخود الی نیم مثقال است صفت تخمیر برای اخراج نفث در
شیوخ خاصه چون وجع قطن همراه بود دیکر نداشق و کوکرد مصفی از مرهبات یک مثقال بارب السوس هشت
حب مزوره هشت حب صبح و هشت حب شام خورند نوع دیکر بجهة اخراج نفث بکیرند اشق و سنکا از مرهبات
یک درم و نیم انیسونی طلائی که وصف او خواهد امد و کافور از مرهبات شش نخود با صمغ عربی صد حب خشخاش
روز دو از ده حب در دو وقت بنوشند نوع دیکر بکیرند اشق و مرمکی از مرهبات یک درم سنکا سه درم
عسل بقدری که معجون شود در دو روز سه وقت خورند نوع دیکر بکیرند صابون حلب چهار درم
اشق و پیاز عنصل و حیوان هر از یا از مرهبات دو درم اجزا مخلوط بهم نموده دویست و پنجاه حب ترتیب
داده که مرهبات در کندم بوده حب صبح و ده حب شام خورند نوع دیکر بکیرند اشق و بارزد و عصاره
شوکران و صابون حلب از مرهبات یک درم برک بذر البنج نیم درم انیسون نی ده کندم حب نما سازند
که هر یک دو کندم باشد ده حب صبح و ده حب شام خورند نوع دیکر بکیرند اشق و نوشادر از هر
یک دو درم سکبینج عنصل هشت درم شراب انیسون دو درم مخلوط بهم نموده هر روز سه قاشق
چای خورند اما مراهم اشق که در اعانت جراحات بکار است ان شاء الله در ضمن مراهم بیان خواهند
شد ولی مرهم مخصوصی از او جهة تحلیل دمامیل مزمنه صلبه و اورام بلغمی مفاصل مزمن مجرب و سود
مند است که در انجا ذکر او لازم است و مشمع اشق هم خوانند صفت او دیکر نداشق صاف اعلی را و در
سرکه عنصل بسیار بنند و اکر نباشد سرکه خالص بسیار بنند نرش بریزند تا در او حل کردد و توف
با مرهم کش در روی تیماج نازکی کشیده و در موضع مقاول چسبانند که محلل خوبی است و فقر درد
اورام مزمن زانو که نتیجه مفاصل است و هم در درم بیضه مزمن که سخت شده بود مکرر استعمال داشته
و منفعت کرده و باید دانست که از این مشمع در عضو مذکور سوزش و وجعی حاصل اید و مریض باید
صبور باشد اما بارزد و او نیز صمغی است از جنس اشق و قوت و اثر او و نیز همه انفوزه و مرمکی است

در تعریف اشق

نخه جات اشق

مرهم مخصوص اشق که مشمع هم کویند

در تعریف صمغ بارزد

در تعریف آی و بیر منفشه

در نسخه جات بادزی

و بدین جهت مستعمل است در اختناق رحم و سد سیلان خون از رحم و در نزله مزمن ریه که ربو نامند
و مفاصل و نقرس مزمن صفت نسخه بگیرند جهت نزله مزمن ریه بگیرند بادرزد و اشق و صابون حلب از
هر یک یکدرم ربوند نیم درم انیسون بی بیخ خود بار ریا لوس جها سازند که هر کدام دو کندم باشد
هشت حب صبح و هشت شام بخورند نوع دیگر بگیرند بادرزد دو درم بیار غنصل و ایکا و انیسون طلائی
از هر یک شش نخود بار ریا لوس صد و بیست حب بموده شش حب صبح و شش حب شام بخورند و این دو
نسخه نافعست در ربو که نزله مزمن ریه باشد و مرهمی از او ترتیب داده اند که در غلیل دنامیل مزمنه
او را مختار بی نظیر است صفت او بگیرند مرهم مرداسنگ و مرهم اکلیل الملک از هر یک بیست و چهار
درم موم هشت درم سفرهشت درم بادرزد و چهل هشت درم زعفران شش درم بواسطه اتش اجزا را

مرهم بادرزد

محلول و مخلوط نموده مرهمی شود از این مرهم در دیار چه کشیده بموضعی که خواهند بچسبانند اما انفوزه

در تعریف انفوزه

که هم حلتیت و بفرانسه اس فیتا نامند در قرابادین ایران صمغ اخذان نوشته در صورت
صمغیست معروف و بسیار بدبو و عفن و دیدان با لطبع از او متنفر باشند چه گرم معده و امعا
چه گوهای زمینی که بدین جهت در باغشان و بساتین که در زمین گرم پیدا شود چون کبسه را مملو از
انفوزه نموده در مجراه اب نهند که اب کیفیت او را همراه خود در زمینها برساند دفع گرم خواهد شد
و نوکانها در طعام کرده بخورند چون ادویه سمیه و این دوا چون در امراض تشنجی در عضو که باشد
زیاد منفعت کرده لهذا فرنگان از ادویه ضد تشنج او را دانند لهذا از برای اختناق رحم و حبس طمث
تشنجی بی نظیر است و در این امراض قوت و اثر او از جند بیدستر زیادتر است و بسیار نیکو است چون با
جند ترکیب کنند و مستعمل است در ربو و ضیق النفس و سیاه سرفه و خروسک و مالیخولیا و هوست و نفخ
بطن و هم در غلیل طحال و سده کبد و بیشتر او نیز خداوندان اختناق رحم را در حالت هیجان
و غیره سود دهد و حقنه او جهت کرمیلت که در مستقیم پیدا شود که دود الحل نامند خیلی منفعت کرده

در تعیین انفوزه

قدر شربتش تا نیم درم و تعیین از و ترتیب داده اند که در اختناق رحم و نفخ شکم زیاد مجربست صفت
او بگیرند انفوزه چهل و هشت درم عرق دوانشده سیر انفوزه را کوبیده در عرق ریخته چهار روز
در محلی گرم نهند پس از ان صاف نموده در شیشه نگاه دارند قدر شربتش از یکدرم تا دو درم
بود و مشعی از او ترتیب داده اند که در سیاه سرفه اطفال و نفخ بطن چسبانند و در ما بین

مشعی انفوزه

کف و روی بطن منفعتی کلی بخشیده صفت او بگیرند مرهم مرداسنگ شانزده درم انفوزه شانزده

در تعریف بنای دیبا

درم بادرزد و موم نارد و موم از هر یک هشت درم اول صموغات را در اتش حل کرده پس از ان مرهم
مرداسنگ را با ام اضافه نموده بر هم زنند تا خوب مخلوط و ممزوج گردد و در دیار چه کشیده که
برای سیاه سرفه بود ما بین کف طفل چسبانند و اگر برای رفع نفخت در روی شکم چسبانند صفت

نسخه جات انفوزه

نسخه جهت نفخ بطن بگیرند انفوزه دو درم ربوند یکدرم عطر نعناع بیخ فطره بار ریا لوس یکصد و بیست
حب بموده ده حب صبح و ده حب شام خورند صفت نسخه دیگر برای اختناق رحم بگیرند انفوزه و سنبل
الطیب و می از هر یک دو درم عطر سنبل الطیب پانزده قطره صد و بیست حب بموده هشت حب صبح و هشت
حب شام خورند نوع دیگر برای اختناق رحم که قوی تر از نسخه اول است بگیرند انفوزه یکدرم بادرزد
مرمکی از هر یک نیم درم جند بیدستر چهار نخود جها سازند که هر یک دو کندم وزن داشته باشد دو
حب صبح و ده حب شام خورند نسخه دیگر جهت غلیل ورم مزمن کبد و طحال و غده های خنازیری بطن
بگیرند انفوزه و صبر زرد از هر یک پنجدرم اشق و صابون و اب کاسنی از هر یک یکدرم جها سازند
که هر یک دو کندم باشد روز هشت حب در دو وقت خورند نسخه دیگر جهت سیاه سرفه بگیرند انفوزه
شش کندم مشک کندم با هم سائیده مخلوط کرده شش حب با شش کرده هر دو ساعت یک حبه
بنوشند نسخه دیگر جهت رفع کرم بگیرند انفوزه شش درم نفط سفید چهار درم مخلوط بهم نموده و بسایند
تا ممزوج شود صبح سی قطره شام سی قطره بنوشند صفت حقنه از برای اختناق رحم و تشنج روده مستقیم
و رفع دود الحل بگیرند انفوزه یکدرم و با یکعدد زرده تخم مرغ سلاید نموده تا خوب ممزوج شود و

در تعریف سکبینج

بپالاله ابی نیز با او بسایند و در حقنه درد و نوبت بکار برند اما سکبینج و او نیز صمغیست از
جنس انفوزه و چون قوت انفوزه بیش است و این دوا را بدل انفوزه استعمال می نمایم لهذا
چندان مستعمل در کار نیست ولی مانند انفوزه باید بکار داشت قدر شربتش نیم درم الی درمی

در تعریف مرمکی

اما مرمکی صمغ درخت لبسار بزرگیست از جنس درخت ابریشم و این صمغ بسیار تلخ مزه بود و مخصوص
است بکرمیرات خاصه در مکه و اثر او در رحم است و استعمال شود در بیقاعدگی حیض زنان و حبس
طمث و هم در نزله مزمن ریه سوخ و مرهم او در جراحات برای تقویت زخم و خروج ماده مفید است
و تعفیتی از او ترتیب داده اند که شستن دهان بد و رافع تعفن او است و التیام دهد زخم لثه را

تعفیت مرمکی

دهان را صفت او بگیرند مرمکی شانزده مثقال شاعرق دوانشده سیر مر را کوبیده در عرق
ریزند و چهار ده روز در محلی گرم نهند پس از ان صاف کرده نگاه دارند و جهت رفع تعفن دهان

در تعریف آی و بسر منفیه

کی از او داخل آب کرده و با آن آب مضمضه کنند و برای زخم لثه بدون آب با قلم مو در لثه بمالند
صفت لخخه جهت تقویت لثه و حراجات عفن او بگیرند مر مکی و کات هندی و خون سیاوشان از
هر یک سه درم نمک یکدرم اجزا را خوب سائیده و با عسل جاوشیر کرده و لثه را بآب و شوینند و بکار
است زرور او که سودمند بود در جراحاتی که بهم غامض باشد صفت او بگیرند کافور و مر مکی
از هر یک دو درم مازو و گل بابونه از هر یک چهار درم زفال کوبیده هشت درم اجزا را خوب بسحق و
سلائیه نموده و کمی از او در جراحت مزبوره بپاشند و در امراض رحمی که ذکر شد می توان مر مکی را ترکیب
با اهن و ربوند و صبر زرد نمود اما مقدار ازرق و این نیز صمغ درخت عظیمی است از جنس مر مکی و مانند
صمغ استعمال شود قدر شربتش تا یکدرم بود اما حصی لبان که حسن لبه مشهور است در کتاب ابرانیان
می گویند صمغ خرواست و در اول تکون بقدر کندر جامد است و بتدریج بقدر خربزه کوه در استغراق الله تا
بقدر نون خرو را در تحفه خرو نوشته بود و کهنه خرو خاری است کاتب تحفه غلط کرده بود در سیله باشد
در صورت خوشبوی ترین صموغ و مستعمل است از برای خروج نفث و از ظاهر در سرمازده کی و عرق
از اعضاء و شقاق آن و هم از برای بخور عطره در منازل و مجالس صحبت و هم جهت از اله لکه صورت
زنان و جوهری از او گیرند بسیار خوشبو و معطر و صمغ دیگر است که استارک گویند و او نیز از صموغ
معطره است و از او نیز جوهر معطر توان گرفت طرز گرفتن جوهر حصی لبان بدین بود که صمغ مذکور را
در کاسه چینی نموده و کاغذی بشکل مخروطی که تا بقدر دهن کاسه باشد ترتیب داده و در دهان
کاسه بندند و در کاسه را آتش ملایم نهند که جوهر او مصعد شده در کاغذ جمع شود و جوهر
استارک را نیز بهمین نوع توان اخذ نمود قدر شربت او از ده گندم الی بیست گندم بود و تعفین از او
ترتیب داده اند جهت جراحات و اورام سرمازده کی و در زخمهای سخت رحم که مستعد التیام نشوند
نفع کلی کند صفت او بگیرند حصی لبان بیست و هفت درم بلسان مکی بیست درم و بجای او بلسان پرو
صرر دو بیست درم عرق ده سر اجزا را با عرق مخلوط نموده پس از چهارده روز صاف کرده بکار برند
و با قلم مو در جراحات بمالند و قدر شربت او برای اخراج نفث از نیم الی یکدرم است و از او
تعفین مشموع ترتیب می دهند بسیار جهنده موسوم بمشمع سریشم ماهی صفت او بگیرند سریشم
ماهی را در آب جوشانیده و پخته تا حل شود آنگاه پارچه را بکار گاه کشند و با قلم مو در درشت
از این سریشم بپارچه کشند و بگذارند بخشکد آنگاه دوباره از این سریشم بواسطه قلم مو در پارچه

در تعریف حصی لبان که حسن لبه گویند

در تعریف جوهر حصی لبان

تعفین حسن لبه

در تعریف مشمع سریشم ماهی

در تعریف آی و منفیه

بمالند تا سه نوبت پس از آن از این تعفین دو سه نوبت در روی آن سریشمهای خشکیده بمالند
و چون خواهند چسبند کی او زیاد تر باشد مصطکی با سفرزا در عرق حل نموده دو سه نوبت نیز
از او با قلم مو در روی آن پارچه بمالند پس از خشکیدن از کارگاه باز کرده نگاه دارند و این مشمع
سریشم است که در زخمهای کوچک که از قلم تراش و غیره پیدا می شود قطعه از او را با آب دهان تر
کرده بر زخم چسبانند صفت لخخه از برای عضو سرمازده بگیرند حصی لبان سه مثقال بوره ارمنی
یک مثقال با دو عدد زرده تخم سلائیه نموده در روی پنبه نهاده بعضو علیل چسبانند و از برای
بخور در منازل جهت خوشبوئی این ترکیب احسن و مندوح است بگیرند حصی لبان شش جزء بلسان
مکی و عرق صندل از هر یک چهار جزء لبان نوم یکجزء زفال موچهل هشت جزء شوره قلی دو جزء کثیرا
یکجزء صمغ عربی دو جزء جوهر دارچین دوازده جزء اجزا را بهم مخلوط کرده تا خمیری گردد آن وقت
مخروطی شکلها از او سازند و در آفتاب خشک نموده در وقت استعمال مخروطی را آتش نهند که
بواسطه شوره و زفال خود روشن گشته دود او اطاق و منزل را خوشبو گرداند و از برای لکه
صورت زنان جوهر او را در عرق حل نموده قدری گلاب اضافه نموده و صورت را بدو شویند
و این جوهر قوتش دو مقابل صمغ است لهذا قدر شربتش نصف صمغ اوست و او نیز جهت اخراج
نفث با ادویه منفثه دیگر ترکیب کرده بکار برند و در عضو سرما برده و جراحات نیز مانند حصی لبان
مستعمل است و جوهر استارک را نیز همین عمل است و همین نوع استعمال است اما بلسانها و اینها شجره
درختان چند بودند که در فصل موز بخودی خود یا بواسطه مجروح کردن آن درخت بسلان کنند
و هر کدام چنانچه ذکر کردیم باسم محل خود نامیده شوند چنانچه بلسان که از مکه است بلسان مکی
گویند و این بلسانها بعلاوه اینکه مخرج بلغم هستند بخصوص اثر دارند در زخمهای مخاطی کاسه
مثانه و مجراء بول و از ظاهر مقوی جراحات مرطبه که بدین جهت جراحات در مراهم زیاد بکار
برند و در جراحات حاده استعمال استعمال ایشان مضر خواهد بود اول از آنها بلسان موسوم
به کیا هو است که جسمی است سیال و غلیظ برنگ قرمز خوش با بوی معطر و خیلی بد طعم و مستعمل است
در حرقت البول پس از کسر سورت و ورم و کم شدن سوزش آن قدر شربتش از بیست الی سی قطره
بود که در روی قند ریخته بخورند و در فرنگستان از سریشم چیزی ترتیب داده اند مجوف بقدر
سنجدی درشت موسوم به کپسول که در جوف هر یک از آنها ده قطره از بلسان کیا هو است که

در تعریف بلسان و انواع آن

در تعریف بلسان کیا هو

در تعریف ای و بیر منفشه

که خواهند از همان کب سلها می بلعند بدون آنکه طعم او را ذوق نمایند و این عمل کب سولها را
در قوتها نموده هر قوتی صد دانه دارد و او را امشه می فروشند و همه کس می داند دوای سوزنک
است و در طهران معمولست و اگر این نوع او یافت نشود با صمغ عربی و کتیرا به چینی حب ساخته میل
نمایند و در سوزنک بسیار مزمن تا ازاج بنز با سیاه و کاک کبود و سفرنا از روغن او ترکیب نموده
استعمال دارند دویم از بلسانها بلسان پروانست که از بیکدنا خیزد و بسیار خوشبو بود و از برای
اخراج نفث چندان اثر ندارد ولی در جراحات مرضی منفعت بخشد و روغنی از او ترتیب دادند که
بجهة دوا بیندن موی نظیر است صفت او بگیرند مغز قلم کاو دو سر بلسان پرو یکمثقال و نیم کرد
زراریح یعنی زراریح کوبیده ده کندم اجزا را مخلوط بهم نموده در محلی که خواهند تمریخ فرمایند دهن
دیگر که بجهت شقاق پستان مجرب است بگیرند بلسان پرو یکمثقال و نیم بوره ارمنی نیم مثقال با زرد
تخم مرغ چنانچه معمولست سلایه کرده مرهمی شود در لنه کشیده بموضع منشق نهند سیم بلسان مکی
و او نیز اثرش در غشای مخاطی است لهذا در نزله مزمن ریه و مثانه و کلیه مستعمل است چهارم بلسان
موسوم به طالو و خواص و استعمال او نیز مانند سایرین خواهد بود اما سفرکه هم علک البطم نامند
صمغیست که حاصل کردد از اشجاری که در طایفه نباتات ذکر شد که برگ ایشان سوزن مانند
و در بیخ خوشه جمع هستند مانند درخت کاج و امثال او و این مخصوص از درخت کاج است که
در فصل تابستان از حرارت هوا و یا از رساندن حربه بدو از کاج متریح شود و این درخت از
جمیع اشجار صمغ او بیش بود و این صمغ مرکب است از روغن و راتینج زیرا که چون تجربه نمایند
دهنی سیال از او حاصل شده و اجزای راتینج است و اگر روغن در سفر غلبه داشته باشد
سفر رقیق و اگر راتینج غالب باشد سخت بود و چون چوب درخت کاج را با آتش بسوزانند
دهنی اثمر اللون از او خارج گردد که او نیست مگر زفت و هر قدر حرارت زیادتر بدو رسد
زفت سخت تر گردد و چون حرارت ملایمی با او رسانند زفت رقیق خواهد بود که تفصیل او
پس از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی اما علک البطم اثر او مخصوصی است در غشای مخاطی
آلات تناسل در این صورت مستعمل است در سوزنک مزمن و نزله مثانه که با ازاج سبز ترکیب نموده
استعمال فرمایند و هم در دردم مزمن کلیه و در استسقال مزمن با ریشه اجبار دهند و از برای خروج
نفث و عرق النساء و ریاح افزوده مزمن و حقنه او بجهة سستی کبد مفید است قدر شربتش

در تعریف بلسان پرو

در تعریف دهنی که مورد یابند

در تعریف سفر

ثبت نخف

در تعریف ای و منفشه

هشت نخود الی یکدرم است و نباید فراموش نمود که این صمغات خاصه سفر در زمانی که
حمی باشد یا ورم و هیجان استعمال او موجب زیادتی حمی و ورم است و در این وقت احتراز باید
فرمود اینست که همه جا بیان می شود که در امراض مزمن اغشیه مخاطی که حمایت و سورت و ورم
شکسته باید بکار داشت چون سوزنک مزمن و ورم مزمن مثانه و ریه و امثال آن و گاهی بواسطه
خوردن علک البطم بول بوی گردد و گاهی بول الدم حاصل شود و این بول الدم اگر در
سوزنک مزمن باشد تشویشی ندارد اما دهن علک البطم بدین نوع گیرند که اخذ کنند سفر مفید
پاک و در قرعی آب ریخته و سفر را در روی آن آب ریزند و تقطیر فرمایند که در قابله روغن
ممزوج با آب مقطر گردد و جمع شود و آنچه در قرع ماند راتینج است پس از آن روغن را که در
قابله در روی آب موجود است اخذ کرده بردارند و چون خواهند صاف تر و بهتر باشد آن روغن
ممزوج با آب را دو مرتبه تقطیر کرده و روغن را اخذ کنند و از خواص عزیزه این روغن است که هر
پارچه که چرب کرده چون بدین روغن بیالایند جذب نماید آن چربی پارچه را و معدوم گردد
بدون آنکه در رنگ پارچه تغییری دهد اما کیفیت او چون چهل قطره از او بنوشند و لا احسان
گرمی در معده نموده و نبض سریع شود و نفس بوی سفر گیرد و بول بوی بنفشه دهد و این
روغن مستعمل است در دیدان معوی و هم حقنه از او با زرده تخم جهة دود الخارج و هم از برای
مرض کلیه مزمن و عرق النساء و مفاصل مزمن و استسقاء که سبب مرض کبد بود و هم برای خروج
نفث و نفخ بطن اطفال و شوخ و یبوست مزمن و بعضی از حکماء منعش دانستند و در محرقه
شدید که نبض زیاد صغیر شده و ضعف بدن عارض شده استعمال داشته اند و مفید اما
قدر شربتش نیم الی درمی در روز بود صفت قیروطی جهة وجع مفاصل مزمن بگیرند صابون
جلی دو جزء کافور یک جزء روغن سفر شانزده جزء بطریق معمول دهنی ترتیب داده و بعضی
تمریخ فرمایند صفت لنخه برای عرق النساء بگیرند روغن علک البطم سه درم با یک زرده
تخم مرغ مخلوط نموده شانزده درم عرق نعناع و هشت درم شربت قند و کی عطریه نارنج و
سی قطره تعفین افیون زعفرانی اضافه نموده روزی سه قاشق خوری بسه نوبت بنوشند
صفت معجون برای دفع کرم بگیرند روغن سفر هشت درم با هشت مثقال عسل ممزوج کرده
شب هنگام خواب شب یکمثقال بخورند صفت حبی که در سوزنک مزمن منفعت بخشد

در تعریف ای و منفشه

علک البطم

در تعریف روغن علک

قیروطی روغن سفر

حب روغن سفر برای سوزنک مزمن

در تعریف ادویه منفثه

بگیرند روغن سفرجه چهار درم بلسان کپاهو چهار درم زاج سیاه سه درم حضاضا کوبیده دو
درم باصمغ عربی دو بیست حب ساخته روزی ده حب صبح و ده حب شام خورند صفت دهنی که
در جراحت عمیقه سوختگی مستعمل است در جائی که بیم قانقرا باشد بگیرند در روغن سفرجه یکجزء روغن
بزرک سفید نیم جزء مخلوط بهم نموده بکار برند اما اراشاخ چنانچه ذکر شد جنبی است که پس از اخذ دهن
سفرد روغ باقی ماند و این دوا در داخل بدن چندان مستعمل نیست ولی از خارج در مراهم زیاد بکار
است و زرورا و بهمه سدد دم در جراحات صغیره بی فایده نیست صفت مرهم او بگیرند اراشاخ و موم از هر یک
دوازده جزء در اتش گداخته و شانزده جزء روغن زیتون اضافه نموده پس از مخلوط شدن صاف
نموده بکار برند اما زفت وادبرد دو قسم بود یکی رطب و دیگری یابس و زفت یابس را نه داخل بدن
کم استعمال نمایند ولی استعمال او در ظاهر زیاد است خاصه در کچلی و بعضی امراض جلدی چون
پی سری یا ریس و زرده تخم زخم و امثال او که در این امراض یکجزء زفت و یک جزء روغن خوراکی را
بهم مخلوط نموده استعمال دارند و مشمعی از او نیز یک داده اند که در ورم طحال و وجع سینه که از کوفتگی
باشد و کوفتگی اضلاع بغایت مفید است صفت او بگیرند زفت بیست و چهار جزء اراشاخ دوازده
جزء موم چهار جزء روغن بسباسه یک جزء روغن زیتون و اب از هر یک دو جزء در اتش محلول مخلوط
کرده و بموضع محلول بچسبانند اما زفت رطب را بجهة اوزیاد عفن است و در بعضی امراض جلدی
نوشیدن اب او بدین نوع که قدری از او را داخل اب کرده که اب بوی زفت گیرد بسیار مفید افتاد
افتاده و تجربه شده که بعضی از امراض جلدی بهیچ نوع رفع نگشته مگر بنوشیدن این نوع اب و بخور او
برای وجع سینه مفید و هم مخرج نفث است اما مصطکی بهتر است که قوت او قریب بسفر است بنابراین
بدل سفر خواهند بود و در هر مرضی که سفر مستعمل بود مصطکی بجای او مستعمل است قدر شربتش تا
دو مثقال بود اما عرعر شجری است از سرو کوتاه تر و سرو کوهی نامند و مخصوص جبل است بکجای او
سوزنی و ثمری دارد مانند حبی بقدر فندق که او را حب العرعر گویند و یک جنس از این شجر است
که ثمر نباورد و او را الهل نامند و از عرعر مستعمل است ثمر او که مدر خوبی است و بدین جهة مستعمل
مطبوخ او در امراض مثانه و کلیه و مثانه و مفاصل و نقرس و استسقاء و در بعضی امراض جلدی جائی
او مفید بود قدر شربتش تا دو مثقال بود و بعضی از او نبیذ داده اند که جهت تقویت معده و
دفع بول بغایت مفید است صفت او بگیرند حب العرعر یک جزء عرق در اتش چهار جزء حب العرعر اکوبیده

در تعریف اراشاخ

در تعریف زفت

در تعریف مصطکی

در تعریف عرعر

در تعریف ادویه منفثه

در عرق ریخته پس از چهار ده روز صاف نموده فاذرشبا و بیک کیلاس کوچک است نسخه برای مدر و
استسقاء بگیرند حب العرعر هشت درم تخم کشنیز چهار درم زرچمل و هشت درم اب مانند چائی دم کرده
پس از دم صاف نموده بعد از سرد شدن یکدرم اطریفل داخل نموده هر شب یک فاشق از خوری
بنوشند اما آبهل که عرعر بری ثمر است و او را قاوورا از صوغ قوت بیشتر و رطوبت او کمی کال که بدین جهة
در ثلولها توان بکار داشت و قوت او مخصوص است در زرچمل و مستقیم بدین جهت در حبس طمث و
کسانی که عادت بسقط جنین دارند و وجع عظمی که جهة برودت هوا باشد بسیار مستعمل و مفید است
قدر شربتش چون مطبوخ او را دهند تا دو درم و اگر بطور سفوف دهند تا پنج درم بود و روغن او بجهة
باز داشتن زخم مشمع ذرایح بنکو است صفت نسخه از برای او در اطریفل بگیرند برگ آبهل شش درم و زرنیخ
سیراب دم نموده پس از ان یکدرم بوره و قدری قند بجهة طعم اضافه نموده در سه روز خورند نوع دیگر
بگیرند برگ آبهل سه درم زعفران دو درم سنا الطیب چهار درم زرچمل و هشت درم اب دم نموده و در
مثقال جوهر دارچینی اضافه کرده دو روز بنوشند اما روغن آبهل بگیرند برگ آبهل یکجزء کوبیده در
جزء روغن بجوشانند و اگر با بسیان بوی جزئی همراه کنند و اگر در زمستان باشد لازم نیست پس از
برداشته در مقام احتیاج قدری از او در لنه کشیده در زخم مشمع ذرایح اندازند که جذب مادّه
کند و مانع ایذا لیام زخم را اما سندروس صمغی است غالبا برنگ کاه ربا و کاهی تیره تر بامان
قوه و از سواحل دریا خیزد و بعضی مخصوص به اب چشمه دانند در هند و سنان در هر صورت چون
صمغات دیگر است زمانی فقیر در خواص او از معلم خود پرسیدم بیان فرمود که من استعمال نکرده ام
که تجربه و اثری حاصل کرده باشم و چون در صمغات دیگر خواص و اثرشان معلوم بود و فقیر بقدر
قوه تجربه کرده بدین صمغ نپرداخته ام و چون بنای این کتاب بحمد الله بحقیقت مطلب تجربیات است
باغراق و اطناب سخن و کتاب پر کردن جدن دوم از ادویه منفثه دوا نمای مقی آهنند بمقدار منتسه
چنانچه بتفصیل هر یک ذکر شد اول از این جنس انیمون است بمقدار منتسه صفت نسخه که هم منفث و
هم معرق است بگیرند مطبوخ خطمی سه سیر انیمون فی یک غوده در او حل نموده باضافه چهار مثقال شربت
بنفشه یا شربت خشخاش در یک روز بدفعات نوشند و چون انیمون را نیم کندم کنند معرق خوبی
گردد برای هجران نافعست در اب باید و سرخچه و چون پنبه انیمون را با کوکرد با المساری ترکیب کنند همگی
بوجود اید فرمز خون و نک که کومس مبزال نامند یعنی قرمز معدنی و چون کوکرد او یکجزء نیم و انیمون پنبه

در تعریف سندروس

در تعریف انیمون و فرق
که هم انیمون قرمز و هم قرمز
معدنی نامند

در تعریف اوریه منقشه

بکجزء باشد زرد خوش رنگی که انبهون طلائی نامند اما قرمز معدنی جسمیست قرمز و ذرات عنبر
محلول منفث بلک مستعمل در ذات الریه شیوخ قدر شربتش یک الی دو کندم است صفت نسخه بگیرند
قرمز معدنی هفت نخود عصاره عنب الثعلب بقدری که چهار حب سازند روزی سه حب میل فرمایند
اما انبهون طلائی که عکسیت زرد چون طلا عنبر محلول ذرات و بعد از وی منقشه منضج نیکی است لهذا
مستعمل است در ربو و سیاه شرفه و خنازیر بطن و سدد کبد و در مرض ربو ترکیب کنند با اشق و عنصل
نوشادر و سنکاو کافور و جوهر حصی لسان و ایکاو در سیاه شرفه ترکیب شود با عصاره کاهوی جبلی
بود در دود و امثال او و جهت نضج و تحلیل با کلمل و کوایاک ترکیب شود صفت نسخه جهت اخراج بلغم در ذات
الجنب بگیرند انبهون طلائی سه کندم کافور سه کندم جوهر حصی لسان پنج درم شش حب و تا شش قسمت
نموده در یک روز بنوشند نسخه دیگر برای ذات الریه بگیرند انبهون طلائی و کلمل و عصاره بذر البنج از
هر یک دو کندم حب سازند شش قسمت نموده در یک روز بدفعات بنوشند صفت حب نافع جهت
مرض ربو که عبارت از نزله مزمن ریه باشد بگیرند انبهون طلائی پنج درم اشق در پنج درم لا از هر یک
دو درم بیارزعنصل پنج نخود اجزا را با هم مخلوط کرده صد و پنجاه حب نموده روزی سه نوبت هر نوبتی
پنج حب خورد صفت نسخه جهت تحلیل ورم قرنیه چشم بگیرند انبهون طلائی و کلمل از هر یک دو
کندم چهار حب نموده در دو روز یک حب صبح و یک حب شام خورد اما نوشادر که سل اما مالک گویند
مملکت مصنوعی که در قدیم اهالی مملکت مصر از بول شتر می ساختند و چنان می پنداشتند که عرق
به بول شتر است و در این عصر اطبای ایران بول شتر را هنوز رافع استسقای زقی می دانند و مکرر
فقیر دیده که مستسقی بجز بول شتر نموده اند و فقیر گفته که بول شتر نهایت نوشادر داشته باشد و
دیگر فایده ندارد و حال آنکه نوشادر رافع استسقا نیست در هر صورت حال نوشادر را از بول
جمیع حیوانات می سازند و او ملحیست صلب و سفید در آب محلول با قوه محلله و منقشه مستعمل در ربو
ورم طحال که سبب نوبه باشد و طلای او از ظاهر رافع فیلة الماء اطفال قدر شربتش پنج الی ده نخود
است و بهترین افشام حب اوست صفت نسخه برای اخراج نفث بگیرند نوشادر دو مثقال اربع السوس
صد و بیست حب نموده در پنج روز خورند نسخه دیگر از برای ورم طحال که محلل مجرب است بگیرند نوشادر
دو درم انغوزه و صرنود از هر یک یک درم ربع السوس دو درم و نیم یکصد و پنجاه حب نموده روزی
هیجده الی بیست حب خورند صفت طلاء در فیلة الماء اطفال و ورمی که جهت از ضربه بود بگیرند

در تعریف انبهون طلائی

در تعریف نوشادر

نسخه جات نوشادر

نسخه ورم طحال

نسخه در فیلة الماء اطفال

در تعریف اوریه منقشه

نوشادر دو درم زرشک دو درم مطبوخ سداب جل نموده و بیست درم عرق دوا افشه اضافه نموده
و طلا فرمایند نوع دیگر جهت فیلة الماء اطفال بگیرند نوشادر یک جزء سرکه عنصل شش جزء و عرق
شراب بیست جزء اجزا را مخلوط بهم نموده طلا فرمایند و این طلا رافع است و روی که شبیه بکیسه در
سر اطفال تازه زا که از فشار مجمل بهم می رسید و خواهد بود این علت مخصوص اطفالیست که بعد از
متولد گردند و طلای مذکور رافع علت است و مجربست و ترکیبی از و درست نمایند موسوم بکریات
امانیاک که ذرا دویه قلبا بی خواهد آمد در بیان جوهر نوشادر انشاء الله تعالی اما سنکاو از
لادونیات بوند که ذرا ایران عنبر معروف و هم پدید نکرد و سنکاو را مانند سایر منقشات ترکیب
با نوشادر و انبهون طلائی و اشق و کافور و حصی لسان و بیارزعنصل توان نمود و قدر شربتش
اگر مانند چائی دم کنند دوالی سه درم بود و اگر خواهند حب دهند تا نیم درم خواهد بود صفت حبی
که هم منفث و هم مدر است بگیرند سنکاو دو درم نوشادر یک درم و نیم انبهون طلائی پنج درم بیارزعنصل
پنج نخود اجزا را مخلوط بهم نموده یکصد و پنجاه حب ساخته در روز پانزده حب در سه نوبت بخورند
نسخه دیگر جهت سیاه شرفه در هنگام دردم بگیرند ریشه سنکاو دو مثقال در سی درم آب دم نموده
شراب انبهون دوازده نخود صمغ عربی دو مثقال مخلوط بهم نموده دوالی سه یوم بدفعات بنوشند و
این لادن سنکاو است و قدر شربتش دو مقابل اوست و بهمین امراض بهمین انواع استعمال توان داشت
اما بیارزعنصل چون قوه مدره او زیاد است و مدر مخصوص است لهذا در ادویه مدر بول بتفصیل
خواهد آمد انشاء الله تعالی ایکاو که بمقدار منقیه منفث است و در تفصیل ادویه مقی مفصلا بیان
کرده ایم ولی نسخه از او جهت خروج نفث ذکر می نمائیم صفت او بگیرند ایکاو ده کندم در سه سر آب دم نموده
با اضافه سه مثقال شربت بنفشه در یک روز بدفعات بنوشند نوع دیگر برای خروج نفث که در نزله مزمن
ریه بسیار سود دهد بگیرند ایکاو یک کندم با مقدار بیست و سه قسمت نموده در یک روز بسه نوبت بنوشند
که یکی صبح و یکی ظهر و یک قسمت شام خورند و باید دانست که بیشتر بخروج بلغم یعنی منفث است و در
اکثر امزجه بسیار منفث می نماید ولی هنگامیکه تب با التهابی باشد ضرر خواهد کرد و بهترین آنها
که سوریا طبخ داده بنوشند و نوع دیگر برای صاحبان نزله مزمن ریه در خوردن سیر بنظر جفر تاکور
نباتی است جنس دویم منفثات بخورات مائی است یعنی بخارات جوشانیده و بنکور است چون در آبی
زفت جوشانیده و آن آب را بخورند که جلی منفث نماید و بسهولت نفث خارج کرد و بخورات

نسخه برای سیاه شرفه اطفال

در تعریف اوریه منقشه

در تعریف اکوه منفخه

خالص که ادویه لعابی از قبیل بزرک و پنیرک و خطمی در او جوشانیده باشند نیز خوب است و حمام بخار از
بهترین بخارات است برای صاحبان ضرر و ضعف بنکی است مشروط بر اینکه چون از حمام خارج
شوند سینه را بادهنی ساده چون روغن بادام یا موم روغن معمول چرب کرده و بندند و بالاسهای سینه
در پوشند که هوا بد و نرسد و از آب یخ پرهیز فرمایند فصل چهارم از باب اول در ادویه مخرج
بذاق است و این ادویه را کیفیتی است که بواسطه مضغ و خائیدن در دهان آب بسیاری از دهان خارج
گردد و این ادویه از این قرار هستند موم مصطکی زنجبیل و خردل و پوست مازریون و ریشه بابونه و
توتون که هم کشیدن و هم خائیدن او مخرج آب دهان بود و چون در اخراج بزاق فایده تا کنون دیده نشد
لهذا این ادویه را مستعمل نمی دارند و این عمل را ترک کرده اند ولی اصل بابونه خائیدن او درد دندان
را فایده کند و مضمضه از او درست نموده اند که برای تسکین وجع دندان سودمند است صفت آن بگیرند
ریشه بابونه دو جزء عرق دو انشیج جزء ریشه را کوبیده در عرق بجنه پس از چهار ده روز صاف
نموده و هنگام احتیاج بدو مضمضه فرمایند و باید دانست که بعضی از ادویه باشند که از خوردن آنها
آب زیاد از دهان خارج میکنند چون ادویه شبابیه و املاج ذهبیه و بید و در هندوستان درختی است
موسوم به تامبول و بسیاری که مرد و اسم بکدرخت یونند و به عربیه تامنه اند که اصل آن درخت و ثمر آن
شجر مرد و مخرج بزاق هستند که چون کسی از آنها بخاید آب فراوانی از دهان او خارج گردد فصل
پنجم از باب اول در بیان ادویه معطس است بدانکه از شان این ادویه است که چون بدو نشوق
نمایند عطسه زیاد آورده و بواسطه عطسه سیلان دم از دماغ و راس و چشم منصرف گردد لهذا معطس
مستعمل است در نزله مزمن چشم و صداع مزمن و درد جبهه و این ادویه از این قرار بوند اول فلفل
خالص که نشوق او معطس است دویم فلفل با کلبل بدین نوع بگیرند کلبل ده کندم فلفل دو سی یکمثقال
درهم سائیده تا مخلوط شده نشوق نمایند سیم فلفل با کل میخک و یا با کل سرخ و یا با در عضو بود
بودند و امثال آن و این معطس معطر است و از جمیع اینها قوی تر توتون و از و معنوی تر فرفیون است
و خربق که تفصیل هر دو ذکر شد و در ایران بیع کندش را کوبیده استعمال می نمایند که معطس شدید
است و غالبا در مدهوش کنند و امثال آن معالجه می کنند و معطر دیگر است موسوم به انفیه از
معطر و عنبر معطر و یک قسم دیگر است که از نما چوبی بندر آورند و بسیار تند است و نوع دیگر است
که از اسلامبول آورند و انفیه بنفشه نامند و او بسیار معطر و نیک است و اگر از مردم به انفیه کشیدن

در ادویه مخرج بذاق که سیالة گلک

در تعریف ریشه بابونه

در تعریف اکوه منفخه

در تعریف اکوه معطس

عادت دارند و می گویند لذتی که مردم از غلیان می برند از انفیه ظاهر گردد و عادت بانفیه
بسیار خوب است فصل ششم از باب اول در ادویه جالب مدر بول بدانکه ادویه مدر
عبارت از دواهائی هستند که از کیفیت ایشان است که خون زیاد بکلیه رساند و کلیه عملش از است که
دم وارده بخود را منتقل به بول نماید چنانچه تفصیل او در تشریح مسطور است و چون این ادویه را از قدر
شربت بیش استعمال نمایند بقدری دم وارد کلیه گردد که کلیه از تبدیل آن عاجز گردد و دهان خون را
بینه دفع کند لهذا این ادویه مستعمل است در استسقاء و نفرس و اوجاع مفاصل و سده کبد و حصاة
کلیه و این ادویه از این قرار بوند طرد سرکه قلیاب و نطرون و شوره و دزنبال و توتون و بیار فضل
و سورنجان و مازو چوبه و زراوند و زرشیهای معدنی و اطریفل و هم چنین نوشیدن آبهای مانند جو
آب هندوانه و ماء الشعیر مسکر که ذکر شد و آب نره باز فراط خاصه آبی که هوای اسید کربنیک دارد اما
طرد ملحات که از شرابات اخذ شود که مفصلا بیان کردیم قدر شربتش برای ادرار و دفع بول بلب الی
دو مثقال است اما سرکه قلیاب که بفرانسه است دو پتاس نامند طرز ساختن او بگیرند قلیاب مصفی
و بقدری سرکه در او ریزند که از جوش افتاده و حباب و هوای او تمام شود پس از آن بحرارت ملایمی
رطوبت او را خارج کرده تا خشک شود و این است سرکه قلیاب و باید دانست که این عمل را اگر خواهند خیلی
نگاه دارند جذب رطوبت از هوا نموده و فاسد گردد و بجهت نگاهداشتن باید او را در دو مقابل
کلاب در شیشه کرده و در او را محکم ببندند قدر شربتش چون خشک باشد نیم درم و اگر محلول نمود
یکدرم الی چهار درم است و چون این دوا مدر و منضج است لهذا مستعمل است در وجع مفاصل و
سده کبد و نفرس و حصاة کلیه و این دوا را ترکیب نمایند با عنصل و سورنجان و حب الغرعر و اگر
با املاج ترکیب کنند بی اثر و خواص نماند صفت نسخه بگیرند دزنبال ده کندم در چهل درم آب دم نموده
و سه درم سرکه قلیاب محلول و چهار درم شربت دیواس اضافه نموده در یکروز بدفعات بنوشند
صفت نسخه منضج از برای تحلیل ورم غده های بطن بگیرند سرکه قلیاب محلول دو درم آب کاسنی
دو درم چائی بادیان شانزده درم نعنعین دو بند یکدرم مخلوط بهم نموده در یکروز بدفعات
بنوشند نسخه برای فقرا بگیرند قلیاب مصفی یکدرم بقدری سرکه در او ریزند تا جوش او تمام شود
پس از آن چهل درم چائی نعناع و چهار مثقال عرق عرعر اضافه نموده در یکروز بدفعات بنوشند اما
نطرون و شوره و این دو نمک چون از ادویه قلیایی باشند لهذا در آن بحث ذکر آنها را خواهیم

در ادویه مدر بول که دی آرتیک گویند

در تعریف سرکه قلیاب

در تعریف ذرنبال

در تعریف ذرنبال

نمود اما ذرنبال نباتیست مخدر که غالبًا از جبال سرد سیر خیزد و گل او بر دو قسم بود یکی سفید و دیگری ارغوانی و ذرنبا نبین و با عجمهای فرنگستان محض گل او و تماشا را دیگاه برند و آنرا گل انگشت دانه نامند و گلهای او مانند گیلاسی بگیاه چه است که در اندرون او پنج خط ظاهر است و اوراق او بد طعم و مورث خارش گلو و سوع و ارغوانی او را قوت بیشتر است و مستعمل است برگ او که اثر و کیفیت او مخصوص بقلب و شرایین است علامات مسموم او صداع و دوار و سدر و خشونت حکه در گلو با سوع و اختلاف نبض و قلب در حرکت بدین جهت مستعمل است در امراض قلب که زیاد طپش کند مشروط بانکه قلب دم همراه نباشد و هم با کلمل در اصابیان اطفال و در نفث الدم و مرض سل و در جنون شاربان خمر و در استسقاء که جهت مرض قلب باشد و در وغفاز او ترتیب داده اند که در استسقاء زیاد مفید است قدر شربتش چون تازه بود دو گندم و چون کهنه باشد تا نیم مثقال و در ابتداء ده گندم مانند چائی دم کرده استعمال فرمایند صفت نسخه برای اصابیان اطفال بگیرند ذرنبال دو گندم کلمل چهار گندم بامند هشت منکه نمود در گرد و روز بطفل خورانند نسخه دیگر جهت استسقاء و نفث الدم بگیرند ذرنبال ده گندم در چهل درم آب چون چائی دم نموده با اضافه دوازده نخود شوره در یکروز بدفعات نوشند نوع دیگر جهت استسقاء بگیرند ذرنبال و پیاز عنصل از هر یک سه نخود روغن عرعر یا گون هشت قطره اجزا را مخلوط بهم کرده بیست حب سازند روز چهار حب خورند نسخه دیگر برای نفث الدم بگیرند ذرنبال ده گندم ذرچهل درم آب دم نموده با اضافه شش درم شربت اخیار در یکروز بدفعات نوشند صفت دهن ذرنبال برای استسقا و تحلیل غده های بطن است که در روی شکم ندهین فرمایند بگیرند ذرنبال یکدرم و نیم روغن هشت درم با هم سلایه کرده و بکار دارند اما توتون گیاهیست معروف با قوه مخدره که خشیه از بنگ بنا بر خواص و غالبا اتراک و اعراب در چپق کرده مانند غلیان بنیا کوی کشند و جوهری از او اخذ کرده اند موسوم بنیکتین و از شدت قوه مخدره که دارد استعمال نشود در خود توتون مستعمل است در استسقاء و ضیق النفس عصبی و حلب البول و حصه او در فتق مخصوص برای رجیت او و هم در عرق آب و مدهوش سکنه با منفعت و محرک است و شستن جرب و کچلی را با آب مطبوخ او نفع کلی بخشیده قدر شربتش سه الی چهار نخود است صفت نسخه بگیرند برگ توتون و گل قند از هر یک پنجدرم پنجاه حب نموده روزی سه حب خورند دیگر برای حقنه در عرق آب یا مدهوش سکنه

روغن ذرنبال

در تعریف توتون

در تعریف انی و بیدمشک

در تعریف پیاز عنصل

نیم درم او را در چهار دیگ آب طبخ نموده سه حقنه بعمل آورند اما پیاز عنصل که بفرانسه اسکیلا گویند پیاز نیست مخروطی شکل که از سواحل دریا و مکانهای گرم خیزد با قوه مدره و منفثه افراط او مورث تهوع و قی و اسهال و بول الدم و ورم معده و امعاء است مستعمل است در صاحبان استسقاء که ضعیف البنیه باشند و می توان ترکیب کرد با سرکه قلیاب و طرطر و در بعضی امزجه مورث اسهال است و هم خشک و هم تر او را استعمال کنند و خشک شده او قوی است قدر شربتش از خشک شده یک نخود و رطب او را تا پنج نخود توان داد و از پیاز عنصل ترتیب داده اند سرکه و سکنجبین و صابون صفت سرکه او بگیرند عنصل خشک پانزده جزء سرکه مقطر نود شش جزء عرق دوانیه هشت جزء اجزا را بهم مخلوط نموده بدین نوع که ابتداء عنصل را کوبیده در سرکه بجنه در محل گرم نهاده پس از بیست چهار ساعت او را صاف نموده بگذارند تا در او ته نشین گردد مجددا صاف نموده عرق را مخلوط با دنمایند قدر شربتش یکدرم الی یکدرم و نیم بود اما سکنجبین عنصل را صفت این بود بگیرند عسل سه پند سرکه عنصل یک پند و سه ربع در ظرفی کرده با آتش ملایم بقوام آورند قدر شربتش یک الی دو درم است و پند هشتاد مثقال بود و این از اوزان فرنگان است و این دوا مستعمل است در سیاه سرفه اطفال و خناق ایشان ولی قدر شربت او در طفل نیم درم و یک درم است موافق تعرف طبیب حاذق و چون از شرب این دوا اسهال پدید گردد استعمال نباید نمود و چون در آلات بول علتی پدید آید چون سلسل البول و امثال آن کافور خورانند صفت نسخه برای مرض استسقاء بگیرند عنصل کوبیده دو نخود روغن کوبیده نیم درم قند که در روغن عرعر گداخته باشند و روغن را بجود کشیده باشد دو درم همه را سائیده شش قسمت نمایند روزی قسمت در سه وقت بخورند نوع دیگر بگیرند عنصل کوبیده سه نخود شوره و حب العرعر و بصل از هر یک یکدرم مخلوط بهم نموده سه قسمت کنند روزی سه قسمت در سه وقت خورند نسخه دیگر برای مستسقی است بگیرند قلیاب مصفی یکدرم بقدری سرکه عنصل در او ریزند که از خوش بیفتد پس از آن چهل هشت درم چائی عرعر و سه مثقال طرطر و هشت درم سکنجبین عنصل ضمیمه نموده هر دو ساعت یک قاشق از خوری بنوشند که در دو روز صرف کرده باشند صفت صابون عنصل دو سیر پیاز عنصل تازه را تا قلیاب مصفی بپزند تا یک سان شود پس از آن یک نوع از ادهان اعنی خواهند در او مخلوط کرده و از آتش بردارند و این صابون مستعمل است در

سرکه عنصل

سکنجبین عنصل

صابون عنصل

نسخ پیاز عنصل و کیفیت او

در تعریف اودیه مدرّ بول

تعریف سورنجان

صلابتی که از تلخیم ورم باشد دنا باید او را در روی تیماجی کشیده بموضع معلول نهند اما سورنجان
بیخ نباتیست مستدیر بلون ابیض و گلهای آن نبات سفید رنگ دیده شده ماند زرد و سفید و
بنفش و ابتدای این نبات گل کند بعد ریشه بندد و موسم گل او در تابستان است و در بهار اصل او در
زمین ثابت شود و در زنگان سورنجان را بدر از پیر گویند بهمین معنی که بیان شد و استعمال شود تخم و
بیخ او و تخم او را قوت بیشتر بود و در ایران تخم او چندان مستعمل نیست و زیاده از قدر شربتش مورث
قی و اسهال و بول الدم است و چون این نبات در مزبج حیوانات باشد و بخورند بول الدم پیدا
کند و این دوا مستعمل است در وجع مفاصل مزمن و تقریس قدر شربتش از تخم او دو نخود و از بیخ او
که سورنجان باشد تا پنج نخود است ولی سورنجان ایران را تا دو مثقال دهند و حقیر در یکفرزن
سمیت او را مشاهده نمود که دو مثقال از بیخ او خورده بود و دیگر مشاهده نکرده و از سورنجان

تعفین سورنجان

ترتیب دهند تعفین و سرکه و شراب و سکنجبین اما تعفین او بدین نوع بود بگیرند تخم سورنجان
پنج جزء عرق بیست و چهار جزء تخم را کوبیده در عرق ریخته چهارده روز در محلی گرم نهند پس از آن
صاف نموده بکار دارند قدر شربت این تعفین بیست الی سی قطره در روز بود اما شراب سورنجان را

شراب سورنجان

صفت اینست که بگیرند تخم سورنجان دو جزء شراب خوب شانزده جزء مانند تعفین او مخلوط کرده
ده روز در محلی گرم نهاده پس از آن صاف نموده بکار دارند قدر شربتش چون تعفین اوست اما

سرکه سورنجان

سرکه سورنجان بدین نوع سازند که بگیرند تخم سورنجان را در شانزده جزء سرکه ریخته هشت روز
در محلی گرم نهاده پس از آن صاف نموده و یک جزء عرق رو اشنه با او اضافه نموده بکار دارند قدر شربتش

سکنجبین سورنجان

نیم درم الی دو درم در روز بود اما سکنجبین سورنجان صفت او اینست که یک جزء تخم سورنجان را
در شانزده جزء سرکه ریخته سه روز بیفتند پس از آن صاف نموده بیست و چهار جزء عسل مصفی بدو
اضافه نموده با آتش ملایم چند جوشی داده بکار برند قدر شربتش از یکدرم الی دو درم در روز بود
صفت نسخه برای مرض نقرس بگیرند شراب سورنجان هشت درم تعفین افیون پنج درم مخلوط کرده
نود قطره او را در یکروز بسه دفعه بنوشند که هر نوبت سی قطره باشد نسخه دیگر برای مفاصل
نقرس بگیرند قلیاب مصفی یکدرم و بقدری سرکه سورنجان در او ریزند که از جوش افتد پس
از آن چهل و هشت درم مطبوخ مارچوبه اضافه نموده در یکروز بدفعات نوشند و ضماد سورنجان

در تعریف مارچوبه

با سویق با فلا در وجع مفاصل سودمند است انشاء الله اما مارچوبه که ملیون نامند جبلی و

در تعریف ذراریح

بستانی بود و جبلی او را طعم خوش و اقوی از بستانی است و مغیر بول چنانچه بولی که بدو دفع شود
عفن است و او را مانند ریواس داخل شوربا جات پخته بنوشند و یا آنکه مانند شربت ریواس
ترتیب دهند و افشاء خورشها از وقتیکه ترتیب داده اند و بوانی درست نموده اند
اما ذراریح که بترکی الاکلنات و بفرانسه کرن ترید نامند حوالیست بقدر مکسی با رنگ سبز ملون
و سیاه و قرمز او هم یافت شود و این نوع در ایران بود و غالبا در گندم زار است و خیلی شبیه بسبس
است و بقدر زنبور پهن بدن و بعضی مایل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد بود و نقطه های
سیاه دارد و در فرنگستان اکثر شبها در درختان زنان کنجشک و پاس فرنگی نشیند و بگاه نام
پارچه بزرگی را آلوده بالی که مخلوط با سرکه باشند نموده و در زیر آنها گرفته درختان را بجنبانند
که آن حیوانات در آن پارچه ریزند پس از آن بیخ آن پارچه را بسته بیاویزند تا بمیرند یا آنکه
بدان پارچه دود گوگرد دهند پس از خشکیدن در شیشه نموده که دهان او گشاد باشد و
شیشه دیگر برابر از سرکه نموده در میان آن شیشه نهند و در شیشه اولین را محکم ببندند
که بواسطه رایحه سرکه فاسد نگردد و تکوین کرم در ابشان نشود و اگر قدری جوهر ذریح
مر نافع است فساد و کرم او را و ذراریح از جمله سموم قتاله است و هم از نظام مفرح جلد و اثر او در
الات تناسل و کلیه لهذا چون از قدر شربتش زیادتر خورند مورث فی و اسهال و وجع المعده
و بول الدم و فریز هوس گشته هلاک سازد مصلح او کافور و صمغ عربی است و این دوا مستعمل است
در ضعف الات تناسل چون ضعف مثانه و باه و کم در سوزنک مزمن و استسقاء و ملذوع سلک
خار و هم مستعمل است در بعضی امراض جلدی چون بی سری یا زبر و جذام قدر شربتش ربع کند
و بملاحظه زیاد کند می توان داد و ذراریح ترتیب داده اند سرکه و تعفین و روغن و منقع

سرکه ذراریح

ساده و مرکب اما سرکه ذراریح بگیرند ذراریح کوبیده دو جزء سرکه اعلی شانزده جزء ذراریح
را در سرکه ریخته هشت یوم در محلی گرم نهند پس از آن صاف نموده بکار برند و این دوا مستعمل

تعفین ذراریح

است در زخمهائی که رخوست بوند که باید با فلم موذ را نها بمالند و چون این دوا را با بینه در
جلد مالند حرارت بهم رساند و گاهی هم طاول او در دوم بهمت موشعر محاسن و سر بدنیست اما
تعفین ذراریح و حکیم کولو که فرانسوی که از محول حکماء فرانسه و مقیم ایران و حکیم باشی خاص
اعلیحضرت اقدس شهریاری روح العالمین فداه بود سهوا بجای عرق مشکرا سیکانی از این تعفین

در تعریف ادویه مدر بول

خورد و در سه ساعت از شب نهند در شیر زن طهران و در طلوع فجر بمالم اخرت شانت و
صفت او اینست بگیرند زراوند گرد دو درم در صد و هشتاد درم عرق در آتش ریخته ده روز در
محل گرم نهاده پس از آن صاف نموده بکار دارند قدر شربتش دو قطره الی چهل قطره در یکروز
که داخل بشیره یا ادام مصنوعی که بتفصیل او گذشت نموده صرف کنند صفت نسخه برای سوزنات مزمن
بشیره یا ادام مصنوعی سه سیر نعنعین زراوند سه قطره مخلوط نموده موافق تصرف طبیب تا دق در یک
روز تا دو روز بنوشند اما روغن زراوند و این روغن مستعمل است بجهت بازداشتن جراحتی چون
جراحت مشمع وغیره چون روغن اهل که ذکر یافت صفت او بگیرند زراوند کوبیده یکدرم و سی و دو
درم آب جوش در روی او ریخته پس از دوازده ساعت صاف نموده و سی و دو درم روغن خام و
هشت درم سقز سفید پاک همراه کرده با آتش ملایم تا ثبت او را خارج سازند پس از آن از آتش بر
گرفته بکار برند اما مشمع ساده زراوند این بود بگیرند زراوند دوازده جزء موم دوازده جزء
سقز سفید چهار جزء روغن کوسفند دوازده جزء اجزاء سوای زراوند با آتش حل و مخلوط کنند
آنگاه از آتش برداشته بهلند تا کمی سرد شود پس از آن زراوند را کوبیده مخلوط و ممزوج با آنها
نمایند زیرا که اگر در زمانی که گرم است و زراوند را کوبیده مخلوط کنند فوه او زایل گردد و این
مشمع مستعمل است برای انصراف دم از عضوی که نخواهند ماده کند چون عمل داغ و جوش و اکثر
مستعمل است در امراض چشم که در خلف گوش چسبانند طریق استعمال او اینست که بقدری که
خواهند بدان شکل از نمایج نازک قطعه برداشته و از این مشمع بیالایند و بر عضو که خواهند
بمالند و فنکان در نسخه که بدو اخانه می برند شکل مشمع را با قلمی نویسند و در قاعده
این مشمع پس از شش ساعت طاول در جلد بیاورد و چون کمنه گردد در یک شبانه روز که بعضو
برنهند مورث طاول گردد پس از بروز طاول او را با قیچی چیده و اگر خواهند مده او را در چند دفعه
خارج سازند روغن زراوند یا روغن اهل مرهم و زبدان زخم بیالایند که جراحت التیام نیابد
مده تولید کند و اگر ضرور نباشد پس از چیدن طاول بحال خود بگذارند که زخم خشک می
گردد و اما مشمع زراوند مرکب و این مشمع بهتر در فایده و خواص چون مشمع مذکور است در استعمال
او نیز بهمان نوع است نهج است مگر آنکه این نوع اقوی از اول است صفت او بگیرند سقز سفید
چهار جزء نیم زفت چهار جزء موم یکجزء و نیم چهار نیم جزء خردل و فلفل سیاه از هر یک ربع جزء زراوند

درغن زراوند

مشمع ساده زراوند

مشمع مرکب زراوند

چهار جزء ابتدا آب سقز و موم و زفت را با آتش حل کنند و ممزوج نمایند پس بقیه اجزا را مخلوط کرده
آنگاه از آتش برداشته تا قدری سرد شود و زراوند را با آنها مخلوط فرمایند و باید دانست که
اگر زراوند را در سحق و سلایه دقت و اهتمام نفرموده باشند مشمع کم قوت خواهد بود و چون خواهند
یا مرهم بزرگی از مشمع زراوند در عضوی بچسبانند که مجاور آلات تناسل بود یا نزدیک قلب باشد
باید قدری کافور را مرکوبیده در روی مشمع پاشیده بعضو بنهند بنا دورث بول لدم یا ضعف
قلب گردد صفت نسخه برای ملذوع سگ هار بگیرند زراوند کوبیده دوازده کندم خرچنگ مکلس
پنج درم خوب درهم سائیده مخلوط نموده دوازده قسمت کنند روزی دو قسمت در دو وقت
خورند نسخه دیگر برای مرض استسقاء بگیرند زراوند پنج کندم پیاز عنصل خشک یکدرم دو دوا را
با هم سحق و سلایه نموده شصت حب نمایند روزی سه حب میل فرمایند نسخه دیگر برای تقویت باه
و شهوت مثانه بگیرند زراوند یک نخود کافور دو نخود با هم ممزوج و مخلوط کرده دوازده حب کنند
روزی دو الی سه حب میل نمایند نسخه دیگر برای سوزنات مزمن بگیرند زراوند شش نخود انگدم
هشتاد درم مخلوط بهم نموده کمی فند اضافه فرموده و این دوا را بیست یوم میل فرمایند نوع
دیگر برای سوزنات قبیله مزمن بگیرند بلسان کیاهو و کوواتال از هر یک دو درم بادزهر نیم
مرغ حل نموده و چهل و هشت درم عرق نعناع و یکدرم نعنعین زراوند اضافه نموده چهار یا هشت
یوم بنوشند نوع دیگر جهت سوزنات مزمن بگیرند بلسان کیاهو و سقز و نعنعین زراوند از هر یک
یک درم مخلوط بهم نموده روزی سی قطره بنوشند و انداختن قطعه از مشمع زراوند در فخذ قاطع
مده سوزنات و رافع اوست اما آتشهای معدنی و اطریفل چون قریاب دوای مخصوص است
لهذا مفصلا در مبحث خودشان بیان خواهیم نمود انشاء الله تعالی فصل هفتم از
باب اول در ادویه مقرر بدانکه ادویه معرق ادویه باشند که از نوشیدن آنها عرق زیادی
از بدن خارج گردد و اکثری امراض از این باب رفع گردند لهذا این ادویه استعمال شود اولا
جهت دفع هیضه و اما هیضه که پس از امراض عامه جلدی بجا مانده باشد چون اماس جلد بعد از
جلدی و سرخجه و امثال آن و دیگر در زکام بینی و سرماخوردگی عام و کم در مفاصل و نقرس و از
ادویه هر چند قسم بود اول اشیاء مایع حاره بالفعل و بالقوه چون چای و فنداق و بیخ
شراب میخک و دارچین دویم نوشادر و املاح نوشادری و ترکیبات او سیم انتیمون

نسخ زراوند

در ادویه معرقه که
دیافورتیک گویند

در تعریف آبی و بیه معرف

ی بمقدار منضمه و ایکا مرکب از فند و انیون و اطراسیتک چهار طبیخ بعضی از ادویه معطره بخم
انیمون معرف اما چائی که معین است چون چند فنجان کرما کرم بنوشند عرق آورد و فند اغم معلوم
است که اب را جوشانیده در روی فند ریخته بکری چند فنجانی بنوشند ولی بیخ عبارت است از چائی
و فند و عرق و ابلیمو و پوست نارنج بدین نحو که ابتدا چائی را با پوست نارنج دم کرده پس از آن در
فنجانی ریخته فند و ابلیمو و عرق بدو اضافه نمایند و بکری بنوشند و این ترکیب برای سرما زده گی
و زکام یعنی که بی حس باشد مفید خواهد بود اما شراب بیخک و دارچین آن بود که بیخک و دارچین را
در شراب مانند چائی دم کرده بنوشند با اضافه فند اما نوشادر که بتفصیل تعریف او بیان شد و
با انفراده او را برای تعریف کم استعمال فرمایند مگر ترکیبات او را اما استعمال خود نوشادر بدین نوع
بود که بیخ بخور نوشادر را در مطبوخ یکی از ادویه جات معطره حل نموده کرما کرم بنوشند اما ایکا
نوشادر از همه نیکوتر برای تعریق این ترکیب بود که موسوم است به استاماتیاک یعنی سرکه نوشادر
طرز ساختن او بگیرند جوهر نوشادر که در ادویه قلیائی خواهد آمد انشاء الله تعالی و بقدری
سرکه در او ریزند که چون کاغذ قرمز در او نهند رنگ او تغییر نماید و این رطوبتی است سی مقابل آن
سنگین تر یا قوه معرقه و مدره فذر شربتش یکدرم الی دو درم است و مستعمل است در اوجاع مفاصل
و نقرس صفت لخته بگیرند گل افطی که ضمان نیز نامند کوبند چهار درم در سه هزار آب نموده پس از آن
هشت درم رب افطی و هشت درم سرکه نوشادر و نیم کندم انیمون فی اضافه نموده در چهار روز به
نوشند و این لخته موسوم است به اسپری مبذره یعنی جوهر مبذره بنام شخصی از اهل شام که مخترع
شد و این لخته معرق بسیار نافع همگی و می است لخته دیگر بگیرند سرکه نوشادر هشت درم شراب انیمون
که در انیمون ذکر شد یکدرم مخلوط بهم نموده در هشت روز بنوشند و ترکیبات نوشادری غیر از
این بود که ادویه ضد تشنج است و در آن بحث خواهد آمد انشاء الله تعالی اما انیمون بمقدار
منضمه جهة تعریق بدین نوع استعمال شود که بگیرند اگر ترکی که هم بیخ نامند دو مثقال در سه هزار
آب دم نموده و صاف کرده نیم کندم انیمون فی و هشت مثقال رب افطی اضافه نموده در یکروز بدهند تا
بنوشند و این لخته چون تخمین در بدن می نماید لهذا بهتر است که اگر خواهند در او اخر حمی خواهند
معرق بکار دارند این دوا باشد و انیمون طلائی و قرمز مفید که از ترکیبات انیمون است
جهة تعریق نیز بهمین منوال استعمال توان نمود اما ترکیب ایکا با انیمون و فند و این معرقات

در تعریف کرد دود

در تعریف چیج

در تعریف سرکه نوشادر

معرقات انیمون

در تعریف آبی و بیه معرق

اخراجات حکیمی است موسوم به دور که هنوز باسم آن حکیم او را پودر دورنامند یعنی گرد دور صفت
او بگیرند انیمون یکجزء ایکا یک جزء فند هشت جزء اجزا را نام سلاب و سحق بلیغ نموده در شیشه نگاه
نگاه دارند قدر شربتش برای تعریق در روزه کندم الی پانزده کندم است که بدفعات باید نوشید
اما اطراسیتک طرز ساختن او بگیرند سرکه نظرون دوازده جزء عرق دوانسه ده جزء دروغ انیق
نموده بقطر نمایند و مقطر او دوای مذکور است کیفیت طبعی او رطوبی است از آب سبکتر و بسیار معطر
و از خوردن او دهان خشک شود و بزودی جزء هوا شود و بملاقات حرارت مشتعل گردد قدر شربتش
سی الی چهل قطره در روز بود و بسیار معرق خوبی است برای امراض عفونی چون مطبقه و محرقه که در
اواخر این امراض خیلی مفید است استعمال این دوا صفت لخته بگیرند اطراسیتک یکدرم است ماستاک
و بهار نارنج از هر یک هشت درم اجزا را مخلوط بهم نموده در چهار روز بدفعات بنوشند و خواص دیگر
این دوا است که در ادویه منعشه خواهد آمد انشاء الله تعالی اما ادویه معطره که طبیخ انسان
در تعریق معین است اول از آنها نانخواه قطی که ضمان نامند نباتیست که گلهای او سفید چون گل بوداق
و ثمر او چون حبی یا لون بنفش که از سوزن دست بدو دست را بنفش و قرمز کند چون آب لیمو و از این
نبات مستعمل است گل او و ثمر او گل او را چون چائی دم نموده بنوعی که ذکر شد و صرف می کنند و ثمر
او را جوشانیده و نافند قوام آورده رب سازند قدر شربت رب او تا یکدرم و قدر شربت گل او تا
مثقال بود و نکسد گل او تا با بوره و اسطوخودوس و برگ نعناع و ارد با فلاوره محلل خوبی است
و دیگر است اغاره که بفرانسه تلیل گویند و آن بحری است شبیه بنارون اوراق او صنوبری شکل
و گل او معطر قدر شربتش سه مثقال است که چون چائی دم کرده بنوشند و مستعمل است گل او و دیگر
نباتیست که ورنا سکومه نامند هندی زرعی شاخهای او از بسیار و همین رویند و گلهای او زیاد
معطر است و جهة تعریق دو سه مثقال از گل او دم کرده بکار دارند و این سه دوا از ادویه معطره
مخصوص تعریق است و باقی نباتات معطره چون از جنس ادویه منعشه می باشند لهذا در فصل
ادویه منعشه بذکر آنها خواهیم پرداخت و کافور و روح نیز از جمله ادویه ایست که تعریق می کنند
ولی چون از جمله دواهای غالی منعشه و محرکه هستند در آنجا ذکر خواهد شد اما انیمون معرق
که بفرانسه انیمون و نافرنیات گویند طرز ساختن او اینست که بوته را در آن نهاده بدمند تا
قرمز گردد آن وقت در آن بوته انیمون خالص که ناشوده با السنوی کوبیده باشند بیاشند از

در تعریف اطراسیتک

در تعریف اغاره

در تعریف نانخواه قطی

در بیان ساختن انیمون معرق

در تعریف اوقیه مزوق

عل صدا الی حاصل می شود بقدری در بوته بپاشند که از صدا بیفتد از زمان او را از بوته در آورند و با آب بجوشانند اجزای او باید حل شود و آنچه حل نکرد را نیهون معروف است که باید بعد از نه نشین شدن گرفته بخشکانند و بکار دارند قدر شربتش ۴ الی پنج کندم است که در یک روز بدفعات بمریض بخورانند و خیلی مفید است این دوا در حمیات نوبه که مضل است و صداع شدید و اغماء همراه است و این نوع نوبه را فیقر ذکر مسرات فارس و کرمان زیاد دیده و اکثری از اطباء مطبعه تمیز دهند و حکمای این دوا را خیلی مفید از زیاد دخوانده اند چنانچه در صد سال قبل از این حکیمی موسوم به لیت از اهالی انگلیس که متوطن هندوستان بود این دوا را در این مرض هر چهار ساعت شش کندم می زاد تا دو دفعه و چون حمی بریده شد مقدار او کمتری کرد و این فقره از احوال اوست در کرمیر هندوستان

در ادویه مدر طمث که امینا لک گویند

در این مرض فصل هشتم از باب اول در ادویه مدر طمث و این ادویه را اثری است مخصوص بر عضلاتی مخاطی رحم که از خون زایمان دم مبل برحم مانده و جریان نابد و این ادویه مستعمل است در حبس طمث که قلت دم همراه بود زیرا که لازمه قلت دم همراه الحبس طمث است و چون این مرض بواسطه قلت دم باشد باید مقوی استعمال نمود که خون در بدن زیاد شود و ادویه مدر طمث از این قرار بوند اهل و خربق و صبر زرد و عصاره ریوند که مفصلا این چهار ادویه را بیان کردیم و چون خواهند استعمال نمایند باید ترکیب کنند با ادویه مدر دیگر و مفرد اینها سودی نبخشد و دیگر آب سداب و نانس و انفوزه و بوما و اماملاح حدیدی و سکلر کنه که کندی است و بوره ارمنی و اما سداب نباتی معروف با بوی بسیار گریه که اثر او است در رحم لهذا مستعمل است ترک او در اختناق رحم و حبس طمث و بهمان این ترک برای این مرض کفایت نمی کند بلکه در استعمال سایر ادویه مدر طمث باید خالی از ترک سداب را معروف قرار کذارد با ترکیب با ادویه نمود قدر شربت او سه الی چهار مثقال بود که مانند چای دم کرده می نوشند و هم خفته از مطبوخ برک سداب دافع قولنج و نفخ شکم اطفال است اما نانس نبات معروف که در صنایع زیاد مستعمل است و آن نبات می تواند بخودی خود روید و چون حیوانی را تغذیه بدین گیاه نمایند استخوانهای او فرو می کردد و بعضی از حکماء در این زمان استعمال نموده اند و سودی نبخشیده و حال بجهت ادرار طمث مستعمل است قدر شربتش دو الی سه مثقال بود اما انفوزه که تفصیل او در ادویه منقیه بیان شد و انفوزه را در صورتی جهت ادرار طمث استعمال کنند که حبس او بواسطه اختناق رحم بود زیرا که از ادویه ضد تشنج محسوب کردد اما بوما در آن

در تعریف سداب

در تعریف نانس

در تعریف بوما در آن

در تعریف آب برگ سداب

و این نبات از جمله ادویه است که در طبابت نباتات چیزی محسوب کردد و کیاهیست معروف و مستعمل است کل او در دندان خیلی منفعت کرده و حشیر مکرر استعمال نموده اند بدین قسم که در مقدار کل او را ساییده از پارچه بیرون نموده با عسل مخلوط کرده بنوشند برای دفع کرم مجرب است و برای ادرار طمث باید مانند چای دم کرده بنوشند و قوت این دوا بیشتر کمتر از سداب بود و هم با سداب ترکیب توان نمود اما املاح حدیدی کلا از حبس طمث مستعمل است مکر زاج سیاه بواسطه قوه قابضه که دارد و چون این ادویه تقویت مزاج می نمایند لهذا در فصل مقویات به تفصیل بیان خواهد شد اما سکلر کنه یکنوع از

تعریف کندم مسقط

کندم است که بظهور رسد در سالی که باران زیاد بارد و آب زیاد بدهند که امر رطوبت بعضی از آن کندم مانند آنکه دانه خورده باشند زیاد کردد و در مکانهای مرطوب که دائما آب می رود اکر کندم بکارند در میان کندم امکان نیز زیاد یافت کردد و اکندمیت سیاه و از سایر کندم خیلی بلندتر و در سالی که این کندم زیاد داخل کندمهای دیگر یافت شود زنان جلاد را نسائل زیاد مسقط کنند و مرد ان فلج پیدا کنند و بهمین جهات بی مجال ابدا او را یافته اند پس دوای مخصوص است در انقاط جنین و جمع نمودن رحم و بدین سبب در وقتی که طفل بعسرت متولد می کردد دوای بسیار عالی بجهت امداد رحم و هم در زمانی که خروج جفت بطول انجامد و هم در زمانی که طفل و جفت خارج شده رحم جمع می شود و چون زیاد خارج می کردد و هم مستعمل است در حبس طمث و فلج و در این کتاب ذکر شد که اکثر ادویه هستند که چون از خود در ابتدا در حال صحت مرضی پیدا شود همان مرض چون یکنوع لطافت کرد آن دوا رفع می نماید و بهمین جهت است که این کندم را در فلج استعمال کرده اند و سودی بخشیده و کاهو هم به نسبت مجهول در نفث الدم منفعت بخشیده و سدم نموده است قدر شربت او مختلف است چنانچه اکر برای خروج جفت و جنین بود هر نیم ساعت بقدر سه نخود دهند که بافند ساییده بکار دارند که بقاعده در مرتبه سیم تولد شود و چون در نفث الدم و فلج خواهند استعمال نمایند در روز سه نخود استعمال کنند در سه مرتبه و طبخ او نیز نیکو است بدین نوع بکیرند سکلر کنه که کندم مسقط باشد یک درم و بکوبند و در سه آب دم نموده صاف نموده و در سه روز مبلغ نمایند بجهت نفث الدم نیکو است و این کندم در هر مکان میان کندم یافت شود همین اثر را دارد و مخصوص

در تعریف بوره ارمنی

مکان و محلی نیست و هم چنین است ذرت و برنج ولی قوه ایشان از کندم کمتر خواهند بود اما بوره که بوره ارمنی نامند و این ملح مرکب است از نطرون و ترشی و زیاد در اخذ شود از بعضی چشمه ها و

در تعریف ادویه مدر طمث

مخصوصی دارد که فلزات را بزودی می‌گدازد لهذا در صنایع زنان استعمال شود و استعمال او از
ظاهر زنان در است تا باطن و زنان باطن استعمال می‌شود مگر در حبس طمث و از کندم مسقط قوت این
کنزاست لهذا بدل اوست که چون در هنگام تولد کندم مسقط احتیاج شود و موجود نگردد بدل
اوست که چون در هنگام تولد کندم مسقط احتیاج شود و موجود نگردد بدل او بوره توان داد و بعضی
از حکماء از برای تفتیت رمل مثانه و حصات کلیه استعمال نموده اند و مفید افتاده و از ظاهر استعمال
شود اول از برای بزمک زنان و هم از برای لکهای صورت و هم در عضو شرمگاه بزند و در زنهای بواسیر
که صاحب وجع شقاق بود و از برای کدورت قرنیه و برای زخمهای کاو و عزه و معتضنه دهان
در خیارک که منفرج گردد دوای عالی است و هم در قانقریا مفید است مقدار شربتش در یکروز تا
نیم مثقال بیش نبود صنعت نسخه جهت تقویت رحم و سهولت ولادت بگیرند بوره یکدرم زعفران شش نخود
روغن دارچین دو قطره اجزا را بهم مخلوط نموده دو قسمت نموده بفاصله نیم ساعت خورند نسخه دیگر برای
قولنج رحم که قبل از حیض بروز کند بگیرند بوره یک مثقال در سه بر چائی دم نموده با درنجبویه حل
نموده آب بادام تلخ یک مثقال اضافه نموده در یک یا دو روز بنوشند نسخه جهت کدورت قرنیه بگیرند
بوره شش نخود در چهار درم گلاب حل نموده نفتیت افیون زعفرانی ده قطره صبر زرد دو کندم اجزا را
بهم مخلوط نموده روزی سه دفعه هر دفعه یکقطره در چشم چکانند نسخه برای بزمک که در زبان اطفال
پیدا شود بگیرند بوره یکدرم زاج سفید شش نخود کلفند یکسیر مخلوط بهم نموده با قلم مو در دهان
اطفال بمالند یا انگشت را بپارچه پیچیده و باین اجزا آلوده نموده در دهان و زبان اطفال بمالند
نسخه از برای شقاق بواسیر و شقاق پستان و لب بگیرند بوره یکدرم بلسان یکدرم و نیم روغن بادام
شیرین هشت درم در دو عدد زرده تخم مرغ مخلوط و ممزوج نموده و بموضع معلوم بنهند و همین دوا برای
سرمازدگی عضوی نفع می‌بخشد که بر عضو بمالند صفت داروی جهت بیاض چشم بگیرند بوره
کات کبود زاج سفید قند رومی از هر یک شش نخود همه را سحق و سلایه بلیغ نموده روزی یکمرتبه حرق
در چشم ریزند اما زعفران بنباتیست معروف و اگرچه از ادویه مدر طمث محسوب گردیده اند ولی در ازاله
مرض قوت چندان ندارد و معین ادویه طمث است و مستعمل است در اختناق رحم قدر شربت او تا چهار نخود
است و چون زعفران زیاد با گل کافشه و گل بسامه شبیه بود مغلبان زعفران را با این دو گل مرکب
نموده بجای زعفران خالص می‌فروشند اما آن دارچین چائی او تقویت رحم نماید و تفصیل او در از

در تعریف زعفران

در تعریف ادویه مدر طمث

از این خواهد آمد در بحث جدا پس در حقیقت ادویه ادویه مدر طمث چهار بوند و بقیه معین
بر ادویه طمثه باشند و آن چهار کندم مسقط و بورق و ابهل و املاج حدیدی باشند و تفصیل املاج
حدیدی چنانکه ذکر شد انشاء الله در فصل ادویه مقوی خواهد آمد بعون الله تعالی و توفیقه
فصل سیم از باب اول در ادویه مخرج صفراء بدانکه ادویه مخرج صفراء ادویه را نامند که اثر آنها
مخصوص بکبد بود و بواسطه خروج آنها صفراء از کبد خارج شده منصب بامعاء گردد و بر از صفراء
شود پس این ادویه مستعمل است در سده کبد و اول این ادویه انگور است که جهت سده کبد و دفع
صفراء مجتمعه در کبد مخصوص و مؤثر است که صاحبان مرض مزبور چون یک ماه مداومت بانگور نمایند
رفع مرض ایشان گردد و دیگر آبهای شور مقدنی است که در ترکیب مبناء معدنی خواهد آمد انشاء
الله تعالی و هم مداومت بروز دو مثقال نمک که بنا شما صاحبان مرض سده کبد در آب حل کرده
نوشند منفعت کلی کند و دیگر از جمله این ادویه ریوند و صبر زرد و بورق است که به تفصیل هر یک را
ذکر کردیم و دیگر نطرون و ادویه قلیائی است که در سده کبد از ادویه مخصوصه است و انشاء الله در
تعریف ادویه قلیائی در باب چهارم این کتاب بیان خواهد شد و از همه دواهای مخرج صفراء
عالی‌تر و بهتر کلمل است که نیکوتر از این دوا برای کبد و دفع سده کبد و انصباب صفراء بامعاء تاکنون
پیدا نشده است و تفصیل او در همین فصل اینده که فصل دهم است بیان خواهم نمود فصل دهم
از باب اول در ادویه منضجه محلله است و این ادویه عبارتند از دواهائی چند که چون در زمان صحت
مداومت بآنها نمایند مورث هزال بدن و تحلیل اعضا گردند و چون در امراض مزاجی چون کوفت و ورم
عظم که سبب کوفت باشد و خنازیر و ورم غدد و این فانیک و ورم جرم پستان و بیضه و امثال او
بنوشند امراض مزبوره بواسطه این ادویه به تحلیل روند و این ادویه از این قرار باشند اول آب سیماب
و املاج اوی و سیم طلا است سیم بدو و ترکیبات او چهارم قلیائی و ترکیبات او پنجم بعضی از
املاج معدنی و انبهون ششم کوکرد و ترکیبات او هفتم منضجات نباتی اما چوبه حبوب است
معدنی که بندرت خالص او یافت گردد و غالبا از شجرف گیرند زیرا که شجرف عبارت است از کوکرد
و چوبه و چون او را با اهل ترکیب کرده بکلبتین نمایند مانند کوکرد او را کرمه و چوبه باقی مانند و
اشخاصی که در فرنگستان مشغول بساختن و کرفتن چوبه اند چون مطلاکاران و استادان که
در کارخانهای چوبه بسازند بامراض مخصوصه چند مبتلا گردند و همین مرض را پیدا کنند

در ادویه مخرج صفرا که خلط کلک گویند

در ادویه منضجه و محلله که لیکی فاسیون گویند

در تعریف سیماب

در تعریف اوذیه منضجه محلله

اشخاصی که جیوه زیاد در خوردن صرف کرده باشند و از علل از این قرار است حمی شبیه بحمی اضطرابی
که هم حمی بیتابی نامند و با ان تب است قشعریره و صداع و بی میلی بغذا و بعد از وست زبان بذائقه
گاهی در روز بقدر دو من اب از دهان خارج شود و زبان و دهان متورم شده متقرح و منتفخ گردد
و گاهی دندانهای ساقط شوند و پس از ان اسهال که گاهی اسهال الدم بود و بروز ابلهای چند در
جلد و هم درد مفاصل و وجع عظم چنانکه در کوفت و عوارضات عصبانی چون ارتعاش که رعشه بیماری
نامند و گاهی نزول اب بیناه و ما البحولیا پدید گردد بالاخره هزال مفرط در بدن و فوت زایل شده به
می رند اما اشاره در استعمال جیوه اول در اورام خاصه اورام صفاق و جنب و ورم کبد و اورام راشحی
اما الصبیان اطفال و امراض عین بخصوص در ورم قرنیه و عنبیه و هم در قروح حبثیه که کوفت بود از
دواهای مخصوص است خاصه در درجه ثانی و زیبق را بچند قسم استعمال می نمایند اول زیبق خالص
و این نوع در قولنج النوائی است که تا ده مثقال توان داد بدون مضرت که بهمین نوع دفع می شود و سمیت
ندارد و زیبق مرکب با کل سفید طرز ساختن او اینست که بگیرند جیوه سه جزء کل سفید پنج جزء و
بقدری ذرهم سایند که چون با عنبک در دست بین نظاره کنند جیوه مرئی نگردد و این دوا قوتش مرتب
بکلمل است و مستعمل است در کوفت اطفال و هم در سده کبد قدر شربتش از پنج گندم الی پانزده گندم
است در یک روز و در اطفال دوائی سه گندم بود در روز و طبیب در استعمال جیوه دو چیز باید ملاحظه
نماید یکی یبوست مزاج و دیگری تلیین در مزاج را که چون در یبوست مزاج استعمال جیوه نماید
دهان مجروح گردد و اگر در تلیین استعمال شود اسهال شدید گردد دیگر در صورتی که یبوست قائم
باشد ربوند با جیوه دهند و چون اسهال باشد با افیون جیوه را ترکیب نمایند و دیگر است جیوه که
با روغن ترکیب نمایند و چون ابتداء در شهر نابل این روغن را برای مرض کوفت اختراع شد بدین جهت
اورا الکان دو نابل نامند یعنی روغن نابل و چون بعد از ساختن این روغن برنگ خاکستری گردد
روغن خاکستری و دهن رمادی و سحابی نیز نامند طرز ساختن بگیرند زیبق صاف بیست و چهار
جزء روغن نخوک و بجای او پیه بز بیست و چهار جزء زیبق را در ظرفی نموده و کم کم روغن را در او ریخته
و بسایند تا خوب مخلوط شود و اگر یکدفعه روغن را با جیوه مخلوط نمایند سائیده نشود
باید بسیار سائید که جیوه او معلوم نگردد و چون جیوه جمیع تابیدند شد برداشته در ظرفی
گذاشته نگاه دارند و این است روغن مذکور و چون خواهند بزودی سائیده شود قدری از

استعمال جیوه

جیوه مرکب با کل سفید

روغن جیوه

روغن

در تعریف اوذیه منضجه محلله

روغن خاکستری که قبل ساخته باشند همراه او نموده بسایند اما استعمال این روغن چون قوه محلله
زیادی با او است لهذا استعمال شود از برای تحلیل صلابتی که اندماملی و اورام مانده باشد و
دیگر در بعضی امراض مزمن چشم که در اطراف چشم مانند و هم در مرض کوفت بسیار مزمن که بتربیت معتبر
بهمه بدن مالند که طریق او خواهد آمد ان شاء الله تعالی و هم در ورم صفاق که در بطن بمرخ باید نمود
و نوعی دیگر از این روغن است که ملایم تر بود و ان اینست که بجزء از این روغن را با دو جزء روغن خالص
بسایند تا مخلوط گردند و این روغن ملایم تر خواهد بود و دیگر است مشمع جیوه صفت او بگیرند اشق
هفت مثقال الحق زیبق بیست و چهار مثقال کوکرد یک مثقال روغن زیتون دو مثقال روغن
را با نمک گرم نموده و کوکرد را در او ریخته بهم زنند پس از ان جیوه را با انها بسایند پس اشق را حل نموده
با ان اجزاء چنان بسایند که جیوه معدوم گردد و هیچ مرئی نشود و این مشمع نافع است بجهت صلابت که
از ورم در بیضه یا خیارک مانند باشد و این ها اقسامی بود که از زیبق مفرد ترتیب داده میشد اما
جیوه مرکب اول از انها است جیوه مرکب با هوای اکسیژن که بواسطه فرمزی رنگ مرکور روژ نامند یعنی
جیوه فرمز طرز ساختن او اینست که جیوه را بحرارت شدید می گذارند تا هوای اکسیژن را گرفته فرمز
می شود و بسیاری از جیوه فرار نمایند و در علم شیمیا از این عمل مشکل تر نیست و کارخانهای عمومی
بجهت این کار ساخته اند که هر نوبت بقدر یکصد من جیوه را فرمز می نمایند و چون قدری از
این جیوه فرمز که از بوته افتاده و خاک فرمزی را مانند در ظرفی کرده ان ظرف را با نمک نهند تا
هوای او رفته و فرمزی او برطرف شده مترجع گردد و هوای اکسیژن خالص را چون خواهند از همین
جیوه گیرند و این هوا هوای حیاتی است که در مرده دهند متحرک گردد و در کفش خفه شده دمند
پرواز نماید و چون خواهند بحیوان برسانند جیوه را با بد در قرع نموده با نمک نماید و بواسطه لوله
انبوب هوا را بحیوان رسانند و این مبحث تفصیلی دارد که در علم فیزیک که طبیعی نامند و شیمی مفصلا
بیان شده اما کیفیت جیوه فرمز جیبی است غیر محلول در اب با سمیت شدید که افتاب رنگ او را
تغییر داده خاکستری نماید و در باطن استعمال او بسیار کم است بر خلاف ظاهر و گاهی در کوفت بسیار
مزمن استعمال شود قدر شربتش ربع گندم در یکروز است که در چهار روز بیست گندم دهند
و از ظاهر استعمال شود در بعضی امراض چشم مانند نزله مزمن چشم و سبل و جرب و امثال ان و هم
از برای رفع تقرح کوفت و هم در لحم زائد که حمیه کوفت است و کندیلم نامند صفت نسخه برای کوفت

مشمع جیوه

طرز ساختن جیوه فرمز

در تعریف اکحل و تنقیح و محلات

مزمن بگیرند جیوه قرمز شش نخود با رب الوس صد و بیست جب بموده هر دو روز بعد از غذا بیاشامند
خورند و هر سه روز یکدفعه حبی علاوه فرمایند تا علامت کفایت بظهور رسد و در لحم زائد کوفتی و
جراحات و تفرجات کوفت بدین نوع استعمال شود یکدرجیوه قرمز و زاج سفید از هر یک نیم مثقال ابهل دو
مثقال اجزا از هم سائیده مخلوط و ممزوج نموده روز دو نوبت کمی در زخم بپاشند لنخه از برای سبل چشم
بگیرند جیوه قرمز و گل سرخ که گل ارمنی نامند از هر یک نیم مثقال هند روسی هشت مثقال اجزا از هم
سائیده مخلوط ممزوج کرده هر صبح کمی در چشم بدمند یا نفوخ فرمایند و از برای نزله مزمن چشم این نوع
نافع است بگیرند جیوه قرمز یک نخود روغن یکدرم روغن را کم کم در جیوه کرده بسایند تا خوب ممزوج
گردد و دهنی بوجود آید برنگ گلی ولی باید خوب سائیده و خیلی سائیده و این روغن از برای بیاض
چشم نیز فایده نماید که در اطراف چشم بر مژه مالند و هم در شعر نافع است و از بعضی اطبا حاذق
مذکور است که چون روغن جیوه خواهند در چشم استعمال فرمایند ابتدا ابتدا کنند از یک گندم جیوه در
یکمثقال روغن بعد دو گندم در یکمثقال پس سه گندم و از یک نخود تجاوز نفرمایند و در بعضی
امراض تا ده گندم نیز جایز است و روغنی دیگر جهت جرب چشم ترتیب داده اند که بغایت مفید و از نوع
است و بفرانسه بلزم دوزی گویند یعنی بلسان چشم و حال آنکه بلسان همراه ندارد در صفت او بگیرند
موم بیخ نخود روغن یکدرم دیم مورا در روغن با آتش حل نموده پس از آن دو نخود جیوه قرمز و یک
نخود پنبه روی و یک نخود کافور در او ریخته خوب بسایند تا ممزوج شود و روز یکدفعه بعد
کندمی باطراف چشم بدین مژه مالند و چون دو سه روز بگذرد دوائی پیدا کند دو نوبت
مالند دیگر از ترکیبات زیبق نیرات دو مرکور است یعنی زیبق مرکب نا شوده طرز ساختن او
این قرار است که جیوه را در جوهر شوره و کمی آب ریخته و بواسطه آتش او را خشکانیده نمکی بوجود
آورند برنگ زرد و قرمز با سمیت شدید که قوه سمی او از جیوه قرمز بیش بود و در آب محلول گردد
و در داخل هرگز استعمال نشود و استعمال او از ظاهر زیاد است و در لحم زائده و ثالولهای کوفتی و
روغن او مستعمل است که صفتش این است بگیرند نیرات [illegible] در یکجزء موم سفید دو جزء روغن
شش جزء اجزا از هم خوب سائیده کرده و ممزوج کرده استعمال فرمایند بدین نوع که در پارچه کشیده
بر روی ثالول بنهند و دیگر از ترکیبات زیبق است کلرور دو مرکور که هم کلمل نامند و این دو از مرکب
است از جیوه و نمک و ترشی کوکرد و همین اجزاء ماهیت دارا شکنه است و در وزن جیوه اختلافی

روغن جرب چشم

نیرات دو مرکور

طرز ساختن کلمل

در تعریف اکحل و تنقیح و محلات

پیدا شود طرز ساختن او اینست بگیرند چهار جزء زیبق و یکجزء و نیم نمک طعام و سه ترشی کوکرد
قدری آب مقطر ابتداء دو جزء جیوه را در سه جزء ترشی کوکرد با آتش بجوشانند تا خشک گردد
پس دو جزء دیگر زیبق را با او مخلوط و ممزوج نموده و اگر این دو جزء زیبق را مخلوط ننمایند دارا
اشکنه خواهد بود زیرا که چون این اجزاء جیوه اش دو جزء باشد دارا اشکنه و اگر چهار جزء باشد
کلمل خواهد بود و آنگاه نمک طعام را داخل کرده و بسایند بنوعی که دیگر جیوه نمایان نباشد پس
در دوغ کرده آب مقطر را در او ریخته و تصفیه فرمایند که از مصعد کلمل است و احتیاط دو سه مرتبه
در عرق او را تغسیل فرمایند تا اگر جزئی سمیت داشته باشد زایل شود زیرا که دارا اشکنه در
عرق محلول و کلمل غیر محلول است اما کیفیت کلمل شیء است سفید مایل بزردی و در آب غیر
محلول و چون در آفتاب نهند تیره گردد و سمیت ندارد مگر دارا اشکنه در او باشد و چون زنان
خورند مورث معض گردد و چون در کلمل تردید پیدا شود که آیا دارا اشکنه دارد یا ندارد
را در آب ریخته برهم زنند و آب بالای کلمل را گرفته با آب اهلک مخلوط و ممزوج نمایند اگر
در دی اصفری رسب کرد دان کلمل دارا اشکنه دانسته و آن درد دارا اشکنه است و از این است
که باید کلمل را چند نوبت در عرق بشویند اما استعمال کلمل هم در ظاهر بود و هم در داخل
در داخل استعمال شود در سده کبد که اثر او مخصوص کبد است که بدین جهت منضج کبد بدین خواص
و هم مقوی لوزالمعده بود و هم در مرض اصطبان اطفال و در استسقاء الدم و در طحال
و مرض کرازا و دیدان معوی و معدی و در ورم عنبیه چشم و در صرع و فالج و خناق اطفال
و در ذات الجنب از ظاهر استعمال شود اول برای معطس و برای کدورت قرنیه و روغن او جهت
امراض جلدی چون پی سری بازیس و زرده زخم مفید است و کلمل بمقدار منقسمه که بدفعات
نوشند لثه را زخم نماید و این جهت مجهول است چنانچه اگر دو نخود او را بگیرند بتدریج خوردند ضرری
نکند مگر هبوط در مزاج باشد و چون یک نخود او را بیست منقسمه بدفعات در یک روز
بکشب خورند لثه زخم گردد و برای اطفال مسهل ملایمی است و کلمل ترکیب شود با جلب و عصاره
ریوند و ریوند چینی و خطل مقدار شربتش دو گندم الی شش گندم بود و بهتر است که شب را
کلمل خورده و صبح مسهل از روغن بید انجیر مثل فرمایند و بسیاری از حکماء در کوفت استعمال
می نمایند صفت نسخه بگیرند برای سده کبد کلمل پنج گندم جلب یکمثقال اگرچه در نسخه فرنگان

صفت کلمل

استعمال کلمل

در تعریف ادویه منضجه و محلله

روغن کلل

جلب پنج نخود است و درم مخلوط کرده بنوشند که مسهلی است نافع صفت روغن کلل در امراض جلدی
بگیرند کلل یک جزء و روغن هشت جزء درهم سحق و سلایه نیک نمایند و بموضع مغسول بمالند صفت
نسخه برای تحلیل ورم غشای عنبیه بگیرند کلل و انبهون طلائی از هر یک ده کندم عصاره شوکران
یک نخود با فنده فتیت کرده پاره حب نمایند یک حب صبح و یک حب شام خورد صفت نسخه دیگر
بجهت مرض اصابع الصبیان کندم قرانیطس نامند بگیرند کلل هشت کندم در تیال دو کندم با هم بسائیده
مخلوط کرده هشت قسمت نمایند روز چهار قسمت میل فرمایند روغن دیگر بگیرند کلل نیم درم
کوکرد یکدرم روغن چهار درم اجزا را مخلوط بهم نموده تا یکسان گردد و این روغن مستعمل است در
امراض جلدی و باید دانست که غذای اشخاصی که کلل میخورند باید کم نمک باشد و در غذا
نهایت امساک کنند بنوعی که همیشه گرسنه بوند و از میوه جات و ترشی اجتناب ورزند اما داروی

طرز ساختن دارو اشکنه

که بفرانسه سوب لیمو نامند طرز ساختن او این است که بگیرند جیوه دو جزء ترشی کوکرد سه جزء نمک
طعام یکجزء و نیم ابتدا آب جیوه در ترشی کوکرد رنجه و با آتش بجوشانند و پس از آن نمک طعام را
با او سحق و سلایه نموده و تصعید نمایند بنوعی که در کلل بیان شد و آن مصعد دارو اشکنه
است کیفیت طبیعی او حسب است سفید صلبه سمی در آب محلول و زود تر حل گردد چون در آب کمی بشاید
حل کرده باشند و در آب عنبر صاف و پاک زود فاسد گردد محلول او و با آب هلک زرد شود چنانچه
دیگر باشد و این برای امتحان اوست و بمقدار مفتسم در بعضی امزجه مفرح و منعش بود مانند افیون
و طعم او چون فلز مس است و افتاب رنگ او را تغییر دهد و از اثر او است که چون بسفیده تخم مرغ رسد
او را منجمد نموده و سمیت او را زایل نماید لهذا مصلح او سفیده تخم است علامات مسموم او ابتدا

علامات مسموم دارو اشکنه

خشکی و خارش در گلو و طعم مس در دهن و حس سوزش در معده و تهوع و قی که بقی الدم منجر گردد
و اسهال که باسهال الدم رسد ضعف و سستی بدن و بروز عرق سرد و حرارت زیادی در اعضا
چنانکه نبض در آن حال سریع و صغیر و عینین بر نشیند و اعضا مرتعش شده دست و پا سرد
گشته و هذیان گفتن آغاز نماید و کم کم ساکت شده بمیرد و تریاق این سم شرکا و سفیده تخم

استعمال دارو اشکنه

مرغ است که سفیده تخم را با آب مخلوط کرده بنوشانند و این دوا استعمال اوست هم در ظاهر و هم
در باطن استعمال شود اول در مرض گوفت که در درجه ثانی بود ثانی در نقرس ثانی که گره ها
در پا و ساق پدید آید و هم در بعضی امراض جلدی مزمن اما استعمال ظاهر او اول در امراض چشم

در تعریف ادویه منضجه و محلله

مانند بثورات ملتحمه قرنیه و هم در زمانی که جلدی در چشم بهم رسد و دیگر در تلولها و لحم زائد
گوفت که کندم خوانند و هم در لکهای سیاه که در صورت زنان پیدا شود دیگر عزعزه است در جراحات
گوفت که در گلو بود و هم آبزن او است در صاحبان گوفت و هم سنتن صفیه است با محلول او چون با صاحب
گوفت جماع کرده باشند و اشخاصی که دارو اشکنه خورند باید خود را از باد گرم بدارند خاصه چون موسم زمستان
بود و غذای ایشان کم نمک و خیلی امساک در غذا فرمایند و از میوه اجتناب تام کنند قدر شربت

نسخ دارو اشکنه

ابتداء در هفته یک کندم بود و در هفته دویم و سیم دو کندم استعمال نمایند صفت نسخه بگیرند گلاب
دوا اشکنه چهار ده فنجان قهوه خوری و یک کندم دارو اشکنه را حل کرده در او مخلوط نمایند و در یک
هفته فنجانی صبح و فنجانی شام خورند که هفت روز صرف شود و چون در این هفته این دوا در مزاج قبول
شود و تحلیل رود در هفته دیگر یک کندم و نیم بهمین رسم معمول دارند و در هفته سیم دو کندم بهمین
رسم دهند و چون خواهند حب دهند او را مخلوط با ربالوس یا صمغ عربی نموده حب سازند زیرا که در
اشیاء دیگر غیر از این روشی دارو اشکنه فاسد می شود چنانچه محلول او باید در گلاب و یا آب مقطر باشد
و الا ضایع ماند همه این انواع محلول دارو اشکنه خاصه در حبات الصور که جهة گوفت باشد و بنکوتر است
با مطبوخ عشبه دهند سوب لیمو خود عرق دوا اشکنه بیست مثقال آب دو صد مثقال سوب
لیمو را در عرق حل کرده آب را اضافه نموده روز دو مثقال از این بنوشانند و پس از ساعتی مطبوخ
عشبه دهند بگیرند دارو اشکنه یک کندم الی دو کندم در دو هفته بخورانند که خشک در دهان
ریخته با زبان در دهان بمکد و فرو برد که اثر در مزاج کرده جزء بدن خوب شود خاصه که بحت الصوت
همراه باشد صفت نسخه حب سوب لیمو بگیرند دارو اشکنه و نوشادر از هر یک دو کندم در کمی آب حل نموده
و ربالوس بقدر کفایت با آن آب خمیر نموده چهل و دو حب سازند روز دو حب یکی در صبح و یکی
در شام میل کنند و آنجا که گوفت و نقرس همراه بوند بدین نوع استعمال دارند بگیرند دارو اشکنه دو
کندم در چهار درم گلاب حل نموده و یکدرم و نیم تعفین سورنجان که در سورنجان گذشت اضافه
نموده در یک هفته صبح و شام بنوشند و چون در نقرس صحیح شد بدیا باشد ده قطره تعفین افیون

طریق استعمال دارو اشکنه در لکه صورت زنان

بدین نسخه اضافه فرمایند جهة لکه صورت زنان بگیرند دارو اشکنه ده کندم و نیم و در چهار
مثقال آب حل نموده و از آن با قلم مو در لکه بمالند در روز دو شب نوبت که پوست روی آن لکه
زایل گردد و لکه فانی شود و در قاعده بعد از پنج شش ماه عود می نماید و گاهی هم دفع می شود

در تعریف ازن دار اشکنه و تدبیر منفعت و محلل

ازن دار اشکنه

طریق ازن دار این بود که دو مثقال دار اشکنه را در یک من آب مخلوط نموده و نیم ساعت مریض در او
نشیند و این عمل را هر آنستکه معمول ندارند لیکن جهت امراض چشم و بثورات او بکیرند دار اشکنه
نیم کندم کلاب یا آب مقطر یکسیر دار اشکنه را در او محلول نموده روز دو و قطره بدو و زیت در چشم
ریزند لیکن برای کندیلان که بثورات کوفتی بود بکیرند دار اشکنه یک خروار آب یکسیر دار اشکنه را در
آب حل کرده لنه بآن آلوده نمایند بوضع مغلول نمند و بعضی اشخاص در امر جه است که چون محلول دار
اشکنه خورند پس از ساعتی احساس سوزشی در معده نموده و تهوع پیدا کنند و از این صورت باید در
آن محلول ده الی سی قطره نعنه این افیون مخلوط کنند که رفع این عارضه شود و فقیر خیلی از این مقدار که
یک کندم در هفته است بیشتر استعمال نموده و عارضه مذکور را مشاهده ننموده است ولی احتیاطا
باید ملتفت باشند و ابتداء یک کندم در هفته بیش استعمال ندارند چنانچه در مقدمه کتاب در
باب ملاحظات طبیب در مریض و مرض بیان کردید و اثر این دوا در کوفت چنان است که مرور جراحات
اعضا و به بهبودی آورده و صلابت بشان مبدل به نرمی کشند و التیام یابد و بسیار خوب است
که در تنها بجای آب مطبوخ عشبه یا چینی مبل فرمایند بطریقی که ذکر می شود و دیگر از ترکیبات

در تعریف چوه ترکیب شده باید

چوه بدر دو مرکور است یعنی زیبق ترکیب شده باید و این دوا بر دو قسم بود یکی برنگ زرد و دیگری
بلون قرمز و این اختلاف رنگ از مقدار زنجار یکی پدید میشود که چون بدر را در چوه بیشتر نمایند
از وزنی که در زرد اوست قرمز و سمی کردد اما پرتبه دو مرکور زرد تنکیست زرد رنگ و غیر محلول

در تعریف بدنا چوه که زرد است

در آب باسمیت کی در روشنائی او را تغیر رنگ داده فاسد کند و مستعمل است در مرض کوفت که در درجه
ثالث بود و وجع عظم در لیالی همراه باشد و هم کوفتی که با خنازیر همراه بوند قدر شربتش در روز یک
کندم است ابتداء و در هفته دویم دو کندم و در سیم هفته سه کندم بود و فقیر در روز ابتدا ایاب
خود نموده در مرض کوفت درجه سیم و در سیم روز وجع بکلی فانی شده است و بطریقی است که در روز
از دو کندم تجاوز ننماید صفت لنه برای مرض کوفت بکیرند بدر دو مرکور زرد هفت کندم بار
الیوس مزوج و مخلوط کرده چهار دو حبه نمایند یکحب صبح و یک حب شام بخورند و از ظاهر مستعمل
است روغن او در تفرحات کوفتی و خنازیری صفت او بکیرند بدر دو مرکور زرد یک جزء موم دو
جزء روغن خام شش جزء موم را در روغن کداخته بعد دوا را داخل در او نموده سحق و سائیده
بلیغ کنند تا یکسان شود و در تفرحات مذکوره بکار برند اما دو تو بدر دو مرکور قرمز و بنا

در تعریف بدنا چوه که قرمز است

شد

در تعریف ازن دار اشکنه و تدبیر منفعت و محلل

شد که چون بدر را در چوه زیاد در از چند روز زرد او می کشند بکار برند قرمز کردد چونکه کلمل
دار اشکنه است که در صفت ساختن انها بیان شد که اجزاء هر دو یکی است و چون چوه زیاد تو
باشد کلمل و چون کمتر بود دار اشکنه کردد کیفیت طبعی این دوا عبارتست از غوانی رنگ و در عرف
محلول باسمیت بسیار که بدین جهت استعمال او در داخل بسیار کم است و مستعمل است در کوفت مزمن قدر
شربتش تا ده یک کندم است ولی از ظاهر این دوا خیلی منفعت نماید در مرض اورام و رسالک و تدابیر
جذام و ازاله لحم زائد و در مرض سی کز که نوعی از داء الثعلب بود که موی سر و ریش بریزاند بواسطه
بثورات چند که در این موضع پیدا شود ولی استعمال او وجع و سوزش بی نهایت دارد و مریض باید
صبور باشد صفت روغن مذکور بکیرند بدر چوه قرمز یک جزء موم یک جزء روغن خام دوازده جزء
موم را در روغن حل نموده و دوای معین را در او ریخته بشابند تا یکسان کردد و بکار دارند و

در تعریف شنجرف

دیگر از ترکیبات چوه شنجرف بود که جسمی است معدنی مرکب از کوکرد چوه که غالبا چوه را از او
کیرند چنانچه ذکر شد و در شنجرف باعث تجفیف قروحات کوفتی است و هم غلیان از او تزیید داد
در مرض کوفت می کشند و چون این نوع استعمال بی ضرر است و در بعضی ضرر می نماید لهذا استعمال
آن جایز نیست و اکثر دوای کلی جراحان ایرانی و بیابانکرد ها و در اولیش ایران ایران همین غلیان
و همین تجربه است و در کتمان این دوا اصرار می دارند و خود را مشهور می کنند و بیچارکان این مردم را
در دفع این امراض قایم مقام حضرت عیسی دانند و بلکه این فقیر موسی را شاکرد او نشمارند و
اطلاع ندارند از ترکیبات زیبقیه که چکونه دفع مرض کوفت کند که بر نظاره کنان معجز نماید خلاصه
صحت در ذکر شنجرف بود مرهمی مفید از و مستعمل است که ذکر او انشاء الله در رسم الفاریا باید دیگر از

در تعریف چوه مرکب با کوکرد

ترکیبات چوه سولفور دو مرکور است که عبارتست از ترکیب چوه با کوکرد و چون این دوا سیاه رنگ
بود لهذا چوه کاکائی مندطر نما ساختن او ثابت که بکیرند چوه و کوکرد با المساوی و در هم چنان
بشابند که چوه مرئی نکردد از این عمل جسمی بوجود آید سیاه لون که چون بحرارت رسد چوه او فرار
کرده کوکرد بجا ماند و این دوا استعمال کردند در کوفت خاصه کوفت اطفال که بدان جهت عدد هائی
لنفاویه در ایشان متورم باشد قدر شربتش در هیچ کندم بود و در اطفال دو کندم در یکروز
است دیگر از ترکیبات زیبق مرکور اید رسیانیت است که هم پروسیک دو مرکور نامند یعنی زیبق

در تعریف زیبق مرکب با اسید پروسیک

مرکب با اسید پروسیک این اسید پروسیک سمی است قوی که از نیل فرنگی کیرند و چون با چوه

در تعریف ادویه منضجه و محلله

ترکیب کنند مثلی بوجود آید همین اسم که گفته شد و هم مستعمل است در کوفت قدر شربتش شانزده
یک کندم است و دیگر از ترکیبات جیوه سل امانیاک دو مرکور است یعنی جیوه ترکیب شده با آمونیاک در
و این دوا جسمی است سفید اکال که بدین جهت جیوه سفید نامند و استعمال او مخصوص در ظاهر است
در زرده زخم مزمن که مخصوص بیضه و کفل می باشد و سالها طول کشد و همیشه رطوبتی از او
مترشح گردد با سوزش و خارش که روغنی از و ترتیب داده که از مجربات است صفت او بگیرند زفت
چهار مثقال روغن چهار مثقال درهم گداخته و یک مثقال جیوه سفید را در او حل نمایند تا
خوب ممزوج گردد و بکار دارند در هر سه روز نوبتی باید بعضو مالید و ترکیبات دیگر از جیوه
است که در طبابت چندان مستعمل نیست و برای تجربه در علم و عمل دواسازی بکار رود و دوا پخته از برای
طبیب در کار است همین بود که ذکر یافت و دیگر صاحب نام از اطباء بزرگ و نکشان که مخصوص برای
معالجه کوفت است و تا حال خلقی کثیر را از این مرض نجات داده می گویند که تجربه زیاد که در هر دوا
نموده ام یافته ام که برای دفع مرض کوفت بهترین ادویه یدور دو مرکور دزد است و خیلی تجربه امتحان
نموده عجب دوای عالی است فی الحقیقه در کوفت اکسیر است اما ذهب که جنس دویم از ادویه محلله
است و بفارسی طلا و بفرانسه اُر گویند جسمی است معدنی و اول فلزی که در دنیا یافت گردید
طلا و دویم حدید بود و دوام این جسم از جمیع فلزات بیش است وزن مخصوص او سه عدد صحیح و
دهم است و هر گرهوا با این جسم اثری نتواند نمود چون فلزات دیگر که زنگ می خورد و جیوه را میل
زیادی بدو بود و از جمله اجسام بسیطه فرنگان محسوبش می نمایند زیرا که در عمل تجزیه شیء خارجی
در او نیافته اند و هر جسم که در تجزیه بی اجزاء خارجی بود بسیط خواهد بود و جسم بسیط را هرگز
مصنوعی نتوان درست نمود و افسوس باید بر بیچارگان ناقص العقول که در ایران گوفتار مشق اکسیر
بوند و شب و روز عمر گرانمایه و اوقات شریف را تلف کرده کوشش می نمایند که از اجزاء چند چون
کوکرد و روبیو و نوشادر و امثال آن طلا را سازند و حال آنکه بیچارگان هنوز ترکیبات دیگر
ندانند و اثر کوکرد را نفهمند و نوشادر را هم چنین جاهلیت نشناسند خلاصه مطاع کفر و دنیا
مشتری است نیست ما را چه افتاده اما طلا که مدار کار و قوام عالم منوط بوجود اوست در هیچ
شیء ما یوحل نگردد مگر در ترشی نمک و ترشی شوره که چون این دو شیء را مخلوط بهم نمایند قوه بهم
رسانند که طلا را حل کند و همین قوه است در تراب ایرانی و در قدیم چون طلا را پادشاهی گفتند

جیوه مرکب با نوشادر

در تعریف طلا و خواص آن

در تعریف ادویه منضجه و محلله

وی نامیدند این اجزاء مایع که طلا را حل می کند آب محلول پادشاه هم نامند و در کتب قدیم این اسم
قرار است و اثر طلا در بدن چون اثر زیبق است که همان اضرار و همان منافع چه در صحت و چه در مرض
از دنا شو گردد و در این باب تجربیات زیاد بعمل آمده و با فساد اشتغال شده و مثلی از او حاصل
کرده اند موسوم به سلاره دوسود یعنی نمک طلای مرکب با سود طرز ساختن او بگیرند ورق طلا آتش
جزء و در آب محلول پادشاه حل کرده و ده جزء نمک طعام با او اضافه نموده بخشکانند بواسطه حرارت
که جسمی بوجود آید بلون زرد مایل بقرمزی با قوه سمیت شدید که کند می از او بواسطه فی و استعمال
و تشنج و فلج و اغما مهلک و مصلح او چون دیگر سموم است که ذکر شد پس از فی کردن به ایکا سفیده
تخم است قدر شربت این دوا شانزده یک کندم است و استعمال او است در کوفت چون جیوه نوع دیگر
است که طلا را در آب محلول پادشاه حل کرده و سوب او را که جسمی است چون سرنجاف زرد رنگ در
محلول در آب و عرق خالص کنند و این دوا بمقدار خردش منضج و اثری هم در دوران دم دارد که بدن
جمله بعد از خوردن بنقص سریع و کمی تفریح او زود زیاد تر از قدر شربتش مورث فی و اسهال و خون
بند افتاد است و این نمک مستعمل است در کوفت چون جیوه قدر شربتش نیم شانزده یک کندم و تا هشت
یک کندم نیز پس از ملاحظه توان داد صفت تخم بگیرند محلول طلا یک کندم و با افتد دوا از دو
قسمت نموده ابتدا آه روز یک قسمت و پس از ملاحظه روز دیگر قسمت دهند برای مرض کوفت است
نوع دیگر محلول طلا بگیرند یک کندم و در هشت درم گلاب حل نموده روز یک درم از آن گلاب به
نوشند و این دوا را غالبا استعمال می نمایند در روز بان جهت مرض کوفت بدین نوع بگیرند
محلول طلا یک کندم یا افتد چهار قسمت نموده روز یک قسمت از دوا دو نوبت در تحت لسان
مالند و طلای خالص هرگز در طبابت استعمال نشود مگر برای پر کردن سوراخ دندان که خورده
که از درد می افتد و مثلی نمودن شفی که در حنک باشد و هم برای دندان مصنوعی که مفتول طلا
لازم دارد و همین نمک که محلول طلا نامیدیم در جوهر نشادر حل کرده از او طاشی درست می توان
نمود که خیلی مرصدای او از چاشنیهای متعارف زیادتر باشد زیرا که این چاشنیهای رسمی نقره
است که در جوهر نشادر حل نموده اند اما نمک که جنس سیم از ادویه محلله و منضجه است و لفظ بد
یونانی است و معنی آن بنفش است از جمله ادویه محلله و بالخاصه محلل جرم سپرز پستان و غدد
موجود میزاید که در تحت حلقوم واقعست و در یک هزار و دویست و سی و یک هجری در شهر پاریس

نمک محلول طلا

در تعریف بد

در تعریف کهربای مخلص منقحه و محلله

کهربای مخلص فرا آنست معلمین علم شیمی و طبیعی معرف باو پیدا نمودند و خواص و فایده او را شناخته
ماهیت آن ملحیت که حاصل می شود از احراق نباتات بحری که اوراق آنها بسیار عریض و طویل
و سطبر باشند و بدون آب نمو ندارند و غالبا در کنار دریا می رویند آن نبات را گرفته
خشک کرده می سوزانند و خاکستر او را توشی کو کرده تا قلیاب او را جذب نموده بدنها بماند
و چون تجربه نکرده و آن خاکستر را تصفیه نمایند بدی مرکب با قلیاب حاصل شود که بدی دو پو
تاسیوم نامند یعنی بدی با قلیاب در اسفنج نیز بدی موجود است و در فرا که استطاعت بخوردن این دوا
ندارند بدل او اسفنج است و هم در بعضی میاه معدنی نیز بدی یافت گردد و برای شناختن آب که بدی
داشته باشد این عمل را بدی نمود که قدری توشی کو کرده در آن آب ریخته و کمی نیز نشاسته پخته در او
مریزند چون آب بنفش گردد بدی در او باشد اما بدی خالص جسمیست دو قدر و رقه ملون بالوان مختلف
که استشمام او موجب تنگی نفس است و چون در آتش نهند دودی بنفش رنگ از او متصاعد
گردد و چون بدی بزبان بونانی بمعنی بنفش است لهذا این نام بدی نهادند و چون بوی او بتدریج
و مرور یکسی رسد بمرض سل مبتلا خواهد شد و بخار او را چون بر صفحه نقره مصقول داده و در
تاریکی بدارند عکس شیء که در روشنائی باشد چون در او افتد جذب نموده منطبع گردد و این
دوا از جمله اجزای معظم عکاسی است و قوه فراره در او است که باندک زمانی از شیشه منصاعد
شده بر وکد اما بدی در دو پوتاس که بدی ممزوج با قلیاب باشد جسمیست صلبه بلون سفید مسدس
بدون رایحه با طعم تند و عفن و مستعمل در خنازیر و کوفت در جبر تیم و در ورم مزمن پستان و بیضه
و صلابتی که بعد از زمل و اورام در عضوی مانده باشد و در تسکین کبد و در قیلة الماء بعد از
خروج آب از بیضه محلول او را در بیضه ریزند علامت کفایت این دوا در استخاص ظهور عطش و بروز باطش
در قلب و ازدیاد حرارت در اعضاء و تنگی نفس است و از خارج مستعمل است در روغن او و بدی خالص جزء
بسیار بزودی اثر کرده ضرر رساند چندان استعمال نمایند معرف بدی در پوتاس سوزنیه برنگ زرد
شکر سرب برنگ زرد نشاسته پخته برنگ بنفش و ابی و کسانیکه بدی خورند باید از نشاسته و
اشیائی که نشاسته زیاد دارد چون برنج و سیب زمینی و امثال اینها اجتناب نمایند با آنکه پیراستن
ساعت از خوردن بدی که بگذرد برنج خورند و اغذیه لحمی تناول نمایند مانند کباب عنبره و دیده شده کسانی
که بدی خالص خورده اند بول ایشان بنفش برنگ گشته قدر شربت بدی خالص نیم کندم الی کندمی در روز

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

در تعریف ادویه منحرفه محلله

بود و قدر شربت بدی در دو پوتاس بلون خود الی پنج نخود است موافق شدت و خفت مرض و بنیه و سن و
مریض طریقه استعمال او این است که بدی در دو پوتاس را در آب مقطر و یا گلاب حل نموده بنوشانند و حب او را
کمتر استعمال فرمایند زیرا که جاذب رطوبات از مواد است تریاق و مصلح این دوا نشاسته است و بدی را
مرکب می کنند با جیوه و آهن و ترکیب جیوه او دو نوع بود زرد و قرمز که در ترکیبات جیوه مفصلا بیان
شد و هم بدی مدر طمث قوی است و بجهة تنقیح دم طمثی مجرب ولی بجهة آنستکه در جلب طمث که همراه با مرض
خنازیر بود استعمال نمایند اما ترکیب بدی با آهن که بدی در دو پوتاس نامند بسیار سودمند است گرفت و
خنازیر و عظم و هم را طریقه شناختن او اینست که در جزء بدی خالص و یکجزء برادهن را در هم نموده و یکی
آب مقطر چندان بسایند که ممزوج و مخلوط گردد و چون حرارتی بدین دوا رسد بدی از و فرار کرده آهن
بجا ماند و روشنائی نیز او را فاسد نماید لهذا این دوا را در شیشه یا قوتی نموده کاغذ بسیاری در
او چسبانند و در هوای بارد نگاه دارند قدر شربتش تا سه گندم است صفت نسخه این دوا
بگیرند بدی در دو فرد و گندم در نه درم گلاب حل نموده و یکدرم جوهر دارچینی اضافه کرده سه مثلث
نمایند در یک روز بسه نوبت خورند و تفریغ این دوا بسیار سودمند است سوزنات مزمن را بدین
نوع بگیرند بدی در دو فرشش گندم در چهل درم آب مقطر حل نموده روز دو نوبت تفریغ فرمایند و
از جمله استعمال بدی روغن است که مستعمل است در صلابت که از زمل و اورام مانده باشند و هم در اورام
غدد ها که جهة خنازیر بود که بقدر نخودی در عضو معلول بمالند صفت روغن ابیکرند بدی در دو پوتاس
شش نخود بدی خالص یک نخود روغن چهار درم اجزا را در هم سحق سلایه نمایند که خوب ممزوج و مخلوط
گردد و روغنی حاصل شود بسیار خوش رنگ آنرا نگاه دارند دیگر است تعفین بدی که مستعمل است
در جراحات خنازیری و لحم زائدی که از خنازیر بود و هم در جراحات کوفتی که باید قلم موی نقاشی را
بدین تعفین آلوده نموده در جراحات مذکوره بمالند نسخه دیگر برای ورم بیضه و پستان که مزمن بود
بگیرند بدی در دو پوتاس نیم مثقال بدی خالص نیم کندم روغن خام چهار مثقال اجزا را در هم سائیده تا
ممزوج گردد و روغنی حاصل شود و بموضع معلوم بقدر نخودی در صبح و نخودی در شام بمالند اما
میاه معدنی که بدی در آنها یافته می گردد استحمام و نوشیدن آب مفید است برای صاحبان مرض
خنازیر و کوفت ولی مقدار آب را معین نتوان نمود باید بتجربه فرمود و استحمامی که مداومت بر بدی
کنند ابتداء بر انتها بیفزایند پس انتها معدوم گردد و علامت کفایت که بیان شد بظهور رسد

و در تعریف بدی در دو پوتاس

و در تعریف بدی مجرب برای صرع و سوزنات

و در تعریف آب معدنی که بدی داشته باشد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

در تعریف ادویه منضجه و محلله

اگر بار استعمال نمایند بول الدم عارض گردد خاصه اطفال را و در زنان نزف الدم رحمی بظهور رسد
و چون به یک درم و نیم احتیاج افتد و موجود نگردد باید دو درم برادهن دیگر درم بدر و بوتاس را
به هنگی درهم بسایند تا یکسان شود شصت حب نموده روزی شش حب میل نمایند اما قلیاب که چهارم ادویه
منضجه و محلله است و او را بارمن کیبانش در باب چهارم این کتاب که در بیان ادویه قلیابی است ذکر
خواهیم نمود اما انیسون و املاح معدنی که پنجم ادویه منضجه و محلله هستند انیسون مفصلا بیان
شد و از تفصیل او معین گردید که چهار فایده و کیفیت و اثر با او است یکی آنکه بمقدار تام مقوی و مسهل است
و دیگر بمقدار منقسم منفث است و هم باین مقدار مفرق است و دیگر جزء ادویه منضجه و محلله است و اما
او از مقوی و معوق و ترکیبات او با گوگرد به تفصیل بیان شد و بکنوع دیگر از او است که می نامند کلر و ورد
انیسون و با موربات دوا انیسون یعنی انیسون مرکب با ترشیحات طرز ترشاختن او اینست که انیسون را
در ترشیحات حل کرده و با آن خشکانیده هنگی بوجود آید بسیار اکال و عنبر مستعمل در داخل و این دوا
جذب نماید رطوبت هوا را و حل گردد و استعمال شود برای ازاله لحم زائد و ازاله سرطان و تلوطهای
روی و علل امثال آن اما املاح معدنی که منضج و محلل هستند اول از آنها نمک طعام و فواید
اقسام استعمال و محل بکار بردن او را به تفصیل بیان نمودیم و دیگر از آنها طرطر که انهم بیان شد و
هم نمک و نگی که از آب اخذ کنند که طرز استعمال او گفته شد ولی بگفتنم آب لحی در بعضی از چشمها
پیدا شود که خوردن او موروث اسهال است و بقدری از آن آب که مسهل واقع می شود چون تجزیه نمایند
چهار پنج نخود اجزاء ملحیه مسهله او بیش نخواهد بود و این بقدر اجزاء هر گز عجیب نیست دیگر است کلرور
دو بریم که ملحی است معدنی از جنس قلیاب و مناسبتی هم با ملح دارد و سمت زیادی با او است که بدین
جهت استعمال او کم است و از تجربه بدو معلوم گشته که حل او مشابهت زیادی با ید دارد زیرا که محالیل
های حنا زهر است و هم در ابتداء که استعمال شود مشهی و تعدد اشتها مانند ید ما مانند ید و هم کب
رطوبت از هوا کرده بنیان روغن شود و بدین جهت است که او را محلول در آب نگاه داشته استعمال می
نمایند و مستعمل است در حنا زهر اطفال فنجه بگیرند کلرور دو بریم یک درم آب هشت درم مخلوط
نموده نگاه دارند قدر شربتش در اطفال ابتداء در روز پنج قطره و کم کم تا پانزده قطره رسانند
مصلح او را نمک و نگی یافته اند که چون با نمک و نگی مرکب شود سمیت او زایل گردد اما گوگرد و افشا
او که از ششم ادویه منضجه و محلله هستند و این جسم مخصوص است بجبالی که افشان بوده چون کوه

در تعریف افشان و منضجه

دماوند طهران و در مرنکستان کوه دزدف که گوگرد زیاد انجا دارد و بفرنکستان اورند و نیز
گوگرد اصفر بسیار صاف پاک در کوه بزمان کرمان که متعلق بلوچستان است دیده شد و آن کوه
نیز افشان بوده و نبات از اجسام با التی در دنیا که کمی گوگرد در او نباشد چه از نبات و چه حیوان
و هم چنین تخم مرغ که در سفیده او گوگرد موجود است چنانکه با فاش اگر بخورند فاش سیاه شود و بعضی
از آنها بوند که گوگرد در ایشان محلول است و گوگرد افشان بود از احمر و ابیض و هر چه صاف تر است بهتر
خواهند بود و گوگرد احمر از جمیع اقسام صاف تر است و سه خاصیت در او است اول منضج و محلل است چنانچه
در حنا زهر در مرض مفاصل مزمن و نقرس مستعمل است و فایده کرده و هم مفرق است و هم از ادویه منفثه است
که در ادویه مذکوره مخرج بلغم اشاره رفت و امر مخصوص او است در مفاصل مستقیم لهذا این دوا مستعمل است
او کلا برای تفتیح دم بواسیر دویم در مرض اسم که صنف انفق عصبانی بود سیم در مرض حنا زهر چهارم مرهم
کسانی که چیوه زیاد خورده باشند جهت رفع مضرت چیوه زیرا که تریاق چیوه است قدر شربتش در روز سیم
درم است که حب نموده و یا با قند مخلوط کرده بنوشند و از خارج روغن او مستعمل است در جرب رطب و در
قسم روغن برای جرب ترتیب داده اند و همیشه در دواخانها موجود است قسم اول آن است که بگیرند
گوگرد سه جزء روغن شش جزء گوگرد را با روغن سحق و سلایه بلیغ نموده تا یکسان شود قسم دیگر بگیرند
گوگرد شش جزء حرنی مفید دو جزء شوره نیم جزء صابون شش جزء روغن مجهول جزء اجزا را هم مخلوط
نموده و سلایه کرده بکار برند و می توان قدری گل مفید یا کات کبود همراه این روغن نموده که اولی
باشد اما مبا گبریتی و انهم بدو نوع بود یکی معدنی و دیگری مصنوعی و معدنی او در اکثر از بلاد یافت
شود و فقیر مبا معدنی زیاد در ساحت کرمان در آن سامان دیده و گویا هیچ بلد مبا معدنی
بآن وفور نباشد و بنگو تراب گبریتی در اصفهان در اول تجهیا ایران و لایت بنظر فقیر رسید که در دو
طرف آب گوگردی نیز مبا حدیدی است و سلاطین قدیم سد بناهی و طاقی از سنگ و آجر بر آن آنها
ساخته اند اگر چه رو بانهدام نهاده و آب گوگردی آبی است که غالبا در دامنه جبال یافت شود و بنگ
تیره که بنظر سبز آید و چون از آن مکان بردارند صاف بود و کمی بود مد چون بوی تخم کندنا و
استحمام بدین آب منفعت نماید در مرض بواسیر و مفاصل و نقرس و حنا زهر و جرب رطب و یا و جرب
آنکه این آب رافع جرب است که در طال صحت چون بدین آب استحمام کنند بدن خارش گرفته جرب رطب
پیدا شود که عوام گویند که این علت از آب جرب انگیز است که قبل بدین آب رفته بود اما آب مصنوعی

در تعریف آب گوگردی

در تعریف اسقوبر منضج و محلله

کوکردی بدو نوع مرتب دهند یا با اهلیله یا با فلیاب اما آنکه با فلیاب بود بدین نوع است که
بگیرند کوکردی یک جزء فلیاب دو جزء تا هم مخلوط نموده در بوته کرده سر او را به بندند و با آتش هر هفته
و بدهند تا سرخ گردد پس از آن آن بوته را برداشته در صحرا هوی سرد از بر کرده تا اجزاء در آن صفحه
ریزند پس از سرد شدن برداشته در شیشه نموده در او را محکم به بندند که بوی او متاذی نسازد و
در هنگام احتیاج یک سیرانی دو سیر آب را مخلوط با آب نموده استحمام فرمایند و چون یک چهاریک نمک
در آن آب مخلوط کرده بوی معدنی گردد هم اقوی شود و استحمام بدین آب نافع است برای دفع رزه و حکه
اطفال عنی و خنازیر ایشان و هم نافع است در مرض بواسیر و نقرس و کسانی که جیوه زیاد خورده باشند
بجهت دفع مرض جیوه و هم بجهت مرض جرب و خارش صلبه و بعضی امراض جلدی اما نوعی که با اهلیله ترتیب
دهند بدین قسم بود که بگیرند کج هفت جزء زنگال یک جزء در ظرفی نموده با آتش نهند تا زنگال و کج بند
گردد پس بنهند تا سرد شود زیرا که کج مرکب است از هات و ترشی گرد و هوای اکثر و از برای استحمام
نیم سیرانی بگیر مخلوط با آب نموده استحمام فرمایند و هم کسی سرکه از جزء آب کهنه و دیگر است ترکیب کرده با
بدکه سولفوریدورنا مند و این مرکب بسیار نفع بخشد بعضی امراض جلدی و مرض جذام و حکه جلد را
و مخصوص است برای حکه که در فضای گوش عارض شده و گوش را متورم نماید بنوعی که بسیار بزرگ
گردد و نسا معه مفقود شود طریق ساختن او بگیرند یک چهار جزء کوکرد یک جزء مخلوط بهم نموده در نوعی
کرده حرارتی ملایم بدو رسانند تا جسمی خاکستری بوجود آید و آن است سولفوریدورنسخه برای
حکه گوش بگیرند یک کوکردی نیم درم روغن یک سیر درم سلاب نموده در و نیک بخورند در دفعای گوش
نمایند اما قسم چهارم از دوبه منضجه و محلله منضجات نباتی است و این ادویه هفت نوع اول عشبه که
بفرانسه سرپیری نامگویند دویم چوب چینی که بفرانسه اسمیلاک چین نامند سیم ریشه نبات موسوم
به بابا ادم چهارم پوست ریشه درخت نارزیون پنجم شاخهای یاس فرنگی ششم کوانانک هفتم
ماصفراس اما عشبه نباتی است که نیکویی او در نیکدنیا فراوان است و دوای معروف و مشهور است
و جوهری از او اخذ کرده اند موسوم به پرل بین که در امراض فایده او بر آب بهتر از عشبه است و در دول
فرنگستان غالبا در امراض این جوهر استعمال شود و عشبه مستعمل است در کوفت مزمن که جیوه منفعت نکرده
باشد و هم در نقرس و بعضی از امراض جلدی و برای تحلیل اورام مزمنه و اثر این دوا است بجلد ظاهر
که بدین جهت معروف مدر است و اشخاصی که منضجات نباتی میل می نمایند خاصه عشبه باید بنگ

انواع آب کوکردی مضوعی

تعریف منضجات نباتی

در تعریف عشبه

در تعریف اسقوبر منضج و محلله

در ادویه بهمابیه بیان شد خود را گرم نگاه دارند و عشبه را نیز نیم گرم میل فرمایند و بعضی فضول
برای خوردن این دوبه بهار است طریق خوردن عشبه آنست که او را بریز نموده و در آب مانند چای
دم کرده بنوشند و به تنهائی چون او را در آب بجوشانند و نموده معطر به از و زایل شده بیفایده ماند طریق
استعمال او با چوب چینی بگیرند عشبه شش مثقال و چوب چینی شش مثقال هر دو را ریز ریز کرده در
وقت شب یک چهاریک آب جوشیده در او بخیسانند تا صبح به نهند صبح سه چهاریک آب علاوه او نموده و طبخ
دهند تا نصف نماید آنگاه از آتش گرفته مرتبه ساعت فنجانی نیم گرم یا سرد خورده و راه روند و شربتی از
او ترتیب داده اند که خیلی با منفعت است و لی مردمان ضعیف البنیه تحلیل نخواهند برد و این شربت برای
اشخاص با بنیه است صفت او بگیرند عشبه یک چهاریک و سه چهاریک آب جوش بالای او ریخته در
او را بسته بجوشانند تا نصف گردد آنگاه صاف نموده و با یک چهاریک قند بقوام آورده و یا نزدیک
نموده روزی یک مرتبه خورند نوع دیگر بگیرند عشبه پنج بر آب جوش شش چهاریک در او ریخته پس از یک
و چهار ساعت او را بجوشانند تا نصف گردد آنگاه صاف نموده ریشه بگیر برگ نارزیون یک سیر
ماصفراس یک سیر کوانانک یک سیر و اگر یافت شود ریشه نبات بابا ادم دو سیر مخلوط کرده ربع ساعت به
جوشانند بعد صاف نموده با قند کمی بقوام آورده ده روز صرف نمایند اما چوب چینی پنج نبات معروف
و مشهور در هر اقلیم و در کتب دوبه ایرانی در فواید و منافع او جمعی وافر در اغراق نموده اند و در
رسالهای متعدد مطول سرا پا کذب نوشته اند و قوت این دوا در صمغ او است که در ایران از او می
تراشند و اخراج می کنند و چوب چینی مستعمل است در مرض کوفت و خنازیر و اورام مزمنه و امثال آن
و غالبا با عشبه ترکیب نموده و هم خالص استعمال می کنند طریق تخم بگیرند چوب چینی و عشبه از هر یک پنج
مثقال ریز ریز کرده در یک چهاریک آب جوشانیده و صمغ دو چهاریک و یک سیر آب علاوه نموده با آتش ملایم
دهند که نصف شود و بطریق مذکور بنوشند اما ریشه نبات موسوم به بابا ادم و این نبات را اوراق
بسیار عریض و ضخیم بود و در باغها و بساتین زیاد بروید و ریشه او را نموده منضجه و محلله است و مستعمل
است در امراض مزاجی که ذکر شد بخصوص برای فقراء که قوه خرید چوب چینی و عشبه ندارند و با قوت
ترکیب چون مرکب با عشبه و امثال او نمایند قدر شریفش نزد والی نسبه بود اما مارزیون و این نبات
را در ریشه او قوه اکاله بود که چون با جلد بدن ملاقات نماید مورث حرقت و سوزش او گردد و در
بجای مشمع در اربع در جلد مستعمل است و در باطن بشربت او استعمال شود شربت او از برگ

شربت عشبه

در تعریف چوب چینی

در تعریف ریشه نبات بابا ادم

در تعریف مارزیون

در تعریف ادویه منضجه و محلله

مثقال است صفت لخته بگیرند برگ مازریون سه مثقال ریشه بابا ادم با عشبه سه مثقال در
دو چار یک آب طبخ نموده تا نصف گردد و در یک روز مثل فرما بنند اما یاس فرنگی نباتی است معروف
که اکثر در باغها جهت تماشای گل او بکار برند و شاخه بیخش او مستعمل است که او را قوه معرقه است
بدین جهت در اوجاع مفاصل زیاد بکار برند لخته معرق بجهت مفاصل بگیرند چوب شاخه یاس بیخش
فرنگی دو مثقال و در سه سیر آب نموده و صاف کرده اینمون فی نیم کندم و فند دو مثقال اضافه کرده
در یکروز بدفعات بنوشند طریق دیگر بگیرند شاخه یاس بیخش فرنگی دو مثقال و بطوری که بیان
شد دم نموده سی قطره شراب سورنجان اضافه نموده و اگر بخواهند کمی فند هم مخلوط نمایند و بکار برند

در تعریف کوراناک

اما کوراناک چوب شجری است از جنس درخت کاج مخصوص به بنگله نباتات و این درخت را صمغ فراوانی بود
که قوت از چوب بواسطه صمغ اوست و معرق و منضج است و استعمال اوست در مرض گوفت و نقرس و اکثر
صمغ او را بکار دارند لخته برای مرض نقرس بگیرند صمغ کوراناک سه مثقال کوکرد شش مثقال کوکرد
مرکب با اینمون یک مثقال و نیم و کوکرد اینمون را چون با المساوی درم سلایه نمایند جسم شبا
بوجود آید که او را کوکرد مرکب با اینمون گویند اجزا را درم سائیده تا خوب ممزوج گردد آنگاه تا در
خطا ماحها سازند که هر یک سه گندم بود و روزی شش الی هشت حب بدفعات در یک روز مثل
نمایند دم از صمغ مذکور تعفینی ترتیب داده اند که در نقرس سودمند است صفت او بگیرند صمغ کوراناک

تعفین کوراناک

یک جزء عرق دو اتشد دو جزء صمغ را در عرق ریخته تا حل گردد آنگاه صاف نموده بکار برند صفت
لخته از برای مرض نقرس بگیرند تعفین کوراناک دو مثقال شراب سورنجان سه مثقال تعفین افیون
یک مثقال نمک قلیاب یعنی قلیاب مصفی دو مثقال اجزا را بهم مخلوط نموده در روزی سی قطره در سه
وقت بنوشند و بجهت رفع مرض گوفت بدین نوع استعمال نمایند بگیرند چوب کوراناک سه مثقال عشبه
چهار مثقال عشبه چهار مثقال اصل السوس سه مثقال اجزا را وقت شب در سه چهار یک آب جوش مرتبه
هنگام صبح با آتش طبخ دهند تا نصف بماند آنگاه صاف کرده در یکروز بدفعات بنوشند و باید این
دوا را نیز نیم گرم بنوشند و بکار داشت اما صاف صفراس اهم چوب شجری است مخصوص به بنگله نباتات و خیلی
گران بها و بی قوت تر از منضجات نباتی که ذکر شد و بدین جهت استعمال او کم است قدر شربت و طریق
استعمالش چون عشبه باشد

باب سی و سیم

در تعریف ادویه قلیابی که از این کتاب در ادویه قلیابی و قلیاب است بدانکه ادویه قلیابی ادویه است مانند خود قلیاب
دو پوطاس گویند

در تعریف ادویه قلیابی و منضجه و محلله

که چون با مرشی حامض ترکیب کنند نمکی بوجود آید و با مرد هنی چون مرکب کنند صابون شود و
چون با سنگ صماق گداخته ترکیب شود شیشه حاصل آید و کل این ادویه ثابت و برقرار باشند مگر
جوهر بوشادر که قوه فراره در اوست که از شیشه و مطروق خود فرار کرده جزء هوا شود و این ادویه مستعمل
است در مرض نقرس و رمل و سنگ مثانه و هم در زمانی که ترشی در معده غالب شده غذا ترش گردد
زیرا که رطوبت حامض طبیعی معده که مخصوص هضم غذاست چون از قاعده طبیعی کمتر شود باعث سوء
الهضم و تحلیل نرفتن غذا گردد و چون زیادتر از قاعده طبیعی شود غذا ترش گردد و باعث مرض نقرس
شود که تفصیل این رطوبت در کتاب تشریح از تالیفات دکتر پولاک نمساوی معلم فسیولوجی و در تفصیل
مرض نقرس در کتاب امراض که فقیر نوشته مسطور است و همین رطوبت حامض طبیعی در بول است و چون در
بول زیاد گردد موجب رمل و حصات در مثانه خواهد بود و چون ادویه قلیابی و قلیاب جاذب هر قسم
ترشی بوند لهذا در مرض نقرس و ترشی معده و حصات مثانه و کلیه از ادویه مخصوصه بوند و در
امراض بسیار سودمند که با آن ترشی ترکیب شده نمکی بوجود آید که غالبا مسهل باشد و یا اسهال دفع
گردد و دیگر مستعمل است در سده کبد و ادویه قلیابی که در طب مستعمل است یا خود قلیاب بیج بوند
لهذا این باب را مشتمل بر پنج فصل نمودیم فصل اول در قلیاب فصل دوم در نطرون و
خواص آن فصل سیم در املاح و منافع آن فصل چهارم در نباشیر و افسانتین فصل پنجم
در بیان جوهر بوشادر اما فصل اول از باب دویم در قلیاب و ترکیبات اینکه قلیاب
موجود است در خاکستر جمیع اشجار و نباتات و نیز یافت گردد در اشیائی که کیاهیت در شور زار
روید و قلیاب خالص را اسمیت نیست و مرکب است از کربن که هوائی است و نمک قلیاب چون سرکه در
قلیاب ریزند بجوشد و آن هوای موسوم به کربن از او خارج گردد و او را می نامند دیوپتاس
یعنی سرکه مرکب با قلیاب که هم در این کتاب باسم سرکه قلیاب نوشته می شود بر سم فرنگان و یکی از
ترکیبات این دوا ترکیب قلیاب با املاح است که خیسی بوجود آورند قلم قلم سفید رنگ موسوم به پتاس
کسطیک یعنی قلیاب اکال و این دوا که قلیاب اکال نامند بواسطه قوه اکاله او مستعمل است جهت ازاله

در تعریف قلیاب اکال

لحم زائد و انفخار خنازیر زیرا که تجربه شده که چون خنازیر را با نیتر بکشایند التیام او طول کشد بر
خلاف آنکه با قلیاب اکال منفجر نمایند و هم برای انفخار دماميل خنازیری و روی و هم مستعمل است
محلول او در زرده زخم مزمن و بعضی بثورات که ورم مزمن غده های چربی است در صورت و بعضی

در استعمال اوبه قلیابی

صفت استعمال او بگیرند قلیاب اکال یکدرم آب ده درم قلیاب را در آن آب حل نموده و با قلم مو در زرده تخم
مالند و بهتر آنست که با انگشت در زرده تخم مالند بعدی که کف کند و بهمین نوع در شوارات صورت دهی
مالند و خمیر اکالی بسیار قوی یکی از حکما که در شهر وبه نابود مخترع شده که هنوز باسم آن ولایت ثابت و موسوم
نامند یعنی خمیر وبه نا و صفت او این است که شش جزء اهلیله پنج جزء قلیاب را با عرق دوائی خمیر نموده استعمال
می نمایند و قلیاب را جهت استعمال در امراض باید تصفیه نمود که اجزای خارجی او برود و حبی بوجود
آید بسیار مفید که او نیست مگر قلیاب خالص مصفی و این قلیاب مستعمل است در ازدیاد ترشی معده و نفرس
و تفتیت رمل و حصات و هم برای اشخاصی که در بول ایشان زمان صحت رسوب دیده شود یا آنکه ریگ
کوچکی از مثانه خارج گردد که علامت رمل مثانه بود و هم در استسقائی که علامت رمل مثانه بود و جهت کبد
و طحال نافع باشد و هم در تقطیر البول و سلسل البول و هم برای سدی زنان آبستن و سواران مفید
و مجرب است و هم تریاق ترشی نمک و ترشی گوگرد است در صورت که بتاثیر موجود نباشد صفت نسخه
برای سدی بگیرند سرکه قلیاب سه مثقال و سرکه قلیاب آنستکه ذکر نمودیم که چون قلیاب مصفی را
در بالای او سرکه بسیار ترش بقدری ریزند تا هوای کربن او خارج گردد و از جوش بیفتد او را
سرکه قلیاب گویند و بهمین نوع بجای سرکه ابلیموی بسیار ترش توان ریخت شربت توت سیاه و یا شربت
زرشک سه مثقال مخلوط بهم نموده بنوشند که دفع تی کردن نماید صفت نسخه برای ترشی معده طحل
بگیرند قلیاب مصفی یکدرم و درهمت درم چای دارچین یا سلیمه حل نموده روز سه قاشق در سه وقت
بطفل دهند و دیگر از ترکیبات قلیاب آنستکه با ترشی گوگرد ترکیب نمایند و آن یک قسم از نمک
مسهل است که در مسهلات مبرد ذکر کردیم و خواص قلیابی با او نیست ولی بنوره و طرفوه قلیابی
کمی دارند نسخه از برای حصات مثانه و نقرس بگیرند شیره بادام مصنوعی سه سیر قلیاب مصفی یک
مثقال شربت نارنج چهار مثقال اجزا را بهم مخلوط نموده در یکروز بدفعات بنوشند صفت نسخه مفید
در تقطیر البول و ترشی گوگرد معده بگیرند قلیاب مصفی یکمثقال و بقدری آب لیموی ترش در او
ریزند که هوای او خارج شده و از جوش بیفتد آن وقت بقدری آب در او داخل نمایند که مقدار
سه سیر آید پس سه مثقال شربت توت سیاه یا زرشک یا امثال او داخل نموده در یکروز بدفعات
بنوشند و یکنوع از ترکیب قلیاب با اهلیله است که بسیار منفعت نماید در سوء الهضم و حصات و ترشی
ترشی معده و نقرس و سنگ مثانه صفت او آنستکه بگیرند قلیاب مصفی دو جزء نیم در آب حل نموده

در تعریف پاتاسه و وبه نا

در تعریف قلیابی

وسه جزء اهلیله مکلس یا آن محلول علاوه نموده و با آب بجوشانند تا زمانی که پرده نازکی در
روی آب پدید شود آنگاه بردارند صاف صاف نمایند و این آب مصفی با یک ده کیله او مقابل
چهار ده کیله آب باشد و در این آب نیز هوای کربن بود زیرا که این هوا بواسطه میلی که با اهلیله دارد
در جزو اهلیله مانده قدر شربتش ده قطره الی بیست قطره در روز بود و استحمام بآبی که قلیاب در او حل
کرده باشند بسیار مفید است در اورام مزمنه و خارش و عرق النساء و دوم مفاصل طریق استعمال
او این است که هشت مثقال قلیاب مصفی را در آب حل نموده و از آن آب بدن را بشویند و به بدن بمالند
تا ربع ساعت که بدن و مزگردد فصل و سیم از باب دویم در نطرون و کیفیت و خواص آن
بدانکه نطرون یکی از ادویه قلیابی است که یافت شود در خاکستر بعضی از نباتات مانند قلیا
و هم در بعضی از زمینهای نمناک چون نمک طعام پدید شود و هم در بعضی آبهای معدنی ترش
که چون او را بجوشانند تلخ گردد که تفصیل او در مباحث معدنی خواهد آمد انشاء الله تعالی و نظر بر
زیاد استعمال در ضایع شود چون شیشه گری و بلورسازی که جزء اعظم شیشه است چون قلیاب
کیفیت او در بدن مفتت حصات بود لهذا استعمال شود اول در حصات و رمل کلیه و مثانه و هم در
ترشی معده و این جسم اثرش در بدن بهتر از قلیاب بود و هم قلیاب در آمدن زیاد مداومت
نتوان کرد بر خلاف نطرون که یک ارتعبین اگر مداومت نمایند قبول مزاج افتد و همیشه تا
ممکن باشد برای استعمال نطرون را بر قلیاب باید مقدم داشت قدر شربتش نیم مثقال و چون
در مزاج سنگینی نکند و تحلیل رود تا یکمثقال توان داد و بسیار نافعست فقراء صاحب حصات
کلیه و مثانه را که تا شش ماه صبح شام هر نوبت مخصوص نطرون خورند صفت نسخه جهت ترشی معده بگیرند
نطرون نیم مثقال کوبیده در ظرفی نموده دو مثقال ابلیموی بسیار ترش بالای او ریخته در حین
جوش بخورند که این دوا بدل دوای جوش است و دوای جوش نیست مگر نطرون که هوای کربن او را
از خارج زیاد کرده اند طرز ساختن دوای جوش بگیرند شیشه که دو دهن داشته باشد و شیشه
دیگری که یکدهان بود در شیشه دو دهان سنگ سیاه را با گل سفید کوبیده بریزند و در شیشه
یکدهن نطرون را محلول کرده بگذارند پس از آن بیاورند لوله شیشه و یکسر شیشه لوله را که محلول
نطرون است نهند و سر دیگر او را بسوراخ یکی از آن شیشه دو دهنه گذارند و از سوراخ دهنه
دیگر آن شیشه که با آب است سرکه در روی سنگ سیاه و گل سفید بریزند تا هوای کربن که در سنگ و

طرز ساختن دوای جوش

در تعریف ادویه قلیابی

وکل مفید است منضاعد شده و در شیشه که محلول نطرون است رفته و نطرون او را بجذب جذب نماید
و دوای جوش کرده و این دوای جوش از نطرون خالص بهتر تحلیل رود و نوع دیگر هم دوای
جوش بود که از طرطر سازند و هم از قلیاب توان ساخت و دوای جوش مستعمل است در ترشی معده
و رمل مثانه و سده کبد و سدی کند قدر شربتش پنج نخود است که در آب حل نموده و پنج نخود جوهر
لیمو در ظرف دیگر حل نموده و این دو محلول را مخلوط بهم نموده در حین جوش بخورند نوع دیگر برای ترشی
معده بگیرند نطرون دریوند و زنجبیل از هر یک دو مثقال قند شش مثقال اجزا را سائیده مخلوط و ممزوج
بهم نموده در مدت یکماه روزی یک قاشق صبح و یک قاشق شام خورند و فرصی از نطرون ترتیب دهند
با جوهر نعنع بسیار خوش طعم که برای تحلیل غذا و معده موافق و گوارا است صفت او بگیرند نطرون
دو مثقال قند و صمغ عربی بقدری که فرص توان نمود اجزا را سائیده و چند قطره جوهر نعناع بلد
اضافه نموده فرصها سازند و بکار برند و از جنس نطرون است شوره که مرکب است از ترشی شوره و نطرون
و این دوا را اثری است که چون در آب ریزند آب را سرد کند و کم اثر است در دوران دم که از خودی
او حرارت غیر طبیعی از بدن زایل شده و سرعت نبض کم گردد و هم او را فوه مدره است که ادرار زیاد آورد
و قدر شربتش نیم مثقال الی یک مثقال است و مستعمل است در باطن و ظاهر در باطن استعمال شود در
هیجان دم بد دماغ و هم در زکام و نزله که هیجان بسوی دماغ بود و حرارت زیاد در اعضا که از خودی
او بول زیاد دفع شده و سرعت نبض کم گردد و هم در سوزش موجع فایده کلی دارد و از ظاهر استعمال
شود طلایه او که بسیار نافع است در اورام حاد و صداع که جهت میل دم بد دماغ بود صفت نسخه در درد
عشای قلب که نبض سریع و قلب طپش نماید بگیرند در تبخال ده کندم در سه سیر آب دم نموده و صاف
کرده نیم مثقال شوره و چهار مثقال شربت خشخاش علاوه نموده در یک روز بخورند و جهت نزله و زکام که
بول زیاد آورد و نبض را بطی گرداند بگیرند شیره بادام سه سیر شوره یک مثقال شربت خشخاش
چهار مثقال مخلوط نموده در یک روز بنوشند صفت نسخه برای سوزش موجع بگیرند شیره بادام
مصنوعی سه سیر شوره نیم مثقال عصاره بذر انیج هشت کندم درم مخلوط نموده هر روز ساعت یکنیم
و نهار خوری بنوشند اما صفت طلایه او بگیرند شوره هشت مثقال نوشادر چهار مثقال آب سرد
من سر کیپنج بهر مخلوط کرده در سمالی بلا آب تر کرده طلا نمایند فصل سیم از باب دویم
در اهلک که بفرانسه شوتا مند جسمی است معدنی مرکب از اهلک و کربن که چون او را تکلیس نمایند از

در تعریف شوره

در بیان تعریف اهلک

در تعریف ادویه قلیابی

شدت حرارت کربن او خارج شود و اهلک خالص ماند و هم ماده اصلیه اجزاء ارضیه عظام اهلک است
چنانچه اگر در عظام انسانی این ماده از قدر طبیعی که شود بعضی از استخوانهای مخفی مانند چون
فقار ظهر و رجل که بدن کوژ پشت گردند و هیچ پیدا کنند و صدف و مرداریند و پوست سرطان
و پوست تخم مرغ و عین السرطان و کل مفید هیچ مفید نیست مگر اهلک و اهلک مستعمل در طب اهلک و کل
که استعمال ظاهر او برای ادویه کالیه است و در باطن بجز آب اهلک نوع دیگر او استعمال نیست و هم روغنی از
او ترتیب داده اند که در سوختگی اعضا مفید و مجرب است اما آب اهلک آن است که سه چهار مثقال اهلک
کرمته و آب در روی او ریخته بر هم زنند و چون اهلک ته نشین گردید آب صاف که بالای او است بردی
کرمته بکار برند زیرا که اگر قدری بماند دوباره از هوا جذب کربن کرده مانند پرده نازک در روی
آب اهلک پیدا گردد و از این است که آب اهلک را باید بزودی درست کرده بکار برد و هم گر روز تازه
او را درست کنند قدر شربت این آب ابتداء دو سه روز چون خوب تحلیل برد تا پنج سیر توان داد و بهتر
است که با شیر بز یا گوسفند همراه نمایند با المساوی و این آب نافع است بجهت ترشی معده و سوء هضم
و نفرس و نزله مثانه و نفخ بطن و بهتر است که در فصل بهار و تابستان شیر بز صرف کنند اما روغن
آب اهلک بگیرند آب اهلک یک جزء روغن زیتون یا کنجد شش جزء مخلوط بهم کرده تا یکسان گردد یک
بد و آلوده نموده در عضو اندازند و چون جراحت سوختگی موجع باشد کمی افیون همراه نمایند نوع
دیگر بگیرند آب اهلک و روغن زیتون و شیر با المساوی مخلوط نموده بجوشانند تا آب برود و روغن
و شیر بماند آنگاه بکار برند و حیوانات چون گاو و گوسفند که بواسطه شپش در علفهای تازه که
زیاد خورند و شکم ایشان منتفخ شده بنوعی که قریب بهلاکت رسند آب اهلک را دفع و نافع آن نفع بود
و آشامیدن آب اهلک غالبا مورث یبوست مزاج است اما صدف و مرداریند و پوست تخم مرغ و عین
السرطان و کل مفید و امثال او مستعمل است در ترشی معده اطفال و چون تشنج بواسطه ترشی معده
همراه بود بهتر رفع تشنج کند خاصه چون ترکیب نمایند اینها را دو به را با سیبوت و پنبه روی و سنبل
الطیب قدر شربت ایشان تا یک مثقال و در صفت نسخه جهت اطفالی که اجزاء ارضیه عظام انها کم شده
و لینت پیدا کرده و مایل بفهیج هستند بگیرند پوست صدف چهار درم برادهن و افسنتین از هر یک
نیم درم قند سه درم اجزا را در هم سائیده مخلوط کرده هر روز سه مرتبه هر مرتبه یک قاشق بخورند
نوع دیگر بگیرند عین السرطان شش نخود برداده شاخ گوزن و دیشه سنبل الطیب از هر یک سه درم اجزا را

در تعریف دوای قلیایی

مخلوط بهم نموده روزی دو قاشق بنوشند و این نسخه جهت ترشی معده بنیز نافع است نسخه دیگر بگیرند
عنزا لرطبان شش نخود و در هشت درم آب زاج یا نه حل کرده بنفس بنوشند و ترنجبین از هر یک چهار
درم اضافه نموده هر دو ساعت یک قاشق کوچک بطفل بنوشند و این دوا مفید است در بر شان و
قرابنطس اطفال اما کل سفید و اوکالپتوس دوا نموده که هیچ دوا سد نشده و دیگر از ترکیبات کلر و
دوشی باشد یعنی اهک مرکب با هوای کلر و این دوا را از داخل استعمال نکنند و از خارج مستعمل
اول جهت ازاله بعضی لکهای جلدی که او را در آب حل نموده و لکه را بدو شویند دوم جهت تغییر
هوای عفن که چون او را در طرفی نهاده در آن منزل نمند کلر از و متصاعد شده رفع هوای عفن
نماید سیم جهت شستن دست و انگشت طبیب و جراح که بر ماده سمی رسیده باشد چون ماده سرطان
و امثال او که فوراً بدین آب بشویند دوم عزعزه و استنشاق بدهند و رفع نتن حلق و بینی را بدین نماید
نوع که بگیرند کلر و در دو شو یک درم در یک چهار یک آب حل کرده و بدو مضمضه یا عزعزه فرمایند

در تعریف تباشیر

فصل چهارم

از باب دوم در بیان تباشیر و اقسام آن بدانکه تباشیر که بفرانسه هیتری گویند اقسام بود یکی را
هندی نامند و او حبیبات که قریب بکرهای بی تولید شده یافت گردد که بی را سوزانیده تباشیر
او را اخذ کنند و استعمال در هند و ستان است قسم دوم را از صدف اخذ نمایند که از انگلیس صدف
حاصل شود سیم قسم معدنی است و قسم چهارم به الهای معدنی بود که فرنگان از آب گیرند و او را
تباشیر فرنگی نامند و مناسب این جسم با بدن زیاد است زیرا که یکی از اجزای او ضمه عظام تباشیر
و تباشیر مرکب است از کربن و تباشیر که چون ترشی در او ریزند جنابهای بدا مده و هوای کربن از
او خارج شود و چون با ترشی گرد مرکب شود جسمی بوجود آید تلخ و شور با قوه مسهله که در مسهلات
مبرد ملحی ذکر شد و چون با آب لیمو حل نمایند نمکی بوجود آید که قوه مسهله دارد و او را استرات
دو پتاسی نامند قدر شربت او نیز چون سایر مسهلات ملحی مبرد است و تباشیر در جمیع حموضات
حل شود و در آتش مکلس گردد و خیلی مناسب است در اطفال اما خواص او و لاتر بان ترشی گرد
است که در ایران جوهر و عرق گرد نامند دوم در سیم القاء ترپاشیت جزئی دارد دوم سدی
می نماید و در از دیاد ترشی معده اطفال که چون شیر خورند منجمد و بسته می گردد و هم در امهات
انها دوای عالی است قدر شربت این دوا یک مثقال است و در اطفال موافق سن و مرض ایشان

در تعریف دوای قلیایی

باید دوا دوا این دوا را مرکب می نمایند با افسنتین و خطمی یا مادجون ترشی معده همراه بواسیر بود یا مرزنجوش
و کوکرد ترکیب نمایند و برای اطفال بهتر است با رکلات قرص نموده بدهند تا بخورند و برصاحبان
نوبه با کنه کنه ترکیب شود صفت نسخه در از دیاد ترشی معده بگیرند تباشیر هندی یک مثقال بیوکد
چینی دو مثقال زاج یا نه چهار مثقال ریشه ایرسا دو مثقال اجزا را کوبیده بیخته ممزوج فرمایند
برای طفل یک قاشق در پیالهٔ چائی از نعناع یا بابونه ریخته بخورانند و در بزرگان تا نیم مثقال
دهند فصل پنجم از باب دوم در بیان جوهر نوشادر بدانکه این جوهر اخذ شود از نوشادر

در تعریف جوهر نوشادر

که ماهیت او در منفتات کلست و نوشادر مرکب است از جوهر نوشادر و نوشادر نوع دیگر بگیرند
اهک تازه چهار سیر نمک نوشادر پنج سیر آب مقطر سه چهار یک مخلوط نموده با حرارت ملایم تقطیر نمایند
و برای حصول او باید نوشادر و اهک را با المساوی در قرع ریخته و در قابله آب نمایند و در زیر
قرع آتش ملایم کنند که هوائی از نشادر و اهک خارج شده در قابله مخلوط با آب شود و آن جوهر نوشادر
است کیفیت طبیعی او رطوبتی است بی رنگ که با قوه سمیت است و با مرترشی منک شود و با مردمنی صابون
گردد مانند قلیاب و بوی او خیلی شبیه ببوی بول است باشدی و حدت و چون کاغذ قرمز در او
نهند کبود شود و کاغذ زرد را سبز کند و قوه فراره دارد که بزودی از مضروف خود متصاعد شده
جزء هوا گردد اما خواص او اولا منعش و محرک است ثانی مفرق است و ثالث منفث بود دوم در ملدوغ
هوام چون عقرب و مار و زنبور بسیار فایده بخشد لهذا مستعمل است اولا در نزله مزمنه که حمی و
التهابی نباشد ثانی در امراض تشنجی چون سناه سرفه و امثال آن و چون از ادویه منعشه و محرکه
است بعضی از حکماء در محرقه شدند که علامات عصبانی مانند هذیان و اغما و اختلاج اوطار
دست بظهور می رسد استعمال نمایند دوم در حالت احتضار مریض دوای محرکیست چنانکه مشک
راست دوم در تشنج اطفال دوای عالی است و بوئیدن او را نافع صداع خماری و عنبر اوست و هم
استشمام او را نافع غش و بیحالی بود که از مستی یا عنبران باشد و اما ازاله او نیز را نافع بیهوشی نماید که
نیم مثقال او را در آب یا چه ریخته اما له کنند و از ظاهر مستعمل است در فلج و سستی اعضا که در فنی
از او ترتیب داده بمالند و از برای ملدوغ هوام چون گزیده شده از عقرب و مار و زنبور باید
در همان ساعت بجای لدغ او چند قطره جوهر نوشادر در ریزند و هم چند قطره ممزوج با آب نموده
بملدوغ بخورانند و هم ببویانند و در مسموم نباتی بخیه باشد پس از قی نمودن بدهند در قی

در تعریف مرهم ایه دلداک

که ضعف قوای اعضا باشد قدر شربت او در یکروز سی بیست الی قطره است که داخل ممزوج در یکی از
مایعات ملعب موده بنوشانند صفت نسخه برای ملدوع هوام بگیرند جوهر اماتیاک نیم درم مطبوخ
خطمی سه سیر جوهر را در مطبوخ ممزوج موده هر ساعت یک فاشق بزرگ بنوشانند و چند قطره به
واسطه چوب نازک بجای لدغ بمالند که بعضو فرو رود و مرهمی از و ترتیب داده اند موسوم بمرهم ایه
دلداک بنام حکیمی که مخترع شد صفت او بگیرند صابون یک سیر کافور یک مثقال و نیم در یک چهار
یک عرق ذوابه حل موده بواسطه آتش تا خوب ممزوج گردد آنگاه از آتش برداشته بدهند که قدری
حرارت او برطرف شود پس بدو اضافه نمایند عطر حاشا و عطر اسطوخودوس از هر یک نیم مثقال
مثقال هم جوهر نوشادر و او را در ظرفی کرده نگاه دارند و این دوا بسیار مفید است در او را
مفاصل مزمن که در سه روز سه نوبت بعضو معلول تمریخ فرمایند و در مفاصل حاد مضر می نماید
و قرص دیگر از و ترتیب داده اند که قایم مقام مرهم ایه دلداک است و صفت او اینست که بگیرند
کافور نیم مثقال و با چهار درم روغن بادام صلایه کنند تا خوب ممزوج گردد آنگاه دو درم جوهر
نشادر و یکدرم نعنعین انبون در او ممزوج موده بکار برند مانند مرهم ایه دلداک که ذکر شد و
هم تمریخ از این دوا نیکوست در او را مزمن مفاصل عام در هر مفصل که باشد چون زانو و کف و
مرفق و انگشتها و امثال آن نسخه بجهت نزله مزمن ریه بگیرند جوهر نوشادر نیم مثقال آب سه سیر شربت
خشخاش سه مثقال اجزا را مخلوط بهم موده در یک روز بنوشند و بجهت نزله ریه اطفال که پس از
جدری عارض شود بدین نوع استعمال فرمایند بگیرند عرق ذوابه شش سیر شش سیر جوهر نوشادر
یک سیر و نیم روغن زیتون سه مثقال اجزا را مخلوط بهم موده و بیست قطره او را داخل مطبوخ خطمی
موده بطفل دیگر روز خورانند و دیگر از ترکیبات نوشادر که نبات اماتیاک بود یعنی نوشادر
مرکب و بود با هوای کردن طرز ساختن او بگیرند نمک نوشادر که نوشادر خالص بود یک جزو گل سفید
یک جزو و ربع و در آتش نهاده تصعید نمایند و این مصعد که نبات اماتیاک بود و این نمک در آب
زیاد یافت گردد و غالبا برای دفع بیهوشی استعمال فرمایند و هم در او سرخابی که سیب و دم مزمن
مفاصل باشد و در مطبقه و محرقه شدید که اغماء زیاد بود قوی محرکیت قدر شربتش در روز
بیک درم بود و در اطفال از ده الی بیست کندم است در یکروز صفت نسخه بگیرند که نبات اماتیاک
یکدرم در سه سیر لعاب خطمی حل موده و با در سه سیر چای بنل الطیب هر دو ساعت یک فنجان قهوه

در تعریف مرهم ایه دلداک

در تعریف نبات اماتیاک

در تعریف جوهر شاخ کوزن

خوری بنوشانند و غالبا این دوا را بجهة تخریب قوای بدنی نزدیک باحتضار مریض دهند و هم در
تشنج اطفال مفید بود و اس بجهة دفع بیهوشی این شامه نافع و از موده است بگیرند که نبات اماتیاک سه
مثقال عطر کاسرخ سه قطره جوهر نعناع دوازده قطره اجزا را در شیشه کوچکی مخلوط بهم نمایند و سر
او را ببندند هنگام احتیاج بواسطه آن شیشه بیوبانند بدل این دوا است چون املک و نوشادر را مساوی
در کوچکی موده و یکی قطره در او ریخته در او را بسته در هنگام بیهوشی بیوبانند و دروغنی از شاخ کوزن
کشند که برای نسج و سیاه سرفه و مطبقه و محرقه و سستی در مریض صاحب تا نفرا یا بهتر از این دوائی
نبود صفت او اینست که بگیرند براده شاخ کوزن را و در قرعی کرده بدون آب و تقطیر نمایند که روغنی از
او حاصل شود آن روغن را گرفته با دو وزن آن گل سفید مکرر تقطیر کنند و طریقی حاصل آید که آن را
روغن یا جوهر شاخ کوزن نامند قدر شربتش سی الی چهل قطره است صفت نسخه بگیرند جوهر یا روغن
شاخ کوزن بیست قطره کافور با مشک پنج کندم لعاب بهدانه هشت درم آب یا گلاب سه درم مخلوط
بهم موده هر ساعتی فاشقی بنوشند و این نسخه در سیاه سرفه و امراض مذکوره بکار رود و دیگر است
جوهر شاخ کوزن با روغن کهربا صفت نسخه بگیرند روغن کهربا هشت درم و در چهل و هشت درم گلاب
مخلوط موده و بقدری که نبات اماتیاک در او ریزند که دیگر حباب بهم نرساند زیرا که از پاشیدن
کرنبات اماتیاک در روغن کهربا و گلاب جوش کی موده حبابها پدید شود چون از حباب بیفتد او را
گرفته نگاه دارند و این دوا نیز منفعت نماید در تشنج و سیاه سرفه اطفال قدر شربتش سی الی چهل
قطره است و دیگر است جوهر نوشادر با انیسون صفت او اینست بگیرند روغن انیسون سه درم و در
چهار سیر عرق داخل موده پس از آن بیست و چهار درم جوهر نوشادر اضافه موده بکار دارند و او
دوا نافع است در تشنج و سیاه سرفه و نفخ شکم اطفال قدر شربتش ده قطره الی سی قطره در روز بود
صفت نسخه بگیرند شربت خشخاش سه درم جوهر نوشادر با انیسون بیک درم عصاره بذر الفجل
مخلوط و ممزوج موده روز سه فاشق کوچک در سه وقت بکار دارند و باید طبیب فراموش نه
نماید بر اینکه نوشادر و املاح و ترکیبات او در او را مضاده و حیات ضرر خواهد و هر که استعمال
نماید داشت

باب سیم

در بیان ادویه ملینه و ملطفه

است بدانکه
ادویه ملینه را مرکبان ادویه دانند که بر خلاف ادویه قابضه عضو را لینت دهند و بباطن
او رد و خشونت او را زایل سازد چنانکه استعمال روغن بادام در خشونت جلد که همین اثر از او

در تعریف جوهر شاخ کوزن

در بیان جوهر نشادر با انیسون

در تعریف ادویه ملینه

او محسوس است فلهذا این ادویه مستعمل است اولا در مسموم پس از قی کردن و دفع نمودن سم از معده
زیرا که در این علت بکار بردن ادویه مذکوره معده را مغازا نرم کرده و اصلاح نماید چونانکه چند
جا در این کتاب برای مسموم اشاره باستعمال صمغ عربی و روغن بادام رفت دویم در ورم معده و امعاء
که پس از زایل شدن علل استعمال ملینی چون روغن بادام و کوچک و امثال آن بغایت سودمند است
سیم در افساد استعمال و زجر جماع در امراض ناشی از تخلات و اورام و قروحات او خاصه در زنانی
که سرفه خشک و نفس کم بود پنجم در مرض سل و ورم کلیه و مثانه و مجرای بول و هم این ادویه مستعمل است
در ظاهر بدن جهت تلیین و بساطت عضو و از این قبیل ضمادات بود که بیان کرده ایم ولی این نکته را باید
فراموش نمود که در جائی که به هیچ وجه ادویه بجهت ضماد یافت نگردد طلا یا از آب کرم بدل ضمادات
بود و این ادویه هر چند صفت بودند اول آب نمکین و بجوز آب کرم و از این که مفصلا خواص و اقسام
او را بیان نمودیم دوم صفت از این ادویه حموضات هستند چون صمغ عربی که از او شیره بادام مصنوعی
ترتیب می دهند بجهت خشونت سینه و عنبر و هم صمغ بدو کتیرا و امثال او سیم از این ادویه ملیات بودند
چون لعاب خطمی و بذرالبنج و از همین جنس است مالح شیر و انجیر خشک که در شیر طبخ نمایند و ضماد
انجیر و شیر بجهت اورام دهان نیکو است چهارم از ادویه ملینه ادویه چند هستند که تغذیه بدن
نیز نفع دهند امراض مذکوره را چون مطبوخ ثعلب و نشاسته و ارد برنج و آب پاچه و سفیده تخم مرغ
و شیر و شکر و آرارود که این دو دوا بتفصیل بیان شد و هم ریشه نباتی موسوم به سلذبات که
بعربی دواله و بفارسی اشنه گویند اگرچه در ماهیت آن اختلاف است که در کتب ادویه ایرانی نوشته اند
که دواله چیزی است شبیه بریسمان باریک بهم پیچیده که در درختان صنوبر و بلوط بر شاخهای آنها
پیچیده ولی در ریشه ایست که در فرنگستان از دواهای غالی است بجهت اغذیه نافعین و مسلولین است
که بقدر هشت درم اولا اولا باید در آب کرم شست که تلخی او برود آنگاه با پنج سیر آب بپزند که خفوف
شده و یکی سیر لیسم ماهی و شیر بلبنی و عرق دارچین بدو اضافه نموده میل فرمایند و هم از این جنس است
نبات موسوم به ولیش که مخصوص است در شمال فرنگستان و بیشتر در اطراف درختان سبز شود و
از دواهای مخصوص مسلولین است و هم گوشت مار و خرچنگ در شوربا جات مسلولین در فرنگستان
رسم است صفت دیگر از ادویه ملینه دهانی است چون دهن بادام و دهن بزرک و کنجد و زیتون و
خشخاش و کرد و کوچک و روغن مغز نهنگ و روغن تخم نباتات مخدره و نبات مخدره را روغن

در تعریف ادویه ملینه

بی بهت بود در بعضی مانند روغن بنه انجیر و بعضی را روغن بی بهت دارد چون بذرالبنج و شامه
که نبات از و ترتیب می دهند و تا توره و امثال آن اما روغن بادام مستعمل است در امراض دیه که سرفه
زیاد و خشن است و هم در حرقه بول و بهتر است بدین نوع استعمال کنند یکپارچه روغن بادام شیرین دو
مثقال صمغ دو مثقال ابتدا صمغ عربی را سائیده و کم کم روغن بادام را باو بسائند تا خوب ممزوج
مخلوط گردد بعد بقدر دو فنجان چائی آب کم کم داخل کرده بسائند تا همگی یکسان گردد و این نوع را
شیره بادام مصنوعی گویند و اگر ادویه را با این شیره بادام ممزوج و مخلوط توان نمود ولی منفرد استعمال
این دوا جهت دفع دسرفه است و هم جهت دفع هیوت اطفال و از ظاهر روغن بادام را بکار دارند برای
دفع خشونت جلد مرکبا با موم یا خالصا منفردا و هم ممزوج از و در شکم جهت دفع قولنج اما روغن بزرک
و او نیز جهت حرقت بول نافع است و این روغن چون بماند مدتی خشک گردد مانند لاک و روغن
زیتون و امثال او را غالبا در مراهم ملینه استعمال نمایند و در روغنکشان روغن زیتون را با کاهو
سرخ کرده و خردل داخل کرده خوش قوارمی دهند و این خورش را سالادنامند و از خورشهای
مشهور روغنکشان است اما روغن مغز نهنگ که بفرانسه اسپرمست نامند روغنی است که اخذ می کنند
از دماغ یعنی مغز سر ماهی بسیار بزرگی که آن ماهی از عظم جثه که دارد نهنگ نامند و این دهن روغنی
است بسیار سفید صاف و پاک و با سایر ادهان تفاوت او در پاکی او است و در تلک اعضا با این روغن
دفع هزال که نتیجه مرض سل است می نمایند و غالب ادویه که با روغن باید مخلوط نمود فرنگان با این
روغن مخلوط می کنند و دیگر ادویه ملینه حلوا است چون عسل و نبات و اصل السوس و مند روسی و
شربت و هم از جنس ادویه ملینه است شاه تره که منضج کبدی است و همین نوع است کاسنی که جهت صبا
سده کبد بسیار منفعت بخشد که در فصل بهار هر روز بمقدار دو سه اب شاهتره را کوبیده کرمند
میل نمایند و همین نوع اب کاسنی استعمال شود و ترکیب با یکدیگر در سده کبد و طحال و در امراض
بطن سودمند

باب چهارم

در مبردات بدانکه ادویه

مبرده آن را نامند که از اثر او در بدن حرارت کشده و بدن خنک گردد و حرکت دوران دم بطی گردد
و عطش زایل شده بعضی از تشنجات مانند عرق و بول کم گردد و فساد دم باصلاح آید و این ادویه
بدین صفت نیستند مگر حامضات و ترشی جنسی را نامند که بطعم ترش باشد و با قلیات چون ترکیب
گردد ملحی بوجود آید و کاغذ بنفش را فرمز نماید و هرچه بطعم ترش باشد فرنگان ترشی گویند و از

در تعریف ادویه مبرده

چه بعمل آمده باشد باسم آن شیء خوانند مثال ترشی کوکرد که در ایران عرق و جوهر کوکرد گویند و حال
آنکه شیء است ترش که از کوکرد حاصل شده و در حقیقت ترشی کوکرد است و همین نوع است ترشی شوره و
ترشی نمک که جوهر شوره و جوهر نمک گویند و ادویه مبرده استعمال شود در امراضی که دم فساد پیدا کرده چون
محرقه و طاعون و حمی خلطی و امثال آن و تبهای که از اجسام معدنی حاصل می‌شود کیفیت ایشان آن است
که بسیار سایش و جاذب آب باشند چنانچه اگر آب داخل او شود بجوشد و گرم گردد و این عمل در ترشی کوکرد محسوس
است و چون بسفیده تخم ریزند منجمد شود و این در ترشی شوره معین است و هم مسکن عطش و مسدد عرق‌اند و
نبض را بطی کنند و چون حکه در جلد باشد زایل کنند و دم را غلیظ نمایند و غالباً بول را آتش کنند و
مداومت افراط در ایشان مورث فساد دم است و استعمال آنها اولاً برای اکالات چونانکه در سالک
جوهر شوره نمایند دویم جهت رفع ارخاء بدن سیم بواسطه اصلاح قلیایی که در مزاج زیاد شده باشد
چون ترشی معده و یا آنکه از خارج صرف شده باشد و سمیتش بروز کرده باشد چهارم جهت تعلیل حصات
کلیه و رمل مثانه در صورتیکه مادهٔ آنها اهلک و قلیاب باشد و این امتحان خارجی لازم دارد پنجم
جهت ازدیاد عرق و دفع خارش بدن و چون که جمیع حامضات بر سه قسم‌اند لهذا ابواب مشتمل
بر سه فصل نمودیم فصل اول از باب چهارم در حامضات معدنی فصل دویم در حموضات
نباتی فصل سیم در حامضات که از بعضی اشیاء گیرند چون هیزم و فسفر و طرطیر اما فصل اول
از باب چهارم در حامضات معدنی اول از آنها ترشی کوکرد است و این ترشی غالباً مصنوعی است و
خالص او یافت شود در کوههای کافرستان بوده چون کوه دماوند که چون نزدیک بآن معدن
شود لباس سوخته فرو ریزد و هیر در صفحات لارستان فارس که از کوه میرات عبارت است کوهی دید
که معدن کوکرد بود و از سقف مغاره آن کوه ترشی کوکرد مقطر می‌شد که در بیت و چهار ساعت به
قدر هفت سیر و نیم ترشی کوکرد از آن جا اخذ کردم برنگ قابل نبرخی و مصنوعی آن بر دو قسم بود
یکی آنکه از زاج سبز حاصل شود و طریق آن است که بگیرند زاج سبز را که مرکب است از آهن و ترشی
کوکرد و او را بپزند در جائی که مانند زیاد داشته باشد تا هوا او را تجزیه نماید بدین علامت
که روز بروز سبزی او مبدل بسفیدی گردد و از هم بشکند و این عمل در مدت کثیر است پس از آنی که
زاجها همه بشکفد و سبزی در او نماند قطعات را در کوزه‌های نمایند و در شیشه گل گرفته هم ممکن است
و دهان آن کوزه را در کوزه دیگر که خالی باشد نهاده و کوزه خالی باید پشت زبر بود که کوزه زاج بدان

مشرف باشد آنگاه در کوزه زاج آتش نمایند که بواسطه حرارت ترشی کوکرد از آهن جدا شده در
کوزه خالی آید و آهن او بجا ماند طریق دویم آن است که در اطاق سربی می‌گیرند و آن فصلی دارد
که در علم شیمیا مفصلاً مسطور است ولی همین قدر است که اطاق سربی درست می‌نمایند که مسقف و
جدار و زمین او همگی از سرب است و در زمین آن اطاق آب کنند و در بیرون آن بخاری از آهن نهند که لوله
دود کش در اطاق باشد و در آن بخاری کوکرد ریخته مشتعل سازند تا دود آن در اطاق رفته ترشی
کوکرد عرق شده در اطاق میان آن آب ریزد آن وقت آب را جمع کرده تطهیر نموده ترشی کوکرد خالص را
اخذ می‌کنند و غالباً از یکجزء کوکرد نیم جزء ترشی حاصل شود و در ایران بواسطه قندیل شیشه که در زیر او
کوکرد سوزند اخذ می‌نمایند و این عمل مداولی است اما کیفیت ترشی کوکرد آنست سیال برنگ آب سفید
گاهی سیاه بود بواسطه شیء خارجی که در او داخل شود محترق گردد و با قوه اکالیه بطعم بسیار ترش و
با قلیاب نمک گردد و میل زیادی به جذب آب دارد که چون خواهند ترشی کوکرد را با آب مزوج کنند
باید ترشی را در آب ریخت که اگر آب زاید و داخل نمایند از شدت میلی که بدو دارد گرم شده و بجوشد
بنوعی که محتمل است در چشم و صورت بپاشد و بسوزاند و سبب سوختن اشیاء و اعضا از او بدین جهت
است که جاذب رطوبت بود و چون کاغذ بنفش در او نهند قرمز گردد لهذا در صنایع زیاد مستعمل
است چون صنعت قالی‌بافی که بعضی رنگهای بنفش باید قرمز شود و امثال او و این ترشی از آب سنگین
تر است چنانکه با آب که داخل می‌نمایند ته آب نشیند علامات و عوارضات در کسی که این ترشی
را بمقدار زیاد خورده باشد سوختگی زبان و حلقوم و مری اگر بمعده رسیده باشد معده را مشوب
نموده بهلاکت رساند و غالباً از حلقوم نگذرد و این نوع باعث تقرح حلقوم شده و حنجره و مری هم
رسیده و میبرد تریاق این ترشی تبا شیر است و بعد نطرون و دوای جوش و چون اینها حاضر نباشد
آب صابون بواسطه قلیایی که دارد است اما مقدار طبیعی او چون صرف کرد دلشها را زیاد نموده
و حرارت اعضا را کم کرده عطش و عرق را زایل سازد و در اکثری بول زیاد دفع کند و چون مرضعه
از این شیر خورد طفل قولنج گیرد و افراط در او باعث بی‌اشتهائی و فساد دم خواهد بود اما
استعمال این دوا اولاً این ترشی مستعمل است در نزف الدم در عضوی که بود چون معده و امعاء و
رعاف و بواسیر و رحم و امثال آن ولی در صورتیکه مزمن نگردد و دیگر در جنات و امراضی که دم
فاسد شده چون مطبقه و محرقه و طاعون و بیات اللیل که جلد خارش زیاد کند و سوء الهضم

در تعریف ترشی کوکرد

که بواسطه ازدیاد قلیاب در مزاج بود چون ترش شدن غذا در معده و ترشی کوکرد خالص بدن و
آب در بدن مستعمل نیست بواسطه قوه اکالیه مگر مخلوط با آب قدر آب در آوازاین قرار است که در
نه خود نظرون محلول در آب چون یکمثقال ترشی کوکرد با آب ریزند از جوش افتاده و جذاب آب
شود و اگر نه خود نظرون از یکمثقال ترشی کوکرد بیشتر خواهند تا از جوش بیفتد آب ترشی زیاد و
اگر از یکمثقال کمتر خواهند بوا لبش کم است و دیگر اندازه آب اندازه دوا خانه است و آن ترشی که در
دوا خانه برای خانه استعمال است آن بود که صد کیله ترشی کوکرد موافق صد و یازده کیله آب است و از
نوع ترشی در بدن مستعمل است قدر شربت او نیم مثقال الی یک مثقال در روز و بود صفت نسخه از برای
نزف الدم رحمی بگیرند آب یا کلاب شش سیر ترشی کوکرد نیم مثقال شربت زرشک چهار مثقال غلوط
بهم موده در یک روز بنوشند و هم این نسخه را در مرض محرقه و مطبقه و اسکربوت که بود بورا نامند و سایر
امراض که ذکر شد توان استعمال نمود نوع دیگر ترشی کوکرد ممزوج با عرقیات و این را ترشی ماء الکوبد
بنا بر آن حکیم که مخترع شد و این ترکیب از این قرار است که یکجزء ترشی کوکرد بی آب و سه جزء عرق دوا نسترن
مخلوط بهم موده بکار برند صفت نسخه بگیرند ترشی حکیم ماء الکوبد نیم مثقال شربت بارنج چهار مثقال درهم
مخلوط موده بیکروز بدفعات بنوشند و این مخصوص در نزف الدم رحمی است و چون خواهند ترشی به
دندان نرسد که کند کند در با قلم بلور یا نی بنوشند صفت نسخه برای سد عرق مسلولین بگیرند ترشی
کوکرد سه درم نعنع افیون یکدرم شربت بنفشه بیست درم چهار درم اجزا را درهم مخلوط موده روزی دو
نوبت هر نوبتی یک قاشق میل فرمایند و ترکیبی از این ترشی برای سد دم جراحات جنگ حکیمی بدی
نام مخترع شد موسوم باب تردی که بسیار مفید است زیرا که در هنگام جنگ در دم بسا که صد نفر
مجروح نزد جراح آید و ابتدا جراح را باید که سد دم نمود و فرصت آنکه بعلاج بدی خون را سد نماید
ندارد لهذا این ترکیب بسیار بکار و مفید است صفت او بگیرند سرکه ترش نیم من عرق دوا نسترن یک جهار
یک ترشی کوکرد بی آب دو سیر عسل نیم سیر اجزا را بهم مخلوط موده پنبه بدو آلوده موده بجراحت نهاده
ببندند و برای کالات ترشی کوکرد مستعمل است چون ترشی شوره موجود نبود زیرا که در این
مقام بدل ترشی شوره است **فصل دوم** از خصوصات معدنی ترشی شوره است که بفرانسه آسید
نیتریک نامند و این ترشی مصنوعی است و معدنی یافت نگردد و او را اخذ نمایند از شوره زیرا که
چنانچه در تعریف ذکر شد شوره مرکب است از نطرون و ترشی شوره لهذا شوره را در قرع موده و در

در تعریف ترشی شوره و اخذ آن

در تعریف ترشی

روی او ترشی کوکرد ریزند و زیر او آتش نمایند تا نطرون شوره با ترشی کوکرد ترکیب شده و ترشی
شوره بطور بخار از قرع بواسطه لوله انبیق بقابله آید و نطرون با ترشی کوکرد در قرع بماند اما
کیفیت او طبیعی او حیوانی است سیال اکال و از جمیع حموضات معدنی قوی تر بر نباتات مایل بزردی و
بخار متصاعد از او بیرنگ و در رنگ بود و چون بجلد بدن رسد اگر بمقدار کم بود جلد زرد رنگ گردد
و چون زیاد بود جلد سوزانده مجروح نماید و از امر مخصوص او است که چون چند قطره از او را در سفیده
تخم ریزند او را منجمد سازد مانند آنکه پخته باشند و بدین جهت در امراض کلیه که بول چون سفیده تخم
غلیظ و سفید است مستعمل و بکار است و استعمال او در امراض هم در باطن و هم در ظاهر است و در ظاهر
استعمال شود او لا برای قرحه سالک که با لوله شیشه یا قلم مو در او مانند بعدی که سطح قرحه سفید گردد
هم در تلوثهای جلدی زکیل و هم در کندیلم که تخم زاید از کوفت است و دیگر برای رفع جراحات
دحکه که در عضو سرمازده پدید شود ولی در اینجا ممزوج با دهان نمایند و در باطن استعمال شود
اولا در کوفت بسیار مزمن که وجع استخوان همراه بود و هم در مرض کلیه قدر شربتش در یک روز تا
بیست قطره بود صفت نسخه برای کوفت مزمن بگیرند ترشی شوره نیم مثقال مطبوخ خطمی که لعاب او
باشد سه سیر قند بقدر خوش طعمی و اجزا را مخلوط موده در یک روز یا دو روز بنوشند و می توان
بدین نسخه بیست قطره نعنع افیون اضافه نمود در صورتیکه وجع استخوان شدید بود نسخه دیگر برای
طلا به در جراحات کوفتی بگیرند ترشی شوره یکدرم نعنع افیون یکدرم کلاب چهل و هشت درم و بکار
برند نوع دیگر جهت جراحات کوفت بگیرند ترشی شوره چهل قطره کلفند و شربت توت سیاه از هر یک
هشت درم مخلوط بهم موده در جراحات کوفت که اکال است مانند آنکه غالبا در دهان و حلق پیدا
گردد بمالند تا منع نمایند از زیاد شدن جراحات نسخه دیگر برای عضو سرمازده بگیرند ترشی شوره
نیم مثقال بلسان مکی یک مثقال عرق دوا نسترن دوازده مثقال نعنع افیون دو مثقال مخلوط
بهم موده روزی دو دفعه بورم یا جراحت عضو سرمازده بمالند صفت نسخه برای مرض کلیه بگیرند
ترشی شوره بیست قطره لعاب خطمی سه سیر قند بقدر ضرورت مخلوط بهم موده در یک روز بدفعات
بنوشند و برای رفع خارش عضو سرمازده کلاب و ترشی شوره را با المساوی مخلوط موده با قلم
مو در او مالند و چون دو جزء ترشی غلیظ و یک جزء ترشی شوره را بهم ممزوج کنند قوتی پیدا نماید
که طلا در او حل گردد و همین است آب محلول پادشاه که در تعریف طلا ذکر شد **فصل سیم** از

در تعریف ادویهٔ مبرّی

حامضات مفید ترشی نمک است که بفرانسه سیتریون یا نیمات یا اسید کلریک نامند طرز ساختن او چون
ترشی شوره بود که می گیرند نمک طعام چهار جزء ترشی کو کرد چهار جزء آب دو جزء اجزا را در قرع کرده به
واسطه ترشی نمک بطور بخار از قرع متصاعد شده در قابله مقطر گردد و این ترشی نیز با قوه اکاله و عفونت
و مانند ترشی شوره همیشه از و بخار متصاعد گردد و هم مستعمل است در مرض سوء الهضم و محرقه و مطبقه
و قدر شربت او در یک روز تا نیم درم توان داد مخلوط با لعابیات صفت نسخه جهت سوء الهضم و محرقه و از زیاد
ترشی مفید و سایر امراض که ترشی نمک و ترشی کو کرد مستعمل بود بگیرند مطبوخ خطمی چهل و هشت درم
ترشی نمک نیم درم شربت زرشک شانزده درم مخلوط نموده در یک روز بدل نعنا نوشند جهت بزقات و قلاع
و تقرح دهان که از خوردن ادویه مسهله حاصل شده باشد بگیرند ترشی نمک یک درم کلفه هشت درم
با هم مخلوط نموده با قلم مو در دهان بمالند و هم مالیدن او در نفخ کوفت درهم موضع بود فایده بخشد
خاصه در خشک نسخه جهت عضو سرما زده بگیرند ترشی نمک نیم درم بلسان مکی دو درم عرق دو آتشه
شانزده درم حسن لیه محلول یا تعفین او دو درم مخلوط هم کرده پنبه را بدو آلوده نموده در موضع
معلول آن را خنک روی او را ببندند نسخه دیگر جهت درم لوزتین بگیرند ترشی نمک نیم مثقال عسل
مصفی سه مثقال مخلوط هم نموده و با قلم مو در لوزتین بمالند

فصل دوم

از باب چهارم در حموضات نباتی اول کیفیت انها از است که سدی نمایند و دیگر انکه بعضی رفع
نعفن هوا کنند و هم جهت جهات خلطی سودمند باشند چون مرض اسکربوت و امثال او و این ترشیها
از این قرار گویند سرکه آب غوره آب لیمو آب نارنج آب زرشک آب انار و رب سیاه توت و رب آلو و آلو
امثال ایشان اما سرکه چنانچه در مقدمه کتاب ذکر نمودیم افراط در او مورث هزال بدن و فساد
مزاج گردد و بسا که از کثرت افراط مرض سل حادث نماید و استعمال او مخصوص مرضی بود چنانچه
رسم است جهت تحلیل غذا کی یا اغذیه مبل نمایند و بعضی ادویه چون سرکه عنصل و سورنجان و سکنجبین
ایشان بواسطه سرکه ساخته شود و مخصوص است برای رفع عفونت هوای منزل و مکانها که امن را
با تش سرخ کرده سرکه در او ریزند که ان بخار متصاعد از امن رفع نعفن را از هوای ان محل می نماید
و هم بو عید ان او در صداع جائی که جوهر سرکه نباشد بسیار مفید است و جوهر سرکه اخذ شود از
زنجار زنانکه از سرکه بود و آب غوره نیز بواسطه ملح طرطر که در او محلول است قوه مسهله دارد ولی
دوای مخصوص نیست زیرا که خود طرطر از و بهتر است و آب لیمو و آب نارنج یک جنس بوند و بجای

یک دیگر

در تعریف ادویهٔ مبرّی

یک دیگر داخل مشروبات توان استعمال نمود و آب لیمو کاهی سدی نمایند و مخصوص مرض بود
بود است که اسکربوت باشد و آب زرشک و آب انار کمی قوه قابضه دارند و بجای یکدیگر
توان داد و هم مخصوص بمرضی نیستند و هم چنین است شربت توت سیاه و آلو یا آلو و امثال او که
غالبا ادویه جات بدان داخل کرده بکار می برند و نباید تجربه نمود که فرنگان این ترشیهای نباتی
را چون بقدر سهل گرفته اند و حال انکه در ایران نزد خاص و عام هر کدام را وقتی است و در کتب
ادویه هر کدام را فردا فردا تعریف جدائی و اثر مخصوصی برایشان ذکر کرده اند و غالب امراض را
می خواهند بنمایند مانند امراض معده که آب زرشک و انار و هم چنین مرض کبد و امراض قلبی را
بآب لیمو و امراض سینه را آب انار و قس علی هذا معالجه می نمایند اگر دیده انصاف و بصیرت باشد
می بینند که در نوبه عب سه ماه سکنجبین استعمال می فرمایند و اخر الامر صاحب نوبه بمرض استسقا
دوچار می گردد چنانچه در اینمدت توقف اصفهان از بیست نفر مریض متجاوز بعضی رجوع نمود
که نوبه مبتلا بوده اند و به بحور سکنجبین به استسقاء مبتلا گشته اند و در این مرض کجا طبیب حاذق
دانا که اطلاع بجوهر کنه کند دارد سکنجبین استعمال می نماید و هم چنین آب لیمو را در مرض قلب ماه
و شش ماه و یکسال بکار می برند با وجود انکه می بینند اثر نمود باز تجویز می کنند پس طبیب فرنگی دانا
یا شخصی مدرک که علم انها را اخذ کرده کجا در بال که دوای مخصوص قلب است و در ادویه مدره ذکر
شد از دست می دهد و آب لیمو را استعمال می کند و حال انکه در سه روز طپش قلب که سبب معلوم
باشد با این دوا رفع می شود فقیر چه بسیار از مردم خاصه نسوان را که بطپش قلب گرفتار بودند در
شهر اصفهان جهت انها را از کرمانشاه تشخیص کرده به دوای گرم و دفع انها از آن بلیه مرض به
خواست خداوند نجات داد باری از این قبیل بسیار است که شرح او ضرور نیست همین قدر خواستم که
بدانند اختصار را باین ادویه نباتی خامض و سهل شمرده انها چیست انشاء الله بکفیه لا اشاره و تجربه
شده که یکی از اسباب تکوین سنگ مثانه افراط در حموضات است چنانچه در مبحث این مرض ذکر رفته است

فصل سیم

از باب چهارم در حموضاتی است که از بعضی اشیاء اخذ می شود اول
انها ترشی فسفر است که بفرانسه اسید فسفریک نامند و خود فسفر از ادویه محرکه و منعشه قوی است
که ان شاء الله در ادویه منعشه و محرکه ذکر خواهیم نمود ولی ترشی او جنسی است مرکب با اهلک و وجود
است در مطلق عظام از حیوان و انسان طریق اخذ او انست که بگیرند استخوان مکلس را و در روی

در ادویه مبرد و تعریف آن

اوترشی کوکرد بریزند که جذب نماید اهلک عظام را و کج کرده و ترشی فسفر که هم ترشی استخوان
تا هم از او خارج شود و این ترشی جمیلست از آب سنکین زصد کیله او مقابل صد و سیزده کیله آب
است و ترشی فسفر در چند مرض مخصوص بود اول بجهة رفع سرعت انزال دوم بجهة کسانیکه
زیاد محتلم شوند سیم در مرض سیلان منی بدو زاختیار که یکی از امراض معظم است که تفصیل آن در
کتاب امراض جیبه مسطور است چهارم بجهة تقویت باه پنجم در اطفالی که ارضیه عظام آنها
کم و غضروف غالب و استخوانهای بدن ایشان نرم و مستعد فرج و کجی اندام هستند ششم در
مرض نکرز بس که رمیم شدن عظم است و هم بجهة زفاف الدم و این ترشی بسیار مناسب تا بدن دارد
زیرا که در بدن موجود و مهیاست قدر شربتش نیم درم الی یکدرم در روز بود و بجهة رفع اختلاف
در وقت خواب بنوشند صفت نسخه بجهة عظم رمیم بگیرند ترشی فسفر و مرمکی و انفوزه از هر یک
سه درم اجزا را نرم سائیده ممزوج کرده با صمغ عربی دو بیست حب نموده روز بیست حب بخورند
بجهة سیلان منی بدین نوع استعمال دارند بگیرند کافورش نخود زاج سبز یکدرم ترشی فسفر یک
درم اجزا را در هم مخلوط نموده یکصد حب نمایند روز بیست حب مثل کنند بجهة رفع زیادی
احتلام بگیرند ترشی فسفر نیم درم رب شاه توت چهار مثقال مخلوط بهم نموده وقت خواب بنوشند
و دیگر از ترشیها ترشی است که از هیزم گیرند و بفرانسه اسید پیرولیسه گویند و طریق حصول او
این است که در نوع آهنی چوب خورد کرده بریزند و انبیق بر و وصل کرده متصل بقابله نمایند و
در زیر نوع آتش نمایند که ترشی او خارج شده در قابله جمع گردد و این ترشی هیزم جمیلست
بسیار منعش و مستعمل است از ظاهر برای وجع دندان و قاقرا یا و قروحات فاقرا یا و تفرحات
دهان و خوردن او دفع هیضه و زحیر می نماید قدر شربتش نیم درم تا سه درم بود صفت نسخه
بگیرند ترشی هیزم یکدرم گلاب بیست و چهار درم مخلوط بهم نموده هر ساعت دو قاشق خورند که
رافع هیضه است نسخه دیگر بگیرند ترشی هیزم چهار درم مطبوخ خطمی سه سیر مخلوط بهم نموده برای
تفرح دهان و درد دندان مضمضه نمایند و پنبه را آلوده بدو نمایند در قروحات قاقرا یا
و قاقرا یا اندازند اما ترشی طرطرا آن ترشی است که از طرطرا اخذ نمایند موسوم بجوهر لهو کرد
اند مانند خود طرطرا است در ادویه مقوی و ادویه مقوی ادویه را نامند که از خوردن آنها
بدن قوت گیرد و عضلات نرم و سخت شود و رنگ و رخساره قرمز و اشتها زیاد شود و خون

در ادویه مقوی که طلاینک باشد

در تعریف ادویه مقوی

در بدن قوام گیرد و این نوع ادویه چون بر چهار صنف بودند لهذا این باب را مشتمل بر چهار
فصل نمودیم فصل اول در ادویه مقوی مرمحض فصل دوم در ادویه قابض
فقط فصل سیم در ادویه قابض و مقوی فصل چهارم در ادویه مقوی قابض معدنی
فصل اول از باب پنجم در ادویه مقوی مرمحض و این ادویه اکثر مناسب معده و امعاء است
و استعمال ایشان در مرض مزمن این اعضا بود چون ضعف معده و اسهال مزمن و دیدان و
امثال او و اول از این ادویه است حنطیانا و او نباتیست که از جبال سرد سیر خیزد و گلهای او
بنفش و در بعضی سرخ و برگهای او در مقابل هم روید و گل او بشکل گیلاس تا بیخ خط و مستعمل
است ریشه او در ضعف معده و هم در نزله و اسهال مزمن و کاهی بنزاسطه تقویت امعاء
اخراج دیدان نماید قدر شربتش برای مطبوخ یک مثقال در روز بود و نعفنی از و ترتیب داده
بسیار تلخ موسوم به نعفنین تلخ صفت او بگیرند حنطیانا و افسنتین و پوست نارنج از هر یک دو جزء
ریشه جدوار یک جزء عرق ذوالقشر سی و شش جزء اجزا را کوبیده مخلوط بعرق نموده هشت روز
در محلی گرم نهند پس از آن صاف کرده بکار دارند قدر شربتش روز دو سه قاشق چائی خوری
بدفعات نوع دیگر حب او است صفت او آن است که بگیرند حنطیانا و پوست نارنج از هر یک سه
مثقال زهره گاو چهار مثقال بقدری ریزند با او کنند که حب بتوان نمود حبها سازند
هر یک یک نخود وزن داشته باشد روز بیست حب جهت ضعف معده بنوشند نسخه دیگر بگیرند
ریشه حنطیانا هاد و جزء پوست نارنج یک جزء سکنجبین نیم جزء سی و شش جزء شراب نالای انها
ریخته بیست و چهار ساعت به نهند او وقت صاف نموده روز دو سه قاشق بنوشند نسخه دیگر
حنطیانا چهار مثقال در یک چهارم آب نیم ساعت بجوشانند و ذراتهای جوش سه مثقال
افسنتین و سه مثقال کرنکی اضافه نموده صاف نمایند و در چهار پنج روز بنوشند نسخه جهت
ضعف معده که بعد از نزله عارض شود و بعد از اسهال الدم و حمره که معده و امعاء ضعیف
گردد بگیرند نعناع خشک دو مثقال و در سه سیر آب مانند چائی دم نموده و دو مثقال نعنع
تلخ بدو اضافه نموده هر ساعت یکفنجان و قهوه خوری بنوشند نوع دیگر بگیرند ریشه حنطیانا کوبیده
یک مثقال و نیم قلیاب مصفی نیم مثقال در دو سیر آب نعناع خل کرده شش مثقال شربت
پوست نارنج بدو اضافه نموده و دو ساعت نموده روز یکقسمت بدفعات بنوشند دویم از ادویه قیطوریون

در تعریف حنطیانا

در تعریف ادویهٔ مقوی

ادویه قنطوریون است و او نیز چون جنطیانا و از جنس اوست و همین نوع که جنطیانا نامستعمل بود اینهم مستعمل است سیم کلنبا است که ریشه نباتی است بسیار تلخ و مخصوص به بنگدنبا و از جنطیانا قوی‌تر مستعمل است در استرخاء معده و امعاء و در دوسن طاریای مزمن و اسهال مزمن را سود بخشد و غالبا با ریوند ترکیب کنند صفت تخته بگیرند کلنبا هشت درم ریوند چینی چهار درم پوست نارنج چهار درم سلیخه شش درم اجزا را کوبیده و بیک نطر شراب خوب بالای او ریخته هشت روز بنهند بعد صاف کرده بفشارند و نگاه دارند و این دوا بجهت ضعف معده بسیار مفید است که روزی سه دفعه هر دفعه یکقاشق بزرگ بنوشند و از برای اسهال اطفال این نوع مجرب است بگیرند کلنبا چهار درم در سه سیر آب دم نموده در انتهای طبخ کمی شعلب در او ریخته که لزوجتی پیدا نماید پس از آن صاف نموده کمی نبات بدو علاوه نموده در دو روز بطفل خورانند نوع دیگر برای اسهال طفل بگیرند کلنبا یکدرم شعلب ده کندم مخلوط با آب نموده ربع ساعت طبخ نمایند در انتهای طبخ نیم درم گل بابونه اضافه نموده در سه روز بطفل خورانند نوع دیگر آن بود که با شراب قابض دهند که مخصوص باسهال است صفت او اینست که بگیرند کلنبا یکسیر پوست نارنج نیم سیر شراب بردو که شراب قابض و قرمزی است یک نطر که پنج سیر بود کلنبا و پوست نارنج را کوبیده در شراب ریخته یکشبانه روز بنهند پس از آن صاف نموده بکار دارند قدر شربتش سه فنجان قهوه خوری است بسه نوبت در طفل کمتر دهند و کمی هم زاز بانه علاوه نمایند چهارم از جنس ادویه مقوی مرهٔ کور و اسبانا است که چوبی است بسیار تلخ و مخصوص به بنگدنبا و رافع سوء هضم و مقوی معده طریقه استعمال او بگیرند کور و اسبانا ده درم پوست نارنج هشت مثقال را چهار دو مثقال اجزا را کوبیده و پنج سیر شراب بالای آنها ریخته هشت روز در محلی گرم نهند بعد صاف نموده در پنج شش روز صبح شام بنوشند که رافع سوء هضم خواهد بود دیگر از جنس این ادویه است پوست درخت موسوم به سیمرونا که از برای تقویت معده و سوء هضم بی نظیر است و استعمال او نیز چون کور و اسبانا باشد و دیگر از همین انواع است زهره گاو و بجهت تقویت معده و مشکل کشد و سوء الهضم نافع است و بمزاج استکه با ریوند جب کرده بنوشند قدر شربتش تا یکمثقال توان داد و از همین جنس است ادویه مقوی مرهم اول از آنها است که مخصوص گرم بوند افسنتین که صاحب قطونا بود و برای تقویت معده بمزاج افسار چائی او است که دو سه مثقال او را مانند چائی دم نمایند

کلنبا

کور و اسبانا

سیمرونا

زهره گاو

افسنتین

در تعریف ادویهٔ مقوی

و بنوشند و شراب افسنتین و عرق افسنتین که نوع تعفین است باب استسکان قبل از غذا خورند تقویت معده نموده هاضمه او زود بیک جنس از این افسنتین است که ابرطنون نامند و این نیز مقوی معده بود و افسنتین دیگر است که درمنه جبلی نامند بفرانسه سینا و برخلاف درمنه ترکی است و بسیار منفعت می‌نماید در دفع دیدان خاصه دود و دوالخل و جانات قدر شربت او در اطفال سه نخود و در بزرگان یک مثقال است پیش از خواب شب که بخورند و صبح روغن بید انجیر میل نمایند و جوهری از این درمنه گرفته‌اند موسوم به سنطانی که بسیار براق و بی طعم است و یک نخود در وقت او موافق دو مثقال او است و دوای بسیار عالی است بجهت دفع کرم و تقویت همیشه این دوا را با کلمل ترکیب کرده استعمال می‌نمایم و خیلی منفعت می‌کند مگر در دیده شد که از طفلی بواسطه این دوا که شب خورده و صبح روغن بید انجیر بیست کرم جانات آمده از طفل سه ساله و دیگر از جنس ادویه مقوی مرهم اکسیر ترکی است و این دوا برای اطفال فقرا که استطاعت ندارند و صاحب خنازیر هستند نیکو دوائی است و هم بجهت ضعف معده و قسم پرورده او چونانکه زعبیل را از برای فهج و خنازیر و مرض بورپورا که هم ناخوش کشنی و هم اسکربوت نامند بسیار فایده کند و بهترین افسام قرص او است بدین نوع بگیرند قند دو سی سه سیر و در آب بخته تا قوام آید چون عسل پس از آن شش مثقال بادیان و شش مثقال پوست نارنج و شش مثقال اکسیر ترکی را نرم کوبیده از پارچه بیرون نموده مخلوط با او کنند و قدری هم جوهر نعناع اضافه فرمایند ولی جوهر نعناع را اگر در حالت گرمی ممزوج نمایند بواسطه حرارت منصاعد گشته جزء هوا گردد و قرصها سازند دیگر از این قبیل است پوست نارنج و پوست لیمو و لیمو نارنج و همه کی از یک جنس و تقویت معده کنند و بهار نارنج در امراض حمی بسیار سودمند بود و هم بجهت قولنج نفخی کلی بخشد و دیگر است لبلاب که ماء الشعیر مسکر بدو ساخته شود در شرح او بتفصیل بیان شد

فصل دوم

از باب پنجم در بیان ادویه قابضه بدانکه فرنگان ادویه قابضه را نامند که اثر او بهم آوردن اجزاء منتشحه عضو و جلب کردن ترشحات طبیعی او بود لهذا این ادویه را استعمال نمایند در امراضی که یکی از ترشحات طبیعی زیاد شده باشد مانند رطوبات اغشیه مخاطی بواسطه استرخاء ایشان که از این جهت اسهال مزمن و سیلان بلغم از مجراء بول و مجل و مثانه پدید شود و هم استعمال شود در ترشحات دم

درمنه جبلی که بفرانسه سینا نامند

جوهر کرم موسوم به سنطانی

اکسیر ترکی

در تعریف پوست سبز جوز

پوست سبز جوز

از بعضی اعضا مانند لثه و هم در خنازیر و ورم و امثال آن و این ادویه متعدد بوند از آن جمله است
پوست سبز گردو که مستعمل است در خنازیر اطفال و استرخاء غشای مخاطی مخلل معده ایشان که چون غذا
خورند قی می نمایند قدر شربت این دوا تا چهار مثقال بود و در اطفال تا دو مثقال و هند صفت نسخه
بگیرند پوست سبز جوز دو مثقال در سه سیر آب نیم ساعت طبخ کنند بعد صاف کرده کمی کل قند در او حل کرده
بنوشند و هم منفعت کند در کوفت بسیار و زمین صفت نسخه برای کوفت بگیرند پوست سبز جوز نیم سیر عشنیم
سیر کوراماک یا مازریون یا ریشه یا بابا ادم هر کدام یافت شود پنج مثقال انبهون کوکرد نیم مثقال در نیم من
آب طبخ دهند که یک چهارم بماند بعد صاف نموده در دو روز بخورند و استحمام یا آب برگ جوز و ریشه
بابا ادم در کوفت بسیار منفعت کند ولی جلد بدن را سیاه کند و می توان این دوا را ترکیب نمود با
افسنتین و سنبل الطیب و اکثر کبی و بید و انفوزه و امثال آنها و از خوراندن طفل نیز دفع کرم شود و
خیلی نافع است این دوا بعد از زیع دیدان معده و امعاء که از استعمال او دیگر کرم تولید نمی گردد و دیگر

پوست درخت بلوط و نارون

از ابزار دویه پوست درخت بلوط و نارون است که استعمال او زیاد است در سوزنک نسوان و طریق
استعمال او بدین نهج است که بگیرند پوست درخت بلوط یا نارون یک پیمانه و او را در آب نیم ساعت بجوشانند
که پنج سیر آب بماند پس صاف کرده و نیم مثقال سولفات دو زنک در او حل کرده و بلینه بدو آلوده
مزرجه نمایند و استحمام با آبی که پوست نارون در او جوشانیده باشند دفع هزال نماید و خود بلوط
مستعمل است در خنازیر اطفال که چون قهوه او را بو داده میل نمایند یا طبخ کرده پس از بو دادن

مازو

و با کمی شیر و شکر بنوشند و دیگر از قابضات است مازو و این دوا منفعت نماید استحمام او امراض
جلدی را خاصه چون با شراب طبخ دهند و هم در سوزنک مردان تقریع طبخ او با شراب مفید است
صفت او بگیرند مازو هشت درم شراب سرخ پنج سیر درم طبخ نمایند تا نصف بماند بعد برداشته
صاف کرده بکار برند هم در زنان و هم در مردان و استعمال او در اسهال مزمن سودمند است
بدین نوع که بگیرند مازو شسته سیر عرق دوا تشریب چهار یک مازو را کوبیده در عرق ریخته دو روز
در محلی گرم نهند پس از آن برداشته صاف نموده روز شصت قطره در سه نوبت بنوشند و از برای
بواسیر بدین نوع بکار برند بگیرند کافور نیم مثقال افیون نیم مثقال روغن دوازده مثقال
مازو دو مثقال اجزا را کوبیده مخلوط نموده قدری به بلینه آلوده نمایند موضع معلول بنهند

جوهر مازو

و هم جوهری از مازو اخذ نمایند بسیار قابض موسوم به اسید طانیک این جوهر بواسطه امراض از

در تعریف مازو

مازو حاصل می شود و استعمال شود در مرض سل بجهت سد عرق و هم در اسهال از زمین سودمند است
و حقنه او با آب در دک در سوزنک بسیار مفید است قدر شربتش یک گندم الی دو گندم در
یک روز و در صرورت تا ده گندم بتوان داد و از برای سوزنک سه الی شش نخود او را در سه سیر
آب حل نموده حقنه فرمایند دیگر از قابضات پوست انار و پوست ریشه او بود و پوست ریشه او

پوست انار و ریشه او

مستعمل است بجهت اخراج کرم خاصه حب الفرع صفت نسخه بگیرند پوست ریشه انار یک سیر و نیم و در
پانزده سیر آب شب خیسانیده صبح بجوشانند تا نصف گردد طریق خوردن او آن است که دو روز قبل از
این دوا غذا خورده و شب را بجای غذا یک خوراک روغن بیدانجیر بخورد و هنگام صبح این دوا را
در سه ساعت بفاصله یک ساعت و نیم بنوشد در هفت اول اگر قی کند در بقیه قی نکند و اگر تا عصر
کرم پدید نشود یک خوراک مسهل از گلقند و جلاب بنوشد اما پوست خود انار مانند پوست نارون در

ریشه اخیار

سوزنک زنان نوان بکار برد و هم بجهت ارخاء لثه در سنوات مستعمل و بکار است و از همین جنس است
ریشه اخیار و او بجهت اسهال مزمن سودمند بود که یک مثقال او را طبخ کرده با نبات بنوشند و از جمله
ادویه قابضه چون سیاوشان بود و او را در امراض چندان استعمال نمایند و در کارخانه های فرنگستان

دناس

بجهت رنگ بعضی از اشیاء زیاد مصرف رسد و دناس نیز از این ادویه است و استعمال او در اطفال
صاحب خنازیر استخوان و ذهج نوشیدن طبخ او و استحمام او مفید بود که دو زبان مثقال با شد
چائی دم کرده بنوشند و همین نوع در حبس استعمال می نمایند و دیگر از قابضات مستعمله فرنگان

کاندخو

کاندخو بود که صمغ درخت اکاسیا است و این صمغ بسیار مفید است در نزف الدم و رحمی و نقث الدم و ضعف
معده و اسهال مزمنی که نتیجه اسهال الدم بود خاصه در اطفال و هم فایده بخشد در سوزنک و مرهمی

مرهم کاندخو

از و ترتیب داده اند که در تقرحات مزمنه بسیار نفع کرده صفت او اینست که بگیرند کاندخو دو سیر
را با پنج سیر روغن زیتون چهار سیر و روی آتش مخلوط بهم نموده تا یکسان شود و بدل کاندخو ریشه
اخیار است نسخه برای اسهال اطفال که نتیجه اسهال الدم بود بگیرند کاندخو دو مثقال زاج سبز
یک مثقال رب السوس بقدر کفایت نو دحب نمایند و روزی دو حب خورند و در طفل چهار حب در
دو وقت دهند صفت نسخه برای سوزنک بگیرند کاندخو ده مثقال روغن نفر سفید یک مثقال
زاج سبز یک مثقال رب السوس بقدر کفایت نو دحب نموده هر روز خورند و بجای روغن نفر روغن
مصطکی نوان بکار برد و بجای کاندخو اخیار استعمال دارند و برای سوزنک بهتر است که صبح دو

در تعریف ادویهٔ مقوی

اودوا ارزه

دو مثقال کبابه حلبی میل فرمایند و عصر از این حب خورند دیگر از حبس قابضات است اودوا ارزه که دوائیست قابض مخصوص امراض مثانه که سستی و ارخاء در غشای مخاطی مجلل او بهم رسیده و سلسل البول بظهور رسد و هم در نزله مثانه و سوزنک مزمن و مستعمل است برگ این نبات قدر شربتش از یک مثقال الی چهار مثقال بود صفت لخته او بگیرند اودوا ارزه چهار مثقال در پنج سیر آب مانند چای دم نموده در دو روز سه نوبت میل فرمایند لخته دیگر بگیرند اودوا ارزه یک سیر و در پنج سیر آب دم نموده و یکدرم طباشیر مصفی بدو اضافه نموده در سه روز بنوشند و این لخته مذکوره در نزله مثانه مجرب است صفت لخته برای سوزنک مزمن بگیرند برگ اودوا ارزه هشت درم بلسان کما هو که ناصع عربی چون شیره بادام مضوعی زینب داده باشند چهار مثقال درهم مخلوط نموده با کمی شربتی در هشت روز بخورانند لخته دیگر برای سوزنک مزمن بگیرند برگ اودوا ارزه دو مثقال طرباکان بن که روغن سفر بود یک مثقال زاج سبز یک مثقال نانشیره انجیر یکصد و بیست حب نموده روزی هشت خورند

پاره را پاره را

دیگر است پاره را پاره اوان نیز نبات بنگدانه بود و مخصوص مثانه و امراض اوست و مانند اودوا ارزه باید استعمال کرد لخته برای نزله مثانه که همراه بواسیر بود بگیرند پاره را پاره اودو مثقال کوکرد یک مثقال درهم سائیده با رب السوس صد و بیست حب نموده در روز هشت حب میل نمایند

پوست درخت بید

فصل سیم

از باب پنجم در ادویهٔ قابض مقوی اول از انها پوست درخت بید و جوهر اوست و این دوا جلس پوست کنه کنه و کنه است و برای فقراء بی استطاعت بجای کنه کنه باید بکار داشت و مستعمل است این دوا در نزله و امراض عصبی که بوقت معین بدو داده اید صفت لخته بگیرند پوست خشک شاخه بید چهار درم در دو سیر آب و دو سیر شراب مخلوط بهم بجوشانند تا نصف ابد انکاه صاف کرده نموده یکدرم نعنعین ریوند داخل نموده در یکروز بدفعات بنوشند نوع دیگر بگیرند پوست خشک شاخه بید دو مثقال نوشادر شش عدد هر دو را نرم کوبیده با چهار مثقال عسل مخلوط نموده بنوشند نوع دیگر بگیرند پوست درخت بید سه مثقال در چهار سیر آب بجوشانند تا نصف گردد انکاه کمی شربتی داخل نموده بفاصله میل نمایند اما جوهر بید که

جوهر پوست بید

بفرانسه سالیسیم نامند طرز ساختن او اینست که بگیرند پوست خشک شاخه بید ان قدر خواهند و چندین نوبت در آب بجوشانند و آب جوشانده ضبط کنند تا زمانی که دیگر ملحی در پوست نماند انکاه آنها را در هم مخلوط کرده بجوشانند و در هنکام جوش مرارسنک کوبیده در

در تعریف ادویهٔ مقوی

اوپاشند که تصفیه نمایند و اودوا پس از آن بر داشته آب را در ظرفی کرده ترشی کوکرد زنند از آن عمل دردی سفید رنک ته نشین کرده که او نیست مکر جوهر سالیسیم و معلم این جوهر پوست بید هشتاد خود جوهر کرد قدر شربت این دوا دو مقابل کنه کنه بود و مستعمل است در امراض عصبی

پوست کنه کنه

دایره و نوبه چنانچه ذکر یافت دیگر از مقویات قابض پوست درخت کنه کنه است و این شجر مخصوص به بنکدنبا بود و از ده درجه در خط استوا تا بیست درجه بالای او در طول این سی درجه درخت مذکور یافت شود و در محلی دیگر تا کنون یافت نشده و قریب بدویست سال است که معرفت باحوال این درخت پیدا کرده اند و این شجر جنکلی است و بسیار بلند مخصوص جبال جنس درخت دهوه است و تا کنون بیست و پنج قسم از این درخت را یافته اند که هیچ کدام با دیگری شباهت صوری ندارد و همه کنه کنه هستند و این پوست بدو سه رنک یافت شود چون زرد و قرمز و کندمی رنک و در بدو ظهور و بنا این درخت و آثار شرحکایتی است که می کویند در آن محل مردم جنکلی متوطن بودند که خلقی شریر و آدم خوار و رنک ایشان مانند مس سرخ بود و آن جماعت اطلاع از اثر پوست مذکوره اندرخت داشته ولی ابراز نمی کردند و با اهل فرنکستان دشمنی زیاد داشته روزی غلامی بنوبه کرفتار بودیان غلام کفت از این دوا بخور غلام هم از پوستان درخت کرفته و بکار برد و مشفا یافت پس از آن زنی کنکا نام این پوست را از بنکدنبا آورد و مکشوف ساخت بدین جهت او را درخت کنه کنه و پوستان درخت را پوست کنه کنه و جوهر او را جوهر کنه کنه نامیدند و مدتی مدید پوست کنه کنه مستعمل بود و حالا پنجاه سال متجاوز است که شخص فرانسوی پله تیه نام جوهر او را اخذ کرده مشتهر ساخت و هنوز در روی شیشه های کنه کنه فرانسوی نام پله تیه را نقش می کنند اما پوست کنه کنه افسا او را با طرز اخذ جوهر او و طریق استعمال و تجربیات در او که نموده اند بتفصیل برادر کوچک حقیر میرزا مصطفی حکیم که از متعلمین خوب دکتر طولوزان حکیمباشی فرانسوی و از فحول حکما است در نزد حکیم مذکور در کتاب جداکانه شرح کرده موسوم بکتاب امراض کنه کنه و انطباع یافته است و برای اطلاع کامل رجوع بدان کتاب باید نمود ولی همین قدر باید ذکر کنیم که پوست کنه کنه رافع امراضی است که بواسطه رطوبت زمین و مرداب ها بهم می رسد چون نوبه و امراض عصبانی دایره و حمی عفونی مانند محرقه و استاد فقیر می کوید در محرقه ایران نفعی از او ندیدم بخلاف فرنکستان و حقیر در محرقه سکته لارستان فارس که حمی است کرم و مرطوب و مردمان نیز بوی در آنجا رود تلف می شوند منفعت کلی

در تعریف آی دی تی مفعوی

ملاحظه نموده و هم جهت تقویت ضعیفان مرض سل و فانقرا یا وحمی و فی که بطور نوبه آیند فایده کلی بخشیده و از مداومت و افراط بدو با جوهر او این عوارضات بظهور رسد و لاحس نقل دردم معده و قولنج و ریح و کم کم حمی متصل نوبه باطنین گوش حادث شود و گاهی در معده از شربت خود این دو اطنین در گوش او در دو پوست کنه کنه وجوهر او منفعت نمی تواند کرد مگر آنکه آلات غذا از اخلاط پاک باشند لهذا در وقت استعمال نمودن این دوا و جوهر او این دو ملاحظه اهم است و از پوست کنه نعنعی درست نموده اند که بسیار سودمند ضعف معده را که از حمه نوبه باشد و صفت او اینست که بگیرند پوست کنه کنه سه جزء جنطیانا یک جزء پوست نارنج یک جزء جوهر دارچین یک جزء عوق دو آتشه هیجده جزء اجزا را کوبیده مخلوط نموده در شیشه کنند و پنج روز در محلی گرم نهاده بعد بفشارند و صاف نمایند و بکار برند قدر شربت او دو مثقال و قهوه خوری در دو وقت بود و قوت پوست کنه کنه زیاد نرسد و چون بار بوند و جنطیانا و اینکا و دارچین ترکیب نمایند صفت لخته بگیرند پوست کنه کنه دو درم بهنساعت در شش سیر آب طبخ نموده و در انتهای طبخ او نیم مثقال دارچین یا سلیخه ده کند اما اینک دو فراضافه کرده در یکروز بدفعات بنوشند و این نوع مذکوره در نوبه ربع نفع کند نوع دیگر بگیرند پوست کنه کنه هشت درم قلیاب صاف یکدرم انتهون فی یک جزء اجزا را باهم مخلوط کرده صدجت نمایند مدت هشت روز در دو نوبت میل فرمایند و در صورتی که اسهال باشد پوست کنه کنه را با انیون ترکیب نمایند یا با کلنا و در حمی غشی و ربع با اسم لفارد هند و در غانقرا یا با کاموز و شراب اطر و بوبیهای معدنی می توان ترکیب کرد اما جوهر جوهر کنه کنه و او را اخذ می نمایند در پوست کنه کنه مانند آنکه در جوهر بید ذکر شد و استعمال او بطور محلول بهتر از حب بود و چون در آب دیر محلول می گردد لهذا در چند قطره ابلیموا یا سرکه بیفشارند یا مرتبی گرد حل نمایند و در نوبه عشی تا نیم مثقال توان داد و هم حقنه توان نمود در صورتیکه دهان بسته باشد و فقیر در نوبه عشی سیم در یکشبانه روز یکمثقال و پنج نخود بکار برد تا مریض شفا یافت و در نوبهای دیگر قدر شربت او دو الی سه نخود است و در ولایاتی که نوبه عموم باشد جهت حفظ صحت از نوبه بروز دو سه کندم جوهر کنه کنه مداومت فرمایند که ایمن از نوبه خواهند بود و جهت نوبه عصبانی که در یک سمت راس پیدا شود قطعه مشمع در ارنج در بین گوش که مبدء عصب است انداخته و در زخم او زرورا جوهر کنه کنه فرمایند که نفع می کند و گاهی این عمل را در

DR. CARO 19 ISFAHAN 35 MIHAMIAN

در تعریف آهن معوی

نوبه عشی در نیم معده نموده اند در صورتی که دهان بسته بود

فصل چهارم از باب پنجم

در ادویه مقوی قابض معدنی بدانکه ادویه قابض معدنی بسیار است ولی آنچه از همه انفع و نیکوتر بود و قابض مقوی معدنی توان خواند حدید و املاح و ترکیبات اوست که مستعمل سازند طبیب را از سایر ادویه و ترشی گوگرد نیز جزء قابضات معدنی محسوب گردد که بیان او نمودیم بدانکه حدید همچی است معدنی که معدن او زیاد است و در هر شهر و بلد موجود است و این جسم همیشه بحالت ترکیب یافت شود و چون ترکیب با هوا بود بزنگ زرد پدید گردد که زعفران الحدید نامند که بعضی از زنان آن معدن طلا او را گمان کنند و گاهی مرکب با مرتبی گوگرد بود که زاج سبز حاصل شود که تفصیل او بیان شد و گاهی با جوهرهای و بعضی از اجزاء دیگر ترکیب باشد و آهن خالص یافت نشود مگر در بعض سنگهای معدنی که چون بشکنند پارچه کوچکی از آهن در اوست و هم اجزاء صاعقه نیست مگر آهن خالص و آهن را بصنعت حرارت شدید خالص نمایند و در قدیم مس از آهن زیادتر یافت می شد و نیست صاحب الی از حیوان و نبات که کمی آهن در وجود او موجود نباشد و این فقره از علم تجزیه بر من کشف چنان چه از خون حیوان و انسان آهن اخذ کرده اند و در خاکستر کثیری از نباتات حدید یافت گردد پس آهن را باید آن نیز مربطی است و نسبتی دارد و آهن در طبیعت دوائی است که استعمال شود و لاکن در قلت دم و امراضی که با قلت دم بود چون نوبه و خنازیر و جلب طحال و مرض کرم و هم در استرخای عضلات بعضی از اعضا که سبلان بلغم از او متربع است و در بعضی امراض عضلانی چون صداع شنی و مرض النشا نفع نموده و باید دانست که املاح حدیدی بعضی از ایشان را معده بخوبی قبول نموده تحلیل برد و بعضی تحلیل نرفته و سنگینی در معده آورند و قاعده املاح حدیدی که از کشتن نوش و دوغ ترتیب داده اند که تفصیل او خواهد آمد سریع التحلیل تر از همه اقسام بود و برادهٔ آهن و زعفران الحدید بطی الهضم بوند و هم باید این فقره را در ذهن نگاه دارند که اشخاصی که حدید و املاح او را بکار می برند اطلاق آنها سیاه می گردد و حدید و ترکیبات و در امراضی که قبول نیفتد زبان بامر بندد و اشتها سد شود و در بعضی حس ثقلی در فم معده پدید شود و استعمال حدید مضر است در اورام حاده و در کثرت خون و در حین سیلان دم و در حیات اما حدید و املاح و ترکیبات او اول است برادهٔ خالص آهن که آهن نرم را سوهان نموده و بهتر است در هاونی آهنی بکوبند و پس از آن در سنگ صاف سلاید نموده و بجهت در شیشه نگاه دارند قدر شربت او از یک الی سه نخود

در تعریف آهن

برادهٔ آهن

در تعریف ادویه مقوی

است و این براده آهن مقوی ولی در تحلیل کند بود صفت تخمه بگیرند براده آهن یک مثقال
ریوند چینی یک مثقال در دم مخلوط و ممزوج نموده شصت حب سازند در روز سه حب خورند و این
نوع جهت اطفال خنازیری مفید تر نافع است تخمه دیگر جهت رخاوت و سستی اعضاء اطفال بگیرند
براده حدید یک مثقال دارچین دو مثقال بنا شیر یک مثقال شصت حب نموده روز سه حب میل نمایند
قسم دیگر از استعمال نمودن حدید ترشحات اوست که چون آهن را با آتش بتابند تا قرمز گردد و با چاکش
او را بکوبند خورده های چند از و فرو ریزد که بعربی حب الحدید نامند و این نوع از حدید زودتر از
براده تحلیل رود و جهت فقراء از ثابت ارزانی بهتر است قدر شربتش از یک نخود الی سه نخود بود دیگر
است کربنات دو فرر که یکی از ادویه حدیدی مقوی سریع التحلیل بود طرز ساختن او اینست که بگیرند
زاج سبز خالص را و در آب مقطر حل نموده و بقدری محلول قلیاب در او ریزند که در دید همه پس از
آن آب روی او را ریخته و آن رسوب را چند نوبت با آب بشویند پس از آن او را خشک نموده نگاه
دارند و باید او را از هوا محافظت نمایند که فاسد نگردد و چون یکمثقال زاج سبز را با یک مثقال
قلیاب مصفی کوبیده خمیر نموده حب ترتیب دهند قوت این دوا را خواهد داشت اما کربنات دو
فر مستعمل است در حابس طمث و خنازیر و امراض عصبانی و طپش قلب عصبانی قدر شربت دو حب
الی شش نخود است دیگر وزد در امراض عصبی تا نیم درم دیگر وزنه نفات توان داد و دیگر است لکتات
دو فر طرز ساختن او بگیرند دوغ ترش یا کشک ترش و سائیده صاف نمایند و قدری براده آهن
در او ریخته بجوشند تا زمانی که محلول شود پس با آتش بجوشانند تا خشک گردد و این ترکیب از آهن
بسیار خوش طعم و بزودی تحلیل رود قدر شربتش دو الی سه نخود است و بسیار در خنازیر اطفال
سودمند بود و می توان با شیرینی مخلوط نموده بطفل دهند و دیگر است سیترات دو فر که براده آهن
را در آب لیموی ترش حل کرده حاصل نمایند قدر شربت او چون سایر نمکهاست و دیگر است تارات دو فر
که براده آهن را در آب سیب بسیار ترش حل می نمایند و ملحی بوجود می آورند و بدل آن است که سیب
ترش چند هیچ آهنی در او فرو کرده چند روز بجوشند که قوه حدید در او اثر کرده مفعول شده میل نمایند
و دیگر است شراب آهن و صفت او بدین نوع است بگیرند براده آهن دو جزء سلخه بکوم شراب قرمز
کهنه بیست و چهار جزء مخلوط بهم نموده چند روز بجوشند پس از آن روز چند قاشق بدل میل نمایند
و دیگر است زاج سبز که سولفات دو فر نامند و چون معدنی و یافت می شود در صنعتی او ذکری

شراب آهن

در تعریف ادویه مقوی

لازم نیست و برای استعمال تازه او خوب است که هنوز هوا در او اثر نکرده باشد و سفید نشده
باشد و این دوا بواسطه قوه قابضه بسیار مستعمل است در استرخاء الاث تناسل نسوان و مردان
و هم در فلت دم مقدار او دو الی شش نخود است و چون طعم او زیاد عفص است لهذا حب او بهتر
قول طبیعت کرده و دیگر است کلرور دو فر که براده آهن را با ترشی نمک حل می نمایند و براده در
ترشی نمک بقدری می ریزند که همگی حل نگردد زیرا که چون همه حل شود سمیت پیدا کند و این دوا
در کلاب محلول نموده نگاه می دارند زیرا که غیر محلول او از هوا جذب رطوبت نموده فاسد گردد
این ترکیب حدید با وجود قوه قابضه مدر است و مستعمل است در استسقاء زنان اطفال و نزف
الدم رحمی و سیلان دم از جمله قدر شربتش از محلول او پانزده قطره الی بیست قطره بود که در یک
روز توان خورد ممزوج یا مطبوخ اگر ترکی و از این نمک محلول در کلاب ترکیبی درست نموده اند
که بسیار نفع دهد اختناق رحم را که با حابس طمث بود و هم در تقاهت امراض حاده بکار است و او را
می نامند نطرون بس دوشیف بنام مخترع او صفت او این است که بگیرند کلرور دو فر محلول در کلاب
یکجزء اطر دو جزء مخلوط بهم نموده بعد از یکساعت دو جزء عرق دوا تشه اضافه نموده بکار برند
قدر شربت این دوا سی قطره در روز بود بسه نوبت و هم استحمام بمیاه معدنی که حدید در آنها
موجود است و هم نوشیدن آنها در اکثری از امراض که آهن و ترکیبات او مستعمل است بسیار مفید
خواهد بود که تفصیل او در تعریف در میاه معدنی ان شاء الله تعالی و در فرنگستان
دو چشمه آب معدنی مشهور است که یکی را پیرمان و دیگری را اسپا نامند که هم خوردن و هم استحمام
آنها در اکثر امراض مفید بوده و در سال خلقی کثیر از او منتفع می گردند و می توان آب معدنی حدید
را مصنوعی درست نمود در هنگام احتیاج بدو استحمام کرد بدین نوع که کلولهای حدید چند ترتیب داده
اند موسوم به لبول دو فر که در آب حل کرده استحمام می نمایند صفت ساختن کلوله حدیدی در فصل
جلاکانه که در میاه معدنی نوشته می شود خواهد آمد ان شاء الله دیگر است اما نیاک دو فر که
نشادر مخلوط و مرکب با آهن باشد و برای حصول این نمک هشت جزء نوشادر در شش جزء کلاب
موریات دو فر مخلوط نموده و قدری دیگر کلاب خالص در او ریخته تا محلول شود آنگاه در آتش
نهاده که رطوبت رفته خشک گردد و این ترکیب حدید مقوی و محلل است لهذا جهت حلالنخاعه که
در رحم مانده و حابس طمث حاصل شده و هم جهت تحلیل طحال که بعد از نوبه عظیم بهم رسانیده

در تعریف آدویه مقوی

باشد بسیار نافع است قدر شربتش سه الی شش نخود در یکروز بود دیگر از ترکیبات حدید مذکوره
سیانور دو پتاس است که جزء اعظم مطلا سازی است و این اسم زر مطلاکاران مشهور است و
باین نوع می سازند که از اجزاء منه حیوانات که عبارت از شاخ و سم و موی و ناخن و خون انها
باشد پنج جزو می گیرند و با دو جزو قلیاب مصفی زرد یک آهنی موده در زیر او آتش کرده و با میل آهنی
مکرر بهم می زنند تا مخلوط شود و در این حین بوی بسیار عفنی از در حادث می شود پس از مخلوط
شدن و برطرف شدن آن بوی و را برگرفته و آن اجزا را با تکال مختلفه چون آجر و غیره می سازند و چون
خواهند قرمز سیانور دو پتاس درست نمایند یکی از آن اجرها را در آب حل موده صاف کرده و آن
رطوبت را با آتش ملایم می سازند چون شانند تا خشک شود از این عمل یکی بوجود آید زرد چون
نبات و با وجودی که از همین جسم نبات رنگ سم بسیار قوی می توان اخذ نمود خود او سمیت ندارد
و در طبابت هم استعمال نشود ولی جهت ساختن نیل فرنگی جزء اعظم اوست و این نیل فرنگی که ابی بروس
یا بر لین خوانند چونکه اول این دوا را در برلین که پای تخت پروس است می ساختند طور ساختن او این
است که می گیرند زاج سفید دو جزو و زاج سیاه یکجزو در آب محلول شده و سیاه نور دو پتاس می
ریزند دودی بوجود می آید که او نیست مگر نیل فرنگی و اطبا آهنگی دنیا این نیل فرنگی را در رفع تو به
زیاد پسندیده اند و یکی از انها می گوید که بهتر از کنه کنه است در رفع تو به و این معلوم است که
امروز در روی زمین دوائی بجهت رفع تو به بهتر از کنه کنه نیست و این که حکیم سنکد بنائی می گوید
مبالغه دارد طریق استعمال او در تو چنین است که ابتداء باید نیل فرنگی را چند ساعت در آبی
که واسطه ترشی کوکرد ترش شده باشد بخیسند تا زاجی که در او است حل گردد آنگاه او را در آب سرد
بشویند و بخشکانند و هنگام ضرورت بکار دارند قدر شربت او یک نخودانی در نخود در
روز است که هر ساعت یک گندم دهند مخلوط با قند و یا با صمغ عربی حبها ساخته که هر یک
گندم باشد و شش حب در یک روز بدهند و در اطفال کمتر از این باید بکار داشت و باید
دانست که آنچه در باب ترکیبات حدید و املاح او بیان شد بجهت اطلاع طبیب بر انها که بشناسد
ترکیبات حدیدی را و بداند هر کدام را چه دوائی و شیوع ترکیب یافته اند و قدر شربت انها را
بفهمد ولی هرگز از روی این نوشته نتواند ساخت و نه اگر این علم دواسازی همان علم شیمی است
و اعمال او و همیشه باید این دوا ها را از فرنگان و فرنگستان که دواساز مشهور هستند و کد

جزء اعظم عمل مطلا

در تعریف آدویه محرک

مدرسه مبارکه نظام و نزد استاد کامل فرا گرفته اند ابتیاع کنند و بکار برند والسلام علی
متابع الهدی

باب ششم

در آدویه منعشه و
محرکه بدانکه فرنگان آدویه منعش و محرک آدویه را آنانند که بزودی و جلدی غریب قوی و
اعمال دماغی موده و انها را برانگیزاند و قوت دهد بمدت قلیل چنانچه هست بعضی از این آدویه
که چون در حالت احتضار بمریض دهند واسطه غریب و برانگیختن قوای دماغی و اعصاب مریض
برخاسته بنشیند و بسخن آید چنانچه پرستاران گمان نمایند که شفا یافته و این آدویه بر چند
قسم بوند بعضی محرک قوه التی مخصوص مانند در رحم و معده و غیره و بعضی محرک قوای جمیع آلات
بدن اما آدویه محرک آلات مخصوصه و انها متعدد هستند اول از انها آدویه جات معطری
که غالبا از ایشان عطر و عرق گیرند مانند نعناع مخصوص بفرنگستان که عطری از او گیرند که
موسوم به پیرمید و آن عطر را در ایران جوهر پیرمه نامند و آن عطریست که از و قرصها ترتیب
موده موسوم بقرص پیرمه و می فروشند و در بلاد ایران این نوع نعناع نبود و این نوع قرص را
در انگلستان زیاد ساخته بکار می برند و اجزاء او را مرکب کنند از تباشیر و قند و عطر پیرمه
و بعضی دارچین نیز همراه کنند و این نعناع بسیار مقوی و محرک معده است اگرچه انگلیسها
در و باء زیاد استعمال می نمایند ولی بسیار منفعت کند در سوء الهضم و نفخ معده هم قرص
پیرمان و هم عطر خالص و هم مطبوخ از نعناع مانند چائی و از همین جنس است بودنه که همان
نوع نعناع عطر و عرق او را گرفته بکار می برند و خود او را نیز مانند چائی دم موده ترتیب
داده با شیرینی می خورند و همین نوع نبات رومان را که نبات معطر است از جنس ترخان که در
ایران یافت نگردد و مستعمل می دارند و اکثری از حکماء عطر این نبات را داخل مرهم موسو
بر آبله لذاک که گذشت می نمایند و دیگر آنست افسنتین و صعتر که بفرانسه طیم نامند و از این نیز
عطر و عرق اخذ شود چون سایرین و بکار می دارند در نفخ معده و ریاح و امتلاء و کمادات
یا بوده و نعناع و افسنتین بجهت صلابتی که از اورام مانده باشد بسیار سودمند و از همین جنس است
اکلیل الملک که بجهت تعلیل دمامیل و اورام مزمنه متمم بسیار نافعی از و ترتیب داده اند موسو
بمتمم اکلیل الملک صفتا و بگیرند موم زرد دوازده جزو روغن سفر و زیتون و با آمده و انتاع
از هر یک سه جزو اشق یک جزو اکلیل الملک هشت جزو افسنتین گل بابونه حب الغار از هر یک

در تعریف ادویهٔ محرک

بهم جزء اجزا را بقاعدهٔ مرهم محلول و مخلوط نموده بکار دارند و از همین جنس است اری کنا و
نادر بعبوبه و مثل طرامشیع که جای از ایشان در قولنج و نفخ معده و اختناق رحم بغایت بد
منفعت است و دیگر است برگ سداب که از ادویهٔ مخصوصهٔ رحم است و در احتباس طمث و اختناق رحم
زیاد بکار رود و دیگر از ادویهٔ معطره محرکه که دود دوا بوند که کمی قوهٔ قابضه با انها است لهذا
عزعزه از ایشان در اورام حلق و کلو منفعت دهد و انها از دوا و سکبینا بوند و دیگر از این
ادویه بهار نارنج است که جای از او عرق او در نفخ معده و اختناق رحم مفید و بجهت اغشیا
اکر ادویه چشمی را در عرق او حل کنند و از همین ادویه است بابونه که در اختناق رحم و امتلای
معده که نخواهند قی نمایند و مقی بکار برند مفید و هم بجهت تعریق جای او بکار است و بابت
نوع از بابونه در جبال الطبلس پدید کردد برنك قرمز که کبك و مله و بعضی هوام از و بکریزند
لهذا در بعضی از نباتات را در منزل و رخت خواب و لباس بسیار خوب است و بقرابادین بابونه را
سرخ را ان طیبی نامند و اغلبی در فرنکستان با او تجارت کنند و یك نوع دیکر از بابونه است که
در فرنکستان پیر مردم کویند و در کنار بعضی از جویهای شهران طهران یافت می کردد که
جائیدن برك او مخرج بزاق و ریشهٔ او رافع وجع دندان است و دیگر از انواع این ادویه اسطوخودوس
و لاوندل بوند که او نیز نباتیست از جنس اسطوخودوس که کلهای او بنفش و مربع صاحب
چهار خط با دو لب پائین و بالا و برکش صلیب است و جای انها نیز در نفخ معده و سوء الهضم و
اختناق رحم مفید خواهد بود و از همین ادویه است مجلك که محرك قوی است نسبت باین ادویه
مذکور شد خاصه چون با دارچین در شراب و مرزنجوش با کی فند بنوشند و قوت او بسیار شود
چون در این مطبوخ زرده تخم مخل کرده برهم زده صرف شود و این ترکیب بجهت ناقهین امراض
حاده عظیمه و ضعیفان پسندیده بود که بزودی تقویت از ایشان نموده رنك در روی ایشان
قرمز شده قوی و زنده شوند و بعد از زیج و نبیذ با دو سه مازه کی نیز فایده بخشید و بجهت
رفع نفخ بطن مجلك را کوبیده در روغن داخل کرده بشکم مالند و دیگر است بادیان و ابیسون
که این دو دوا در نفخ بطن و امعاء منفعت می نماید در خوردن و مالیدن بشکم و این دوا
در صاحبان بلغم که همیشه منتفخ هستند بسیار خوب بود و از همین جنس است تخم شب و زیره
و تخم حبة الغار که در نفخ شکم حیوانات چون کاو و کوسفند چیلی بود دهد و بجهت تمریخ بطن و نفخی

در ادویهٔ مسخن

از او ترتیب داده اند که لنکان امر مطبات نامند طریقهٔ ساختن او بکیرند روغن خام سی
جزء موم زرد سه جزء در روی آتش مخلوط بهم کرده هنکام سرد شدن عطر انبسون و
عطر غار و نعناع و مثل طرامشیع و اسطوخودوس از هر یك ربع جزء اضافه نمایند و بکار
برند و از این جنس است بسباسه کل بسباسه و چون این کل بسیار زرد رنك و شبیه بزعفران
است لهذا منقلبان این کل را با زعفران مخلوط نموده بجای زعفران خالص بفروشند و هم
عطر و عرق از و کشند و تعفنی از و درست نمایند که بسیار سود دهد امراض مذکوره اصفت تعفین
او بکیرند اکر ترکی یکجزء زنجبیل و سلیخه و بسباسه از هر یك نیم جزء عرق دو آتشه بیست و چهار جزء
اجزا را مخلوط بهم نموده هشت روز در محلی کرم نهاده بعد صاف نمایند و استعمال کنند و از
جنس است پوست نارنج و پوست لیمو و چون کمی نلخی دارد برای سوء الهضم مفید بوند و از انها نیز عطر و
عرق توان کشید و از این قسم ادویه است اکر ترکی که در خنازیر اطفال بسیار سود دهد و دیگر
است سنبل الطیب که بر دو قسم بود یکی را هندی و دیگری را رومی نامند و این دوا در اختناق
رحم و قولنج و نفخ و امراض عصبی مخصوص بود و هم قوهٔ اخراج کرم را دارد و از همین ادویه است انزروت
که ریشهٔ نباتیست که برکهای ان نباتات شبیه برك بید است ولی از انها نیز برك تر است و استعمال
او نیز چون اکر ترکی است و دیگر است سرو بنطر که برای رفع سمیت هوام مانند مار و عقرب
مخصوص است در زمانی که ملدوغ را بنفض صفرا شود و همین نوع است خولنجان و زنجبیل و
فلفل که در تقویت معده بکار رود و در جنات استعمال ایشان منع است و هم از نکا که کل نباتی
است شبیه بکل کاسنی و بابونه شیرازی مستعمل است در استسقاء و محرقه و مطنفه و بدل مثل
است و همین جنس است سنکا و این لاکه مذکور شد و در مطنفه و ذات الجنب هنکامیکه تنفس
صفرا شود مستعمل است و بیار و سیر و خردل نیز محرك قوهٔ معده بوند ولی خردل زیاد مستعمل
است ضماد او هنکامیکه میل دم بدماغ است که در مالیخولیا ساق بیدانداز نند و هم محرك اشتهاست
که کوبیده با کمی سرکه مخلوط نموده همراه غذا خورند و یك نوع از فلفل است که کبابه جیونا مندو
تازه او که کهنه نشده باشد در سوزنك بسیار فایده دهد که روز دو مثقال او را با فندقا
میل نمایند و حب او نیز با زاج سبز و سفرهٔ سوزنك مفید است و روغن از کبابه کشند که محرك
بسیار خوبیست و قوت او قریب هشت از فرو بود قدر شربت او دوالی چهار قطره است که در روی

در تعریف ادویه محرک

قند چکانیده میل نمایند و جنس اخیر از ادویه محرکه نفط است که جسمی است که مجاورت آتش مشتعل
بود و این شیء یافت کردند در بعضی از جبال چون در بحر بیت المقدس و در فرنگستان از ذغال سنگ خاد
می نمایند و در بادکوبه نیز زیاد است در لحل که استعمال می نمایند او را بر خلاف ظاهر که تمریخ
او در مفلوج بسیار منفعت کند دهم در روم مفصل مزمن که با روغنی مخلوط نموده تمریخ فرمایند
قدر شربتش از ذاخل الی چهار قطره بود دهم بزر دوقه است مکی سفید و دیگری سیاه و سفید او مستعمل
است و در داخل استعمال شود در مرض وباء و جهت دفع کرم حب القرع دهم در مرض سل کاهی سودمند است
قدر شربتش یکقاشق چائی خوری است که در صبح و شام بنوشانند و این دوا قطعی نفط بسیار سودمند
است برای ورمی که از سرما زدگی حاصل شده باشد بگیرند روغن زیت شش مثقال نفط سفید
شش مثقال کافور یک مثقال نفط را بنون یکمثقال اجزا را در هم سحق سلایه کرده ممزوج شود در روز
دو نوبت بقدر ضرورت بدهم مانند نوع دیگر نفط شش مثقال جوهر نشادر یکسیر مخلوط بهم کرده
سائیده مانند و دیگر از جنس محرکات کیاهی است موسوم به انبیل شبیه بشعلت لی معطر و از امریکا
خیزد و این کیاه اصلش در درخت دیگر است و از و تغذیه می نماید و تخم صاحب غلافی است مانند
لوبیاء و امثال او و محرک مخصوصی است در آلات تناسل رجال و نساء و از خوردن او تقویت باه و
احتلام زیاد پدید شود و بهتر است که او را داخل بسنبین نموده میل نمایند یا مخلوط بشیر و قند کنند
قدر شربت این دوا دو غو است صفت نسخه بگیرند انبیل یکدرم دغال هشت درم کروز کلات و قند
از هر یک دوازده درم مخلوط نموده با لعاب بهدانه قرصها سازند و روزی سه دانه میل نمایند
و این نسخه رفع کند تعفن دهان و نفس را اما ادویه جات محرک عام که بهر آلات اثر دارد اول
از آنهاست کافور که جسمی است سیال و از درخت کافور مترشح شده منعقد گردد و چون تخمی و
بهترین کافور آنست که از چین خیزد نوع دیگر او آن بود که درخت سوزانده از و اخذ می نمایند و از دیگر
وی مصرف خواهد بود و این [illegible] عفص و چون بدهان برند اول ذائقه احساس حرارتی از و
نموده پس سرد نماید و جزء حرارت در او است که بزودی از مضرو خود برود دهم بحرارت قوی مستعد
کردد و در هشتاد درجه حرارت ذوب شود و بسان روغن کردد و محلول است در عرق و اطر و مکم در
آب که صمغ عربی سائیده باشند حل شود کیفیت و اثر او در بدن مسخن و محرک جمیع اعضا و بر خلاف
مضعف و مبرد در باه و زنا را و ستم قدر شربتش دو الی سه نخود در یکروز بود که این مقدار مورث

انبیل

سرعت نبض

در تعریف ادویه محرک

سرعت نبض و تزاید عرق و تحریک قوا کردد و کافور منع است در صاحبان اورام حاده و کثرت دم و
در جبلی و مستعمل است در محرقه و کوبه غش و سوزنک که از شدت وجع نعوذ همراه بود دهم در امراض
عصبانی و ارتعاش شارب الخمر و صرعی که جهت استعمال بود دهم با کنه کنه و اینون در مرض قانقرایا و
محلول در عرق بجهت وجع مفاصل مزمن و حقنه او دافع درد الحل دهم مخلوط بزرده تخم مرغ در جراحاتی
که جهت خوابیدن بیکشب بدن است دهم در جراحاتی که کرم در او پدید شده باشد دهم بکار دارند در زنا
زده کی عضوی از اعضا و طلا بدو دافع خونی که از ضربه در تحت جلد مانده باشد و چون کمی و عفران
نیز علاوه نمایند قوتش زیاد تر کردد علامات مسموم او بر اعضا و با خنکی لون صورت و سستی عضلات
و هذیان و تشادب و تمطی و مرگ علاج مقی حاد و پس از و مسهل و در صورت هیجان دم بدماغ زالو
و فاد خورد در ساق بود دهم همی از کافور ترتیب داده اند موسوم بمرهم ابه دلداک که در وجع مفاصل
مزمن بسیار فایده بخشد و صفت او در تعریف جوهر نشادر در حرف واو و به قلیایی ذکر شد قیروطی
دیگر بگیرند روغن سائیده جزء روغن خشخاش هشت جزء جوهر نشادر هشت جزء مخلوط بهم نموده
و در وجع مفاصل مزمن بکار برند صفت مقشی که در زنات الجنب و زنات الرئه شیوع بکار است بگیرند
کافور دو کندم حسن لبه شش کندم مخلوط بهم نموده در یکنوبت بنوشانند نوع دیگر که برای خروج
نفث بی نظیر است بگیرند کافور یک کندم انیمون دو نوع کندم مار ربا السوس جمی نموده یکدفعه بنوشند
صفت نسخه بجهت بحران عرق بگیرند کافور یک کندم زرکی عرق حل نموده افیون نیم کندم شوره دو کندم
اضافه و مخلوط نموده بنوشند بجهت سیلان منی و سوزنک که بعود و وجع شدید همراه بود این ترکیب
نیکو بود بگیرند کافور ده کندم شوره نیم درم طرطیر یکدرم اجزا را مخلوط و ممزوج نموده چهار هفت نوبت
روز دو قسمت در روز دو وقت بنوشند و در قانقرایا این نوع استعمال فرمایند بگیرند کافور هشت نخود
مشک یک نخود افیون دو کندم اجزا را باهم مخلوط کرده شش حب نمایند و روزی دو حب در دو وقت
خورند و جهت جراحت قریب به قانقرایا بگیرند کافور دو نخود یا زرده تخم مخلوط و ممزوج کرده بر
جراحت نهند و در مفاصل عرق را با زعفران و کافور محلول و مخلوط نموده بعضو مالند و چون
کافور را در اطر محلول نموده چند قطره در گوش ریزند رفع کرانی گوش که سبب سستی عصب سمع
خواهد کرد و در مرض سالوره باز بر که مرضیست که حریص بجماع شود و بدون اختیار کردد دهم
نوع در دختران این مرض هویدا شود که الملهه مانیا نامند بدین نوع مستعمل است که بگیرند کافور

در تعریف ادویه محرک

دو جزو شوره نیم مثقال طرطیر نیم مثقال اجزا را نام سائیده مخلوط کرده در بکر در چهار نوبت بنوشند
و بجهت دفع بیهوشی مشمومی از ترتیب زاده اند بسیار نافع و مجرب صفت او بگیرند کافور نیم مثقال
روغن میخک بیست قطره عطر بوست لیموی قطره سرکه روا نشسته بنند بگیر مخلوط نموده در شیشه نموده
هنگام احتیاج بیوبانند محرک حالت احتضار علیل بگیرند کافور یک جزو مشک شش گندم نا کی فند
چهار دهنت نموده هر نیم ساعت قسمتی خورند و در مرض وبا بدین نوع مستعمل است که هر نیم ساعت دو
گندم او را با لیک گندم تریاک مخلوط کرده بنوشانند و محلول کافور در عرق بر بدن او مالند بحدی
که گرم شود و تسبیب از ادویه محرکه طاقه بدن مشک است و اصل مشک بسی است شبیه بخون منجمد نشک
با بوی معطر که تولید شود در غدد نزدیک آلات تناسل آهوان چین و تبت و سایر آهوان ندارند که
از امور اصید نموده و غدد مذکور را شکافته و مشک را اخذ می کنند و بوی عطر او بحدیست که چون در
جعبه گذارند سالها از آن محل بوی او خارج نشود و این جسم از ادویه محرکه قوی است که از خوردن او
نبض سریع شده و حرارتی در بدن چون حمی پدید آمده و او را بول و عرق زیاد شود که آن عرق و بول
بنزدیک مشک دهد و این دوا مستعمل است در مرض محرقه زمانی که نبض صغیر شود و اغما و خرس اسنان
پدید آید و همچنین در زمان لرزه هنگامی که زیر انگشتها افتاده و قوت دفع خلط ندارد و دوای عمومی
است و در فقراء که قوه خرید کن مشک ندارند بدل او کافور است و هم بر نسخه که در کافور ذکر شد
در حالت احتضار و سکرات علیل محرک تجربه انگیزی است و دیگر استعمال است در سیاه سرفه و خوسک اطفال
و هم در مرض ثانقرایا و قرابیطس اطفال مستعمل است و طریق خوراندن مشک بجهت اخراج نفث و حالت
احتضار بدین نوع بود که یک گندم او را با مقدار مخلوط نموده هر نیم ساعت خورانند در ربع ساعت اگر نبض تغییر
نکند گندمی دیگر بطریق اول دهند و باز در ربع ساعت اگر نبض را تغییری پیدا نشد گندمی دیگر دهند
بهمین نوع و از ده گندم بیشتر نتوان داد صفت نسخه بجهت خوسک اطفال بگیرند مشک شش گندم کرمهای
اما بنا که نوشاذر مرکب با هوای گرم است نیم مثقال سنبل الطیب شش جزو اجزا را در هم سائیده شش قسمت
نمایند و در سه قسمت در سه وقت بخورانند برای سیاه سرفه با پنبه روی نابد ترکیب کرده صفت
نسخه او بگیرند مشک شش گندم پنبه روی شش گندم دهش سنبل الطیب بیست گندم اجزا را سحق و سائیده
نموده مخلوط کرده شش قسمت نمایند و در سه قسمت در سه وقت بنوشند و همین نسخه مذکور را در
خوسک بنزوان داد و از برای مرض ام الصبیان که هم قرابیطس و ابدر سفال نامیم در هنگامی که

مشک

در تعریف ادویه محرک

نبض طفل ضعیف گردد بدین نوع استعمال نمایند بگیرند مشک دوازده گندم کلمل شش گندم نافند
سائیده قسمت هر ساعت یک قسمت خورانند سیم از جنس این ادویه عنبر است که در فرنگستان با
بودن مشک و بعد از او کافور استعمال او ترک شده و در ادویه استعمال نیست ولی از برای هر امی بنا
و بنیات مخصوصه مورد کار است ماهیت او فضله یکنوع ماهی است عظیم الجثه مخصوص بدریای هندوستان
و این ماهی را چهار پا بود که در وقت جلد شکم مخفی است و هنگام تشریح خوب نمایان گردد و هر ساعت
بجهت تفریح و استنشاق هوا بقدر پنج دقیقه سر از آب بیرون کرده نفس زند و این حیوان توالد و تناسل
کند و از پستان خود بچه را شیر دهد و غذای او صدف است و فضله او عنبر که او را با از روی آب اخذ
می نمایند و با صید نموده از شکم او در می آورند و فرنگان در بدن عنبر را چندان استعمال نکنند
مخصوص است برای روغنها که بدان استعمال مرهم موی سر و ریش بیالایند برخلاف اطبا ایران
که از عنبر معاجین و حبوبات ترتیب داده چهارم از اقسام این ادویه جندبادست و جندبیدستر حیوانی
است که این حیوان از جنس موش بود دندانهای او بمانند موش و دم او چون روباه ولی بی مو و بجای
موی فلسهای زیاد دارد و منزل این حیوان کنار رودهای بزرگ است و هم در آب و هم در خشکی
تعیش می نماید بخلاف اعتقاد حکیم مؤمن که چنان گمان نموده که در خارج آب تعیش نتواند نمود و هم
در نسخه خود مذکور نموده است و اعتقاد همه اطبا بر این است و این دوا مستعمل است در اختناق و رحم
قدر سر بیش تا شش جزو بود اگرچه تا نیم هم نوشتند اند و چون با انفوزه ترکیب کنند قوت او زیاده
خواهد شد و در فقراء بجای جندبیدستر انفوزه دهند و تعفنی از او ترتیب داده اند که غالب امراض
بکار می برند صفت نسخه بگیرند جندبیدستر عرق دوا نشسته شش جزو جندبیدستر را در عرق ریخته بهشت ساعت
نمود و چند روز بماند آنگاه صاف نموده بکار برند قدر سر بیش یکمثقال در روز بود و در مرض
نیز می توان محلول نمود و استعمال کرد و این تعفن را در جائی تا بوند ریخته می دهند و خود
او را با سنبل الطیب و دیگر از محرکات قوی است شراب عرق بدانکه از هر شیء حلو شراب توان اخذ
نمود و بهترین شرابها شراب انگور باشد و در انگور نکی است موسوم به طرطیر که مفصلا شرح او مذکور
شد و قوه مسهله که در انگور است بواسطه این نمک است و شراب خوب از آن نبیذ تر است و عرق از شراب
سبک تر بود و گاه گاه نوشیدن او باعث فرح و سرور و انبساط و تقویت دماغ و اعضاست و افراط
بدو مورث امراض کبد و استسقاء و زوال عقل بود که بخصوص نوعی از جنون در کسانی که افراط کند

استعمال می نمایند

شراب

در تعریف اغذیه محرک

شراب نمایند بظهور رسد که غالبا در تطرا اشیاء مختلف عجیب بینند و دیگر از امراض مخصوصه
شاربان خمر حرت بلغم است که علامت مخصوص ایشان است و همین علامت توان انها را شناخت و
شراب مستعمل است در تاهیل و مرض پورپورا و خنازیر و فالج و جهة تقویت پیران و فالجهای شوخ
و شراب مستعمله فرنگستان بر چهار جنس بود که کدام مخصوص بامراض چند بوند اول شراب شیرین و انها
دو سه قسمند اکرس مدیره تاکی لکره مکرسنه و این شرابهای شیرین مقوی بدن و
محرک قوای است و مخصوص است جهة تقویت بدن شیوخ قسم دوم شراب قابض است و اسامی ایشان
از این قرار است برود که هم از ژولیا کویند اره ملیناس روش روسپیاه برکابی و از
شرابها مستعمل است در اسهال مزمن و امراض اغشیه مخاطی مزمن جنس سیم شراب
سفید مایل بزردی بود و این شراب برای ضعف معده و خنازیر و فالج بسیار نافع است خاصه چون
مخلوط با اب ترش معدنی نمایند و میل کنند قسم چهارم شراب جوش است بدین معنی که هنگام
باز کردن سر مظروف انها بجوشند و از شیشه برایند و اسامی انها این است شامپی مرشان
سلبری شانولاقید و این شرابها بسیار لطیف بوند و هم سدی نمایند و نافع است این شراب
برای اشخاصی که بعد از غذا میل بخی کنند که نجاتی پس از غذا بنوشند و هم جهة تاقهین فایده بخشد
اما عرق چنانچه مکرر بیان شد از هر شیء حلو و هر چیزی که نشاسته داشته باشد عرق توان اخذ نمود
چنانچه از سیب زمینی که نشاسته دارد عرق می کیرند و لهیترین عرقها عرق نی نکو و خوشبو است و هر
قدر سبک تر بود نیکوتر است و با هر مطرکه اسیابی است از درجه سبک و سنکین او را توان معین کرد
و از نوشیدن او احساس حرارتی در معده نموده و کم کم بفرح و مستی او رد و افراط در شرب او
موجب ضعف معده و کبد و صفرت رنک و رخساره بود و این دوا مستعمل است جهة تقویت معده
خاصه چون با جنطیانا ترکیب کنند و کاهی هم در محرقه شدید محض تحریک قوی استعمال شود و از
ظاهر با کاوز در تحلیل اورام مزمنه مفاصل و زده شدن کفش از پا بکار رود و برای شستن و
حل نمودن بعضی از جوهرات و ادویه بسیار در کار بود و اقسام اطر که جوهر بیهوشی است بواسطه
عرق ساخته شود که انشاء الله تفصیل ایشان خواهد آمد و علاج کسانیکه بافراط عرق نوشیده
باشند و مزیت بهلاکت کردند اینست که اولا معدی بکار برده و پس از آن جوهر نوشادر بیوبانند و
بنوشانند و طلا بر وجب الماء از اب سرد در سر و جبهه نمایند و عرق با قسام بود اول از انها

در تعریف اغذیه محرک

برندی است که از کل انها خوش طعم نبود و مستعمل است بجهة کسانیکه خون زیاد از بدن ایشان
خارج شده باشد چون مجروحین و اشخاص کلوله خورده و در سوختکی عضوی از اعضا و پس از اعمال
بد بزرک نوشیدن برندی مقوی و محرک است و اکثر بدین نوع کنند که برندی را با چائی دارچین و قند
مخلوط کرده زرده تخمی در او مخلوط نموده بنوشانند و چهار پنج قطره عطر دارچین هم اکر مزید فرمایند بهتر
است و برندی چون در هوا بماند پرده رقیقی در روی او مانند چوبی ظاهر کردد و در اتحال سبب
دارد و دیگر است رم که از نی شکر کیرند و بهترین رم ان بود در فرنکستان که از جزیره ژاما ایکا اورند
و رم مستعمل است در خناق و برای تعریف که پنج از ترتیب داده بنوشند و پنج عبارت است
از چای و رم و پورت تارنج و اب لیمو و قند و دیگر است چین و تکا بردسی که از کندم اخذ می نمایند
و چون با عرعر ترکیب کنند مدر است و دیگر از اجناس عرق عرقیست که از نقل شراب خرما کیرند و عرق
را چون با دارچین اخذ کنند لیکر نامند و چون با افسنتین بود لیکر ابر کویند و دیگر از جمله ادویه
محرکه و منعشه اطر باشد که جوهریست که بهوشیدن بیهوشی پدید کردد بدانکه این دوا از اختراعات حکیمی
بود در فرنکستان که محض معالجه دندان بود و در ابتداء که این جوهر را کشید نمی دانست که بوییدن او
مورث بیهوشی است یکی از شاکردان سهوا بجای دوای دیکر بوکرد و بیهوش افتاد حکیم مذکور چنان
پنداشت که او را سکته چنین کرده از ان منزل بیرونش اوردند قدری کذشت بحال امده و بیان نمود
که فلان دوا را بوییدم و مرا بیهوش کرد انوقت دوا را تجربه کردند و امتحانها نمودند و الحال بجهة بیهوشی
مستعمل است نیست مکر در کسیکه بخواهند عمل بدی کنند که بیهوش شدن احساس نماید طرز ساختن
او اینست که یکیرند عرق دوا قشر لیمو سی و شش جزء ترشی کوکرد خالص بیست و چهار جزء عرق را با
شش جزء ترشی کوکرد مخلوط نموده در فرجی کنند و قابله او را در پنج نهند و او را تقطیر فرمایند پس ان
مقطر را دوباره با دوازده جزء عرق که از عرق میزان کل نکاهدارند در ابتداء در قرع ریخته تقطیر
کنند پس از تقطیر قدری قلیل قلیاب مصفی در قابله در ان مقطر ریزند که ترشی کوکرد او را جذب
نموده و یک نوع فرنکی بوجود اید و اطر بالای او ایستد انکاه اطر را اخذ نموده نکاهدارند و این نوع
را اطر سولفوریک نامند یعنی اطر با ترشی کوکرد و تقطیر و ترتیب این جسم کاری است بغایت با احتیاط
که مکرر بواسطه حرارتی اندک زیاده از اینچه باید قرع شکسته و کارخانهای بزرک در فرنکستان این
کرفته و حال تدبیرات چند استادان این فن به نیکی او را عمل میاورند اما کیفیت طبیعی او و طریق

در تعریف آبی تند محرک

شفاف با بوی مخصوص بسبک تر از آب و بزودی جزء هوا شود چنانچه اگر قطره از وی را از یکی ارتفاع بزمین
ریزند بزمین نرسیده جزء هوا گردد و با آتش عجلی قابل است که اگر از دور شعله مانند چراغ باشد آتش
گیرد و چون بجلد رسد از احساس برودت شود و نوشیدن پنج شش قطره او تحریک قوا نماید و فرح و
انبساط بظهور رساند و زیاد از زحمت کند و بوشیدن پنج شش قطره او بیهوش نماید و این دوا
مستعمل است و لامزای بیهوش نمودن کسانی که عمل بدی در آنها منظور باشد چون سنگ مثانه و قطع
اطراف و امثال او و دیگر است استعمال او در داخل خاصه در مرض محرقه و امراض عصبی و وجع دندان
و حصات کبد و قولنج ریحی و سرطان معده موجع و حج شدید تا مفاصل و چون در صداع حصات
کلیه خواهند بنوشانند بهتر آنست که با سقمونیا مرکب کنند قدر شربتش هشت قطره الی نیم مثقال است صفت
نسخه جهت ضعف معده و تحریک صاحب محرقه بگیرند دارچینی مطبوخ سرد شده یک سیر اطریفل نیم مثقال
مخلوط کرده در یک روز بمریض بنوشانند و از برای حصات کبد بدین نوع دهند بگیرند اطریفل سه مثقال
اطریفال نیم سه مثقال مخلوط بهم نموده روزی دو نوبت هر نوبتی بیست قطره بنوشانند نسخه برای وجع معده
سرطانی بگیرند چای نعناع سرد دو سیر اطریفل یک مثقال شربت نارنج سه مثقال ممزوج نموده در روز
بدفعات بنوشند نسخه برای سوء هضم عصبانی و اختناق رحم و نفخ شکم بگیرند چای سنبل الطیب دو سیر اطریفل
یک درم درم مخلوط نموده تا دو روز بدفعات نوشند و جهت دندانی که بقول عوام کرم خورده و ماده
فاسد او را مثقوب کرده باشد بگیرند دو مثقال مصطکی را در نیم مثقال اطریفل محلول می کنند پس از
حل شدن مانند خمیر چیزی کرده آنگاه از آن خمیر بر داشته در سوراخ دندان نهاده و با میل فرو می
برند تا آن سوراخ پر شود و این خمیر جسمی کرده بسان سنگ سخت و متحجر که مدتها باقی ماند و وجع بر
طرف شود و جهت اوساخی که در گوش سخت شده باشد دو قطره اطریفل در گوش چکانند تا حل شود خاصیت
سازند و یکی از جمله خواص فساء اطریفل اینست که جرب جامه را ببرد قسم دویم از اطریفل نیز یک است
و طریق ساختن او اینست که مانند سایر اطریفلها نفطر نامند عرق و ترشی نمک را و بهمان نوع در قطر
اوقلیطس یا بابونه بریزند و این اطریفل در استسقاء لحمی استعمال مفید است صفت نسخه بگیرند اطریفل
یک مثقال سرکه قلیطس محلول چهار مثقال سکنجبین سورنجان یک سیر اجزا را مخلوط بهم نموده هر سه ساعت
یک قاشق بنوشند از جمله ادویه منعشه و محرکه عامه بدن و اقوی از جمیع محرکات است فسفر و این جسم
از جمله اجزای ارجنه عظام است که استخوان را تکلیس نمایند و با مرهمی که کرد او را تحریه نموده فسفر

در تعریف فسفر و دیگر محرک

از او گیرند و در قدیم او را مخصوص به نور می دانستند ولی کنون از عظام اخذ می نمایند و در عظما
جمیع حیوانات موجود است و این جسم در تاریکی روشنائی از او ظاهر گردد و دلیل این قول او لا آنکه گرد
های فرنگی است که بدون آتش مشتعل می کنند که بواسطه فسفر که در اوست در شب چون او را المس نمایند
روشنائی پدید آید و هم در استخوانهای پوسیده مثل آتشی شده چون در بیابان عمل باشد در شب روشنائی
بسان شعله نمایان گردد و این فقره خوب ظاهر است در قبور و مزارهای کهنه که چون استخوان به
پوسد و قبر رخنه پیدا کند که هوا مجاور با او تواند شد هنگام شب آتش بیند و از این است که عوام
بعضی حرفها زنند و هم در سواحل دریا از جزیره عظیمی که حیوانات بحری و ماهیان از دریا بیرون
فتند و باز گشت نتوانند چون بمیرند و استخوانهای ایشان بپوسد و مثل آتشی شود در شبها آتش و باد
در آنجا بنظر آید و در صباح بحر از عظام رمیم پوسیده چیزی بدیدند کیفیت طبیعی فسفر جسمی است صلب
برنگ زرد و سفید و پس شبیه بموی سم الفار و در تاریکی روشنائی دهد و مجاورت هوا با آن
ترکیب شده بسوزد و عنبر محلول در آب و در اطریفل و عرق حل شود و با دهنیات مخلوط گردد و بواسطه
نگاه داشتن او باید در نفط سفید او را نگاه دارند و الا بخود بی خود مشتعل شود و مقدار زیاد
خالص خوردن او معده را منفرج سازد و بقدر شربتش محرک و مقوی اعصاب حس و حرکت نخاع
بود لهذا مستعمل است در ضعف باه و نوبه مرض که بواسطه کند کند و سم الفار رفع نشده باشد و هم
در فلج و اوجاع عصبانی مانند عرق النساء و صداع جهه و صرع عصبانی و امثال آن بکار برند
قدر شربتش شانزده یک کندم الی ربع کندم بود که او را در اطریفل ادهان حل نموده و ممزوج کرده
نوشند صفت نسخه برای نوبه مزمن و فلج و صرع بگیرند فسفر دو کندم روغن بادام دو درم
ساییده حل نموده و یک درم صمغ عربی نیز با او ساییده آنگاه هشت درم شربت بنفشه و چهل و هشت
درم گلاب و یک درم اطریفل را بقبه یک مخلوط بهم نموده هشت روز بدفعات نوشند نسخه دیگر بگیرند
فسفر دو کندم روغن خشخاش سه مثقال صمغ عربی سه مثقال اجزا را خوب در هم سحق و سائیده نمود
تا یکسان شود آنگاه نیم سیر شربت نارنج و شش سیر آب نعناع مخلوط بآب نموده در دوازده روز میل
نمایند و تدهین بروغنی که فسفر در او حل نموده باشند بسیار نفع دهد عرق النساء و فلج و هیچ
عضوی را صفت او بگیرند فسفر دو نخود در نیم سیر روغن بادام ساییده مخلوط کرده بمرهم بعضو
فرمایند نوع دیگر بگیرند فسفر یک نخود روغن طربانی نیم سیر روغن تخم کتان نیم سیر کافور یک

در تعریف کوبنده محرک

مثقال اجزا را درم مخلوط روز دو نوبت عضو را بتمریخ فرمایند نوع دیگر بگیرند فنفرش کنند
در شش درم روغن خشخاش حل نموده و دو درم جوهر بونشادر و نیم درم طریان فی اضافه کرده در
بدن مفلوج بمالند نوع دیگر بگیرند فنفرنج کندم روغن زیتون چهار درم موم گداخته دو درم کافور
ده کندم روغن طریان فی یکدرم مانند سایر مخلوط نموده بعضو تمریخ فرمایند و روغنی نیز از
استخوان اخذ شود موسوم بدال توبیل که قوت او چون جوهر بونشادر بود که محرک و مقوی عصب است و
هم معرق و تمریخ بدو در مفلوج و شرب او بهمه دیدان فایده بخشد خاصه در کرم حب الفرع صفت تخته
بگیرند چند بیدستر چهار تخته سنبل الطیب هشت تخته دال توبیل هشت قطره مالکی ارد بیست حب نموده هر
دو ساعت سه حب خورند نوع دیگر بگیرند فنفرنج کندم و در یکدرم روغن استخوان حل نموده روزی
دفعه هر نوبت ده قطره بنوشند و این تخته را در نزول آب سیاه استعمال می نمایند و جوهر بونشادر که
امانیاک نامند و سرکه بونشادر نیز از محرکات بودند که بتفصیل ذکر شد و از محرکات اخیرین که قوی تر از
او بود اثر او در جمیع اعضا و اعصاب نماشد چرخ الماس بود که در مزیفان آب فلج استعمال کنند و هم
در بعضی امراض باقسام مستعمل است که تفصیل او در اول کتاب در علاج باثر اسباب بیرون در فصل
چهارم از باب اول در تعریف لک طریکان شد

باب هفتم در ادویه مخدره

بدانکه ادویه مخدره عبارت است از ادویه چند که اثری نمایند در دماغ و اعصاب دماغ و نخاع و
اثر ایشان باقسام مختلف است و بر طبیب است که اطلاع کامل بر هر یک از آنها داشته باشد و بداند
که هر یک چه نوع اثری در آلات و اعصاب مذکوره می نمایند بدانکه چون اطباء ایران از همه را
یکسان بدانند زیرا که اطباء مذکوره ما بین افیون و بنج را بین شوکران و توتون فرقی نهاده
همه را مخدر گویند و معنی مخدر خواب دهنده عصب دانند و اما اثر این ادویه مخدره باقسام مختلف
بود چنانچه بعضی از ایشان اثر و کیفیتشان مخصوص در اعصاب است که در اعصاب حرکت چون تموج
کند متشنج سازد اعضا را چون کوچله و جوهر یابات او که مسموم او به تشنج شدیدی مبتلا کشته ملال
کرد در بعضی دیگر بر خلاف این بود که اثر او اعصاب حرکت مسترخی شود چون شوکران و جوهر او که
سمی بسیار قوی است و مسموم او باسترخاء عضلات و فلج میرد پس می بینیم در کیفیت این دو دوا که هر
دو مخدر هستند و اثر در عصب حرکت دارند و کیفیت اثرشان بر خلاف یکدیگر بود قسم دیگر آنست
که اثر او محدث عدم حس و هوش و مورث تشنج است مانند خانه صرع چون جوهر اندریاسلک

در ادویه مخدره که نوکتیک نامند

که هم

در تعریف ادویه مخدره

که سم بسیار قوی است ماخوذ از اجزای میته حیوانات چون شاخ و موی و غیره و سیاه نوردو زنک
که اسید ایدرسینک باروی باشد و سیاه نوردو پتاس که با قلیاب باشد و همین اثر است در جوهر
بادام تلخ و همین علامت پیدا شود در کسی که هوای اسید کربن او را گرفته باشد و همین هوایی است
که از خم شراب در حال انقلاب انگور موجود شده مصاعدی کرد که مکرر دیده شده در خمخانه
که زیاد خم در او است و شراب ریخته اند در حالت انقلاب انگور شخصی که در آنجا را گشوده بمجرد داخل
شدن افتاده بیهوش گشته است و در بعضی از مغارهای کوه ابن هوا بخودی خود موجود است که جوهر
جوانی در او داخل شود بمیرد و همین هوا است در ذغال که در الماهای تنک بی روزنه چون ذغال
روشن کنند بسا که مردم آنجا نشسته قریب بی بیهوشی و هلاک رسند دیگر از این ادویه جنسی است
که بچس میکند اعصاب حس را چنانچه قوه حساسه را فانی کرده تلف می سازد مانند افیون که در
مسموم او پیدا است و همین اثر است در اکانیت که گویا خانق النمر باشد و هم در بشره کاهوی جبلی قسم
دیگر ادویه است که اثر او ابتدا بدماغ رسیده مست می نماید و پس از آن تشنج شدید مانند جمود
اخذه ظاهر کرد که عضلات بدن چنان نماید که خشک شده اند مانند اطرو ضلفر و عرق و
التهی و بنک و چرس و شراب قسم دیگر آنست که اثر او مورث هذیان و اتساع حدقه و خارش در
کلو است چون بلادانه و تاتورا و بنج که در مسموم او هم ادویه همین علامات هویدا است قسم دیگر آن
است که از اثر او عقل زایل شده و اعصاب مسترخی شوند مانند دژنبال و توتون و بعضی دیگر از ادویه
معدنی سمی بود که کیفیت آنها خیلی شبیه با ادویه مذکوره است و اگر اثر ایشان مخصوصاً در اعصاب
مادون نخاع است که از مداومت با آنها فلج عرضی ظاهر شود و مسموم او نیز از کمر به تحت فلج گرده ها
او مسترخی شود و همیشه قولنج از و پدید گردد چون سم الفار و بیموتقره و روی و امثال آن و ادویه
سمی معدنی چون در مقدار طبابتی رفع تشنج از بعضی اعضا می نمایند و تنکان ایشان را ادویه
ضد تشنج دانند و اندر پاتما طبیب خوانند بر خلاف تشنج و اما این ادویه را منحصر به یکباب نبود
و پس از این باب انشاء الله بیان شود اما ادویه جات مخدر نباتی عموماً از این قرار بودند کوچله
شوکران اکانیت که خانق النمر باشد بلادانه بنج تاتورا بادام تلخ افیون عصاره کاهوی
جبلی و هم از ادویه مخدر است دژنبال و حرق ابیض و اسود و طرطون سکل ارکنه که کندم
مسفط باشد و این دوا را مفصلاً بیان نمودیم اما کوچله که بعربی ازاقی و بفرانسه نوا منبک

کوچله

در تعریف آی و مخدر

کوبند تخم ثمر درختی است که در هندوستان از جزیره یاوا خرد و کل این شجر را بلک و کرن بیش
نبود و ثمر او بقدر نارنجی است که در جوف او سه الی پنج دانه کوچوله بود که بجای تخم اوست و از
تخم عدسی شکل و در وسط کوری چون ناف بود با کورک اثری و بسیار سخت چنانکه کوبند نگردد
و باید با سوهان برآده نمایند و دو جوهر از و کشند که یکی را استرکنین و دیگری را بردسین نامند
و این شجر از اوراق و قضبان و کل و پوست و ثمر و تخم او همه کی سمیت دارد نه آنکه سمیت مخصوص بتخم
او بود و در طبیعت تخم او مستعمل است که کوچوله بود و اثر این دوا چنانچه اشاره رفت بر اعصاب حرکتی
تخاعی است بهر عضو که باشد چون آلات تناسل و معده و غیره و افراط بدین دوا مورث تشنج شدید
چون کزاز و تکانی مانند تکان چرخ الماس بود با عوارضاتی چون ملدوغ سک هار از قتل
عسر النفس و عسر البلع و نعوذ شدید و خناق و مرک علاج فی نمودن و پس از نوشیدن ملیخ مارزنا
و قهوه سیاه و علامت کفایت این دوا برای طبیب که استعمال بمریض می کند سستی بدن و اختلاف
بنعر و اتساع حدقه و تکان مذکور در اعضا بود و هم علامت اثر او است چون تکان در عضو مفلوج
متحرک پیدا شود قدر شربت این دوا یک الی چهار کندم در روز بود و این دوا مستعمل است در فالج
و خروج مقعد و مقدمه نزول آب سیاه و لقوه و رعشه که سبب افراط در شرب مسکرات و یا خوردن
زیبق و یا از شرب در بدن بود و هم در مرض قطرب و سوء الهضم عصبانی و در اسهال عادی باید
به تجربه داد و هم در اختلاج اعضا و لکنت زبان و فالج عصبانی مفید و مستعمل است و این
دوا را بجهت تفریح استعمال می نمایند اولاً است خالص او بدین طرز که بکیرند کوچوله را و بواسطه غاری
چون خمامه یا غیره او را نرم کرده بخشکانند پس با سوهان برآده نمایند و سحق و سلایه کنند که خوب
نرم شود و حب ها سازند که هر یک نیم کندم کوچوله داشته باشد و استعمال نمایند دو سه
از اقسام او نعفین است که بکیرند برآده کوچوله دو جزء عرق دوا نشه هشت جزء مخلوط بهم نموده
هشت روز در محلی کرم نهند پس از آن صاف نموده استعمال نمایند قدر شربت پنج الی ده قطره تو
در یکروز و می توان در عضو مفلوج از این نعفین بمالند دیگر است عصاره طرز ساختن او بکیرند
کوچوله را و بطریقی که ذکر شد برآده نمایند آنکاه با دو وزن او عرق مخلوط کرده دو روز در محلی
کرم نهاده پس صاف کنند و مکرر عرق در او بخته دو روز نهاده صاف کنند تا آنکاه که عرق
تلخ نشود پس از آن عرقها را بجوشانند تا قوام آید و آن مقوم را عصاره نامند نوع دیگر آن است

در تعریف آی و مخدر

که از ابتدا عرق را با کوچوله نیم ساعت بجوشانند و صاف کنند باز با عرق بجوشانند و صاف
نمایند تا زمانی که دیگر تلخ نشود پس از آن عرقها را کرفته بجوشانند تا قوام آید و این عصاره
است و قوت عصاره نزدیک است بقوت استرکنین که جوهر او بود قدر شربت عصاره در یک
روز تا نیم کندم بود و از ابتداء دو روز نیم کندم باید داد اما جوهریات او که یکی استرکنین و دیگری
بردسین بود و چون وجود استرکنین طبیب را کفایت است و مستغنی می دارد از استعمال بردسین
لهذا طرز ساختن استرکنین را بقدری که برای طبیب لازم است بیان اختصاری می کنیم و الا دوا
سازان در زمانی که استرکنین را از کوچوله اخذ نمایند در همان عمل نیز بردسین هم ساخته می شود
که بیک عمل این دو جوهر اخذ می شود و مکرر کفتیم که دوا سازی با این بیانات ممکن نیست و می توان
ساخت مکر کار استادان نبهی و طبیعی است و این بیانات برای اطلاع طبیب است طرز ساختن استرکنین
بکیرند برآده کوچوله دو جزء عرق دوا نشه چهار جزء کوچوله را در عرق نیم ساعت ملیخ دهند پس
صاف نموده دو باره با عرق بجوشانند این عمل را اینجا اوزند تا ملیخی او زایل کردد پس عرقها را افزام
آورده تا عصاره شود آنکاه عصاره را در آب سرد حل کرده و صاف نموده بجوشانند و در حین جوش
قدری تباشیر در او ریزند و بعضی آب ملک بجای تباشیر بکار برند آنکاه بنهند تا سرد شود
پس از سرد شدن یک ماده و یک غلظت پیدا نماید غلظت او را کرفته با عرق بجوشانند و
صاف نمایند و در آن شیء مصفی قدری جوهر کوکرد ریزند و بنهند که خوب سرد شود چون سرد
کرد در دردی ته نشین کردد که استرکنین است آنکاه آب بالای او را ریخته و او را اخذ نمایند
قدر شربتش تا نیم یک کندم در روز است و بتدریج و مرور تا شش یک و کمتر هم توان داد و
جوهر را در لقوه و مرق النساء بطور [illegible] که عبارت است از اینکه مشمع در مکان عصب انداخته
در جای مشمع زرور نمایند و دوای آی را توان استعمال نمود از برای این عمل اکر عصاره باشد نیم
کندم و اکر استرکنین بود ثلث کندم او را با نشاسته مخلوط نموده در زخم مشمع بپاشند برای
اسهال مزمن که طول کشیده باشد مجرب است از موده آبکیرند جوهر کوچوله یک کندم زهره کاو پنج
نخود رب السوس پنج نخود درم سائیده بیست حب نمایند در بیست و سوم بخورد و ملاحظه زیادتی
روز در حب می توان صبح و شام صفت [illegible] کوچوله بکیرند کوچوله نیم مثقال و رب السوس
چهار حب نموده هنکام خواب یک حب خورند و این نوع در تقویت باه مستعمل است نوع دیگر بکیرند

در تعریف آرد مخدر

عصاره کوچله دو کندم فند یکمثقال درهم سائیده هشت قسمت نمایند در وقت خواب یکقسمت
خورند جهت خروج مقعد اطفال بگیرند عصاره کوچله دو کندم در دو مثقال آب حل نموده روز
شش قطره الی دو قطره بنوشانند تخم جهت تشنج معده و قولنج عصبانی بگیرند بیهوت شانزده
کندم عصاره کوچله چهار کندم جوهر بنفشه ده قطره شانزده حب نموده یکی شب و یکی صبح خورند
و در فلج و عرق النساء و سایر امراض بنوعیکه ذکر شد هر یک از اقسام کوچله را از جوهر و غیره تو
استعمال نمود موافق قدر شربتی که بیان شد و از سایر اجناس کوچله است نبات موسوم بنامی زهره
که بفرانسه فوردوسطلینیاس نامند که چون در آب حل کنند مانند کیج و مست شده بعضی از آب
بیرون فتد اما شوکران که بفرانسه اکانیتوم نامند نباتیست از طایفه نباتات چتری بسیار
بکشیزه که گاهی سه و گاهی چهار کشیزه مرکب شود و ساق او شبیه بشب با لکه های چند و اوراق او مانند
کشیز ولی بزرگتر و شاخ شاخ ثمر او مانند کشیز و زهره بهم وصل بود و مجوف شده که سمیت
نبات در همه حیوانات اثر نماید مگر در بز و چون این نبات را در آفتاب بخشکانند سمیت او زایل
شود علامات مسموم او رهوع و نفخ معده خارش کلو صداع و حالت خواب و غشه اطراف احیاء
در اعضا نفس و نبض بطور بهم رسانند و ضیق النفس پیدا شده هلاک شود علاج نمودن قی
و پکر از آن نوشیدن سرکه و حقنه او و صب الماء در نخاع و نفس دهیدن دردهان او و بوانیدن
جوهر نوشادر است و جوهری از این دوا اخذ می نمایند که سمیت بسیار قوی و مهلک سریع
خواص این تخم برای تحلیل ورم چون خنازیر و ورم پستان و اورام صلبه سایر اعضا و رفع تشنج
و وجع چشمی که سبب خنازیر بود و ورم زرسده کبد و طحال و کوفت در جهیم و وجع سرطان و
جذام مستعمل است قدر شربت این دوا یک کندم الی شش کندم در یکروز بود و مشهی از و نیز
داده اند که جهت تحلیل اورام مذکور بسیار مفید است صفت او بگیرند موم یک جزء را با پنج یک
جزء با روغن زیتون مرهمی ساده نموده و یکجزء عصاره شوکران لاخل نموده قدری روی بتاج
کشیده در عضو نهند و چون یکجزء این مشمع را با یک جزء روغن خاکستری ممزوج کنند قوی تر گردد
و این نبات را عصاره مستعمل است و عصاره او را بدین نوع ترتیب دهند که زمانی که این نبات
در گل رود او را با لتمام برگرفته بکوبند و بفشارند و آب او را با قرص ملایم قوام آورند و آن
قوام آمده عصاره است صفت تخم بگیرند عصاره شوکران سه کندم عصاره بدر البنج سه کندم

شوکران

در تعریف آرد مخدر

کوکرد بیست کندم اجزا را سائیده نامند مخلوط نموده شش قسمت نمایند هر دو ساعت یک قسمت
خورند و این تخم دوا نافع است برای نزله مزمن ریه موجع تخم دیگر برای ورم مزمن کبد بگیرند
عصاره شوکران یک مثقال صمغ کوآیاک یک مثقال افتیمون یک مثقال اجزا را مخلوط بهم
نموده با رب السوس نوزده حب کنند و روزی سه حب باید مداومت نمایند تخم جهت دفع چشمی که
سبب خنازیر بود و کراهت ضوء شدید همراه باشد بگیرند کلاب چهارده مثقال بید ردو نیم
هشت تخم عصاره شوکران چهارده کندم اجزا را بهم مخلوط نموده روزی یک مثقال بنوشند
جهت ورم مزمن کبد و طحال بگیرند عصاره شوکران یکدرم عصاره بدر البنج هشت تخم کلمک
دو تخم ریوند یکدرم شصت حب نموده دو حب صبح و دو حب شام خورد اما اکانیت که خانق
النزبا میدهیم نباتیست مخصوص جبال سرد و بیلاقات گل او بنفش و اوراق گل او برآمده مانند
خوزی که چون او را بر گیرند در اندرون او دو خط بنفش قوسی شکل ظاهر است و این نبات نیز از
جنس شوکران و خواص و اثر شان قریب بیکدیگر مسکن وجع عرق النساء و مفاصل و نقرس مزمن
و امراض عصبی و اوجاع چشمی که سبب سرما بود زیرا که این دوا نیز مبرد است و در مرض نقرس با
سورنجان باید ترکیب نمود و مستعمل است برگ تعفین او و قدر شربتش از یک الی دو تخم
در روز بود و از تعفین او ده الی بیست قطره صفت تعفین او اینست که نبات مذکور را کوبیده شیره
کشیده بگیرند آن شیره را با دو از ده جزء عرق مخلوط نموده بکار برند اما بلادانه نباتیست که غالبا
در جنگلها بروید و بسیار شبیه است بباذنجان عجب بوته از گل و اوراق و ثمر و لی ثمر این گرد
بود که گاهی بنفش تیره و گاهی برنگ گیلاس که بدین جهت اطفال اگر بیابند می خورند و این نبات
را اثر مخصوص است در زهره که بدین جهت در نزله مزمن زهره که موجع است بسیار سود دهد و یکی
از کیفیات او این است که در قطور او در چشم باعث اتساع حدقه بود و مبتلی از او اخذ می کنند
که از شدت سمیت مستعمل در طبابت نیست و او را اطرلی بلادان نامند علامات مسموم و ابتدا
مستی و دوار و دیدن اشیاء دو بکیند طنین در گوش تشنج در کلو چون ملدوغ
سگ هار و دیوانگی که لباس بدن را اتساع حدقه پیدا شده و اجسام را در گوش بیند که که
اعضا بظهور رسیده هلاک شود در تشریح او علامات دماغی است مانند سکته و علامات کفایت
این دوا برای طبیب مشتی خارش کلو و اتساع حدقه بود اشاره در استعمال این دوا اولا در سیا

بلادانه

در تعریف اورنج

سرفه که دوای مخصوص است و هم در ملذوع سک خار که تا بدنا کلمل ترکیب نمود و در تشنج معده
که با بیهوت و اهن با بدن ترکیب نمود و در وجع نقرس نیز بعضی از حکما استعمال نمایند و در ورم عشائی
عنبیه که حدقه خواهند ضیق کرد در جهت اتساع او هم بخورانند و هم در چشم قطور نمایند و هم در وجع
عصبانی معده مستعمل است و در لب این نبات از شاهرخواه و بیشتر بکار است پس از و عصاره او مستعمل
است که ان نبات را با انتمام گرفته بکوبند و بفشرند و او را با نرم ملایم قوام اورند قدر شربت ریشه
او در اطفال نیم کندم در روز و در بزرگان تا سه کندم توان داد و قدر شربت عصاره او نیم کندم در
یکروز برای بزرگان بود اشاره بر خلاف در استعمال این دوا در مرض صرع و هیجان دم بسوی دماغ
و مستعدین سکته بود صفت نسخه مجرب در سیاه سرفه بگیرند ریشه بلاذانه دو کندم اسکابات کند
و نیم کوکرد نیم درم اجزا را سحق و سلاید نموده هشت قسمت کرده و با رب السوس هشت حب نموده در چهار
روز صبح و شام بطفل بخورانند نسخه بجهت تشنج معده بگیرند بلاذانه شش کندم بیهوت نیم درم ریوند
چینی دو درم اجزا را سحق و سلاید نموده هشت حب نمایند سه حب صبح و سه حب شام بخورند و بجهت
ورم عنبیه این روغن را در اطراف چشم مالند بگیرند عصاره بلاذانه ده کندم روغن خاکسری دو
مثقال درم مخلوط نموده بقدر یک بخود در صبح و شام اطراف چشم مالند و بعضی قطور عصاره او را
بجهت اتساع حدقه در چشم مفید دانند و بهتر است که روغن را در اطراف چشم مالند و قطور را
نیز بکار برند که خیلی سریع الاثر است بجهت اقتصاع صفت نسخه بجهت نزله مزمن ریه که موجع است بگیرند نوشادر
یکمثقال و نیم اسکامه کندم عصاره بلاذانه بیست کندم با رب السوس هشت حب نموده روزی شش حب
خورند بجهت ورم عنبیه که جهت کوفت باشد بگیرند دارا شکنه دو کندم عصاره بلاذانه دو کندم با رب
السوس چهار حب کنند چهار روز قبل نمایند بجهت ملذوع سک خار بگیرند عصاره بلاذانه
بیست کندم کلمل بیست کندم با کمی قند سائیده بیست قسمت کنند و روز در هفت قسمت در صبح و شام
خورند و ضماد برگ بلاذانه بجهت اورام موجع و درد رحم و معده سودمند بود اما بذرالبنج که بفارسی
ژوس کنام نامند نباید از خوردن بلاذانه ولی در قوت ضعیف تر از و و اشوس مانند که از استعمال
حدقه منع کرده اند لکن مانند بلاذانه مبل دم زاید نماند و و که این نبات بسیار شبیه است
بباد نجان فرنگی و سیب زمینی و نکی و فوتون و کل این نبات ثمری صاحب بیخ و رون و برگ او سیخ و
مرغب و دلیو و منحصر بعود و تخم این نبات در ثمر اوست که چون بکمال رسد ان ثمر بشکافد و تخم بریزد

در تعریف اوزن مخدر

واز این گیاه مستعمل است برگ و عصاره و روغن تخم او علامات مسموم او خارش گلو و دوار و سدر
و اختلال قوای دماغی اتساع حدقه و صفر نبض و انحدار عرق سرد و تشنج و هلاک شود و این دوا را
نیز اثر در غشای مخاطی ریه و اعصاب دارد و بدین جهت مستعمل است اولا در نزله مزمن ریه موجع و
هم در سیاه سرفه و ذات الریه موجع که مخصوص شیوخ است و در حمی اضطرابی اطفال که سبب بروز دندان
بود و هم در سوزنک با درد که با شیره بادام مضوعی و کافور باید نوشانید و روغن او برای وجع
اسکات بواسیر مستعمل است و دیگر این دوا مستعمل است در ورم عنبیه که حدقه متضیق خواهد گردید قدر
شربت این دوا از برگ سه نخود و از عصاره شش کندم است و روغن او را بتدریج نمایند در اطراف
چشم و محل بواسیر و مجراء بول طرز گرفتن روغن او از است که تخم بذرالبنج را بکوبند و در اب بجوشانند
تا روغن حاصل شود انگاه روغن را از روی اب اخذ کنند و عصاره او را چون بلاذانه تر و رطب
باید داد و ضماد از برگ او بجهت اورام موجع و تشنج مفید بود صفت نسخه برای نزله مزمن ریه و ذات
الریه موجع شیوخ بگیرند عصاره بذرالبنج هشت کندم افیمون طلای سه کندم با قند سائیده مخلوط
و ممزوج کرده هشت قسمت نمایند و در روز بدفعات بنوشانند نسخه دیگر بجهت حمی اضطرابی و تشنج
معده اطفال بگیرند عصاره بذرالبنج و بنفشه از هر یک یک کندم تبا شیر سه کندم درم سائیده
هشت نموده بسه نوبت در یکروز دهند نسخه دیگر بجهت سیاه سرفه عصاره بذرالبنج نیم درم در شیر
و اسکامونیا از هر یک پنج کندم تریاک دو کندم اجزا را سائیده با رب السوس سی حب نمایند و روزی سه
حب در سه وقت خورند نسخه دیگر بجهت نقطه الدم موجع بگیرند عصاره بذرالبنج هشت کندم اسکامونیا
سه کندم شوره یکمثقال درم سائیده شش قسمت نموده هر دو ساعت یکقسمت خورند صفت نسخه
سوزنک بگیرند صمغ عربی یکمثقال کافور سه کندم روغن بادام یکمثقال شیره بادام مضوعی ترتیب
دهند و شش کندم عصاره بذرالبنج در او حل کرده در یکروز بدفعات بنوشانند و روغن بذرالبنج
در عنب مجراء بول مالند نسخه بجهت بواسیر موجع بگیرند کوکرد نیم مثقال عصاره بذرالبنج شش کندم
درم سائیده مخلوط کرده شش قسمت نمایند هر دو ساعت یکقسمت خورند و ده کندم نیز عصاره
مذکور را با یک مثقال کوه درم سائیده با روغنی شوکرد و محل بواسیر را بدو تمریخ کنند صفت
نسخه روغن بجهت اطراف چشم در ورم عنبیه که حدقه خواهد ضیق کرد در ورم کراهت ضوء را بر طرف
سازد بگیرند عصاره بذرالبنج ده کندم کوه یک مثقال درم سائیده روز در خود باطراف

در تعریف روغن مخدر

تا توره که حور
ماثل کوینند

چشم مالند و بجای روغن کره روغن خاکسری انفع است و در روغن تخم بذر البنج تبرهای کراهت ضرور
و اوجاع چشم بسیار مفید بود چون در اطراف چشم مالند اما تاتورا و این اسم هندی است که
بفارسی تاتوره و بعربی جوز ماثل و بفرانسه استرامانیا نامند و این نبات غالبا خود روست کاش
سفید شبیه بکبلاش و بارنگی بود و ثمرش بقدر بیضه تخم و بهمان شکل ولی خارناک و تخم او بشکل
سماق و بسیاه و ان تخم زهرش بود که چون بکمال رسد و بشکافد و تخم او بریزد و این نبات اثرش بدماغ
زیاد است چنانچه اگر در اطاق و منزلی باشد نشستن و خوابیدن در ان محل موجب دوار و سدر
گاهی بیهوشی گردد علامات مسموم او اختلال قوای دماغی هذیان و اتساع حدقه و کوری و علامات
ملدوغ سلک خار در او بظهور رسیده و هلاک گردد بهر کراز و تشنج علاج چون سایر ادویه مخدره بود
و از این نبات مستعمل است تخم و عصاره قدر شربتش از عصاره ربع کندم الی کندمی بود و از تخم کندمی
الی چهار کندم است و این دوا مستعمل است در وجع مزمن مفاصل که درد شدید داشته باشد و هم در
وجع عصب جمجمه و مرض صرع و مانیا که قسمی از جنون است که در مسموم او نیز همین جنون عارض شود و در
فطرب و تقویت باه و ضماد برگ او در اورام موجع چون ورم مفاصل مزمن و تشنج مجراه بول و غیره
مفید بود صفت نسخه مخصوص وجع عصب جمجمه بگیرند عصاره تاتوره دو کندم و با مقدار بنا بند و
قسمت کرده در دو وقت خورند صفت نسخه برای مرض قطرب بگیرند تخم تاتوره ده کندم با رب السوس بیست
مزه روز دو حب خورند نسخه دیگر جهت درد مفاصل مزمن بگیرند تخم تاتوره ده کندم کاوزبان یک درم اهل
دو درم خوب سحق و سلایه مزه شصت حب نمایند و روزی شش حب خورند صفت روغن تاتوره برای تمریخ
درد مفاصل بگیرند تخم تاتوره نیم سیر و در دو سیر روغن ممزوج کرده در موضع معلول بمالند و بهتر نسخ
و امثال او این طرز بنگوانست که بگیرند برگ تاتوره در چهار جزء روغن حل کرده ممزوج مزه موضع معلول
مالند و بعضی از او ترتیب داده اند که بسیار بنگوانست در امراض مزبوره صفت تعفین او این بود که یک
جزء تخم تاتوره را با چهار جزء عرق مخلوط مزه بعد از هشت روز صاف نمایند قدر شربتش تا ده قطره
در روز است و عصاره او را بهتر اینست که بدین نوع اخذ کنند که عرق ان نبات را کوبیده و کمی عرق
در او ریخته پس از بیست و چهار ساعت صاف مزه تا ثلث قوام آورند که این نوع عصاره اقوی است
صفت نسخه جهت درد دندان بگیرند تعطیر یعنی تعفین تاتوره ده قطره و زرنباد کوچک شربت داخل
کرده بنوشند در وجع و شانه اما بادام تلخ و او نیز از ادویه مخدره است و در بعضی حیوانات سم

بادام تلخ

در تعریف بادام تلخ

مخصوص است مانند طرطی که از خوردن دو دانه بادام تلخ بمیرد و هم دیده شده که اطفال چون از
بادام تلخ زیاد خورند بمیرند و عرفی از برگ این بادام می کشند که انعرق نیز قوه مخدره دارد و هم
جنس است برگ البالو و کبلاش و برگ هلو و هسته انها و از عرق بادام تلخ سهی اخذ می کنند بسیار سدید
و قوی در سمیت که قطره از و در دقیقه هلاک می نماید و این سم را استدلال رسانیک هم اسید پرسیک
نامند زیرا که ابتدا آن از نبل فرنگی که ابی پروس می نامند این سم حاصل شد چنانکه در نبل فرنگی
گذشت لهذا چون این سم بادامها ان سم که از نبل می کشند یک کیفیت و یک نوع است این اسم شامل هر دو
اسم است طرز ساختن او اینست که بگیرند فواسیان کالیوم که ملح ماخوذ از دم است موسوم به نمک خوز
و این نمک از اجزای معظم مطلا کاری است که بدون او عمل مطلا تمام نمی شود این نمک را کوفته و با
زرشک کوکرد تعطیر می نمایند مقطر سم مذکور است که رطوبتی است شفاف با بوی بادام تلخ و چون
دو شنائی بقدر شعیری اندک نمایند زرد شود و بدین جهت است که در روی شیشه او کاغذ سیاه چسبانند
و بمجاورت هوا مشتعل شود و با قلیاب فسامطح بوجود اید که بعضی سمیت ندارند و بعضی سمی گویند
و قطره از و دفعه بکشد و تجربیات زیاد در این دوا نموده اند که شرح او با اتفاقات که بواسطه این
دوا پیدا شده در علم شیمیا به تفصیل مسطور است و این دوا مستعمل است در مرض سل و سرفه شدید
موجع و صنوبر النفس عصبانی و نبات اللیل مزمن و قدر شربتش نیم قطره الی یک قطره مخلوط با اب و در صفت
نسخه بگیرند اسید پرسیانیک ده قطره عرق نعناع و عرق شراب از هر یک یک درم در شیشه کوچکی
کرده و روی ان شیشه را کاغذ سیاه چسبانند و در روز پنج قطره از این دوا استعمال نمایند و سیاه
که بواسطه سنگ جهنم در عضوی باشد شستن ان عضو را با این اب زایل نماید و از جنس اید رسیانیک
است عرق برگ لوزا سیرازی که عبارت از شجری است از نوع الو مخصوص به طرابیزن و این درخت برگش
چون برگ بادام تلخ با بوی شبیه ببادام تلخ و گلش پنج ورق با خطوط زیاد و ثمری او صنوبری شکل
است و اسید اید رسیانیک در برگ او است و کنز الاطباء بجای اسید اید رسیانیک عرق برگ این شجر را
که موسوم به لوزا سیرازی استعمال می نمایند که قوت او از اسید اید رسیانیک ضعیف تر و ضرر او کمتر است
طرز ساختن عرق او می گیرند برگ تازه این درخت را یکمقدار یک و خرد کرده با مزه سه اب و یک سیر
نیم عرق در روی او ریخته یکشبانه روز بخیسند انگاه ان را در قرعی ریخته تعطیر نمایند و ان مقطر
عرق مذکور است قدر شربتش ده الی سی قطره در روز بود و بهمین نوع از برگ هلو عرق می توان

در تعریف اوق مخدر

کرفت و بجای لوزا سرائی استعمال نمود و این دوا مستعمل است بجهت سرفه و نفث الدم موجع و مرض سل
و الجنب و ذات الریه و تشنج معده و وجع سرطان و امراض عصبی چون صداع عصبانی و مالیخولیا
و از خارج شستن ابله های که خارش دارد و نبات الفیل را سودمند بود و هم برای دفع کراهت صنوبر در
اطراف چشم مانند صفت لنخه بگیرند عرق لوزا سرائی دو درم شراب نیمهون یکدرم مخلوط بهم نموده
هر سه ساعت پانزده قطره بنوشند و این دوا نافع است برای سنکین سرفه شدید و ذرامراض مذکوره که
بیان شد لنخه دیگر بگیرند عصاره بذر البنج هشت کندم و زرچهار درم عرق لوزا سرائی حل کرده روزی سی
قطره در دو روز بنوشند و این دوا نافع است در اوجاع عصبانی چون درد جبهه و درد دندان لنخه دیگر بگیرند
عصاره بذر البنج دو درم ده شانزده درم عرق لوزا سرائی حل کرده دو درم اطریفل را بقدر یک اضافه
نموده دو بیست روز بنوشند بجهت مرض نقرس که موجع باشد و این دوا را بجای نعنعین ابیون در بیماری چشم
فطوری توان نمود و هم در دفع تشنج معده استعمال او جایز است و در وجع سرطان نیز همین لنخه را بکار
برند اما مغز بادام تلخ روغنی که از او اخذ کنند هیچ سمیت ندارد و مغز او چنانکه ذکر شد قوه مخدره
دارد و برای تسکین اطفال که روز دو سه دانه بادامها خورانند سودمند است و بجهت وجع مثانه که از
سوزنک یا غیر او بود این نوع فایده بخشد که بگیرند یک مثقال بادام تلخ را و بکوبند و با سه سیر آب
شیره کنند و هم نیم مثقال نطرون و سه کندم عصاره بذر البنج در او حل کرده در یک روز بدفعات
بنوشند و نعنعی از و ترتیب می دهند بدین نوع بگیرند بادام تلخ سه سیر کوبیده و چهار سیر آب و یک
سیر عرق دوانشه در روی او ریخته در ظرفی سربسته تا ده روز بنهند پس صاف نموده بکار برند
و این نعنعین بسیار سودمند امراض مثانه را و سوزنک را صفت لنخه بگیرند برگ او دوا ارزه یک
مثقال و نیم ساعت در آب لیمو دهند که سبز بماند آنگاه صاف نموده پس از سرد شدن در مثقال از
نعنعین مذکور مخلوط با نموده در یک روز بخورند و تا مدتی باید برای مرض مذکور مداومت نمود
و بجهت نزله در اطفال بدین نوع فایده بخشد بگیرند بیست بادام مصنوعی سه سیر نعنعین بادام
تلخ یک مثقال و کمی اضافه نموده مخلوط کنند و در یکروز بنوشند لنخه تولیخی که قبل از حیض طاهر
می شود بگیرند بوره ارمنی یکدرم و زرچهار انبز عرق مادر بیوه حل کرده آنگاه یکدرم نعنعین
بادام تلخ اضافه نموده هر ساعت یک قاشق خورند لنخه دیگر بگیرند نعنعین بادام چهار درم با سی
مثقال آب ممزوج کرده و در عضوی که ابله یا خارش دارد بمالند لنخه دیگر بگیرند طباشیر

در تعریف اوق مخدر

یکدرم و بقدری آب لیمو در او ریزند تا از جوش بیفتد پس یکدرم نعنعین بادام و چهار درم
شربت نارنج مخلوط نموده هر ساعت یک قاشق بنوشند و این لنخه مذکور نافع است بجهت اطفالی
که از نابت بروز دندان یا دیدان که کرم بود تنگ عارض شده باشد اما افیون که بفرانسه اپیوم
و لودنوم نیز گویند شیره خشک شده نبات موسوم بخشخاش بود و معروف است و افیون آنچه از بلاد
کرم خیز دقوتش بیشتر است و معلمین شیمی هر افیون که جوهر او زیادتر است او را بهتر دانند و افیون بهای
سیاه کرمیری جوهرشان از سایرین بیشتر است و از یکصد مثقال پانزده مثقال جوهر اخذ شود و در
آب کم حل شود و در عرق با الکل مرکب محلول است و اثر او سست بدماغ می دهد و بدین جهت اثر زیاد در
حواس ظاهر و باطن تواند بود و از خوردن تریاک مقدار اندک اولا تفریح حاصل شده و قلت و نبض
در حرکات طبیعی خود سریع شوند و حرارتی در بدن مستولی شود و صورت و قرمز و سنگینی در سر عارض
شود و خواب برطرف شود و اگر بیش از این مقدار که اثرش را ذکر نمودیم صرف شده باشد حالت غنا
و بیهوشی عارض شود که انشاء الله در تریاقات علامات مسموم هر شیئی را با مسموم افیون به تفصیل
خواهیم گفت و اشخاصی که عادت با افیون دارند ترشحات بدن ایشان کم است شاکره برخلاف در
استعمال این دوا اولا در اشخاص دموی مزاج دویم در اطفال سیم در امتلای معده چهارم در
یبوست مزاج پنجم در مستعدین سکته اما اشاره در استعمال این دوا اول در حمی اصطرابی دویم
در نوبه غش که تا کنه کنه ترکیب دهند سیم در درد معده که جهت از سم بود دوم در درد کبد که با
کلمل دهند چهارم در زونن لحاریا پنجم در ذات الجنب موجع و ذات الریه موجع ششم
در وجع استخوان که شب اشتداد کند هفتم در درد مفاصل که سبب سرمازده یکی از عضو باشد
هشتم در وجع نقرس که با تقطیر سودنجان استعمال شود نهم در قولنج مخصوص نفاسان که با
روغن فرفیون همراه باید نمود دهم در اوجاع عصبی چون صداع جبهه و غیره یازدهم در
ارتعاش و جنون شاربان خمر دوازدهم در وجع و سرفه صاحب سل و وجع صاحب شقاقلوس
و صاحب سوختگی عضوی بجهت تعدیه و اسایش انها تریاک باید استعمال داشت و از افیون در نوع
نعنعین ترتیب دهند یکی را نعنعین ساده و دیگری را از عقرابی نامند اما نعنعین افیون ساده را
صفت این بود که بگیرند افیون خالص چهار جزء عرق دوانشه و آب خالص از هر یک نود جزء
تریاک را با آب و عرق مخلوط نموده هشت روز در محل گرم نهند آنگاه برداشته صاف نمایند و بکار

واعصاب حس و زیاد خوردن
ان حس عصب را کم می نماید
و خون را میل بدماغ ع

در تعریف ادویهٔ مخدر

بکار برند و این نعفین در سیزده قطره او یک کندم تریاک بود اما نعفین افیون زعفرانی بگیرند افیون
دو سیر زعفران دوازده مثقال سنجلت و سلیخه از هر یک دو مثقال شراب قرمز خوب شانزده سیر جوارا
کوبیده در شراب در او را بسته هشت روز در محلی گرم نهند پس صاف نموده بکار دارند و دیگر از
افیون اخذ شود عصاره و جوهری موسوم به مرفین و مرفیون اما عصاره افیون بگیرند افیون پنج سیر
و دو من آب بالای او ریخته پس از سه روز آن آب را برداشته آب دیگر بریزند تا سه نوبت آنگاه آب
ها را مخلوط بهم نموده بجوشانند تا قوام آید و آن قوام عصاره افیون بود و کسانیکه افیون
نتوانند خورد این عصاره مقبول ایشان افتد و هم جهت سد اسهال مزمن از افیون بهتر خواهد بود

در تعریف جوهر تریاک

اما مرفیون که جوهر تریاک باشد و این جوهر دوازده مرتبه قوتش از افیون برتر است و کیفیتی ندارد
چون تفریح ولی مخدر است طریق ساختن او اگرچه مخصوص معلمان شیمی است ولی بعد از اطلاع بیان
می شود بگیرند افیون یک چهار یک و بالای او یک من آب ریخته چهار روز در محلی گرم نهند پس آن آب
را برداشته یک من دیگر آب ریزند و پس از چهار روز برداشته باز تجدید عمل نمایند تا زمانی که
رنگ آب تغییر نماید آنگاه آن آب ها را مخلوط بهم نموده بجوشانند تا قوام آید مانند عصاره
پس قدری آب آهک در او ریخته باز بجوشانند تا مخلوط گردد پس از مخلوط شدن از پارچه نازکی
صاف نموده و در آن مصفی در حالت گرمی بقدری نوشادر بریزند که غباری در ته او افتد و آن
غبار مرفیون است و دو جوهر دیگر از تریاک کشند یکی را ترکنین و دیگری را کدین نامند ولی در
طبابت با وجود مرفین احتیاج بآنها نیست اما قدر شربت افیون در امزجه و اشخاص بتفاوت
است و هم چنین در امراض مختلف است و کسانیکه عادتی بتریاک نباشند و آنهائی که تریاک مکرر نه
خورده اند تفاوت دارد و عموماً بهتر است در ابتداء کسیکه تریاک نخورده باشد نیم کندم دهند
و از سه کندم تجاوز نفرمایند و کسانیکه عادت بشراب و عرق و سایر مسکرات دارند تا دو درهم
توان داد و در جنون که سبب افراط شرب بود تا ده کندم نیز توان داد و در اطفال می توان گفت که
دو کندم مهلک است اما قدر شربت نعفین ساده افیون شش قطره الی ده قطره در روز بود و قدر
شربت عصاره نیز چون تریاک است و قدر شربت مرفیون یک دوازدهم است از کندم که یک کندم
او را دوازده قسمت کرده یک قسمت بنوشند تنقیح افیون بجهت تسکین تشنج بگیرند افیون یک کندم
ابیکاو کافور از هر یک یک کندم مخلوط کرده جوی ساخته و بریزند صفت نسخه دیگر برای نوبه که

خواهد مجرب

در تعریف آب ریشه

خواهد مجرب بعضی مکرر دیگر بگیرند افیون یک کندم جوهر کندر کندر سه کندم مخلوط کرده بنوشند و این اجزا را
حب تنقیح توان ترتیب داد نسخه دیگر جهت قولنج نفاسان بگیرند افیون دو کندم روغن و فیون دو
قطره در او چکانیده با رب السوس یا ارد برنج چهار حب نموده هر سه ساعت یک حب بخورند جهت تسکین
وجع سینه و قلب در نزله مزمن دیه بگیرند دری تالده کندم در سه شراب چون جانی دم کرده پس
هشت قطره نعفین افیون ساده اضافه نموده و سه مثقال منم شربت بنفشه و در یکروز بخورند نسخه دیگر جهت
اسهال مزمن بگیرند مطبوخ ثعلب یکفنجان نعفین افیون شش قطره و اما له نمایند نسخه دیگر جهت
اسهال مزمن بگیرند عصاره افیون دو کندم در مطبوخ ثعلب حل نموده در یک روز بدفعات نوشند
صفت نسخه برای تشنج معده بگیرند مرفیون نیم کندم بیهوت ده کندم با قند سائیده هشت قسمت
نمایند و در چهار روز دو قسمت بنوشند نسخه دیگر برای سیاه سرفه اطفال بگیرند افیون
نیم کندم مثل سه کندم با کمی صمغ عربی سائیده شش قسمت نموده روزی سه قسمت در سه وقت بخورند
نوع دیگر مثل سه کندم با صمغ عربی بسایند و بیست قطره نعفین افیون زعفرانی و ده قطره جوهر
نشادر و یکسیر شربت بنفشه بهم مخلوط نموده شش قسمت نمایند و در روز یک قسمت بدفعات خورند
جهت نزله ملتحمه چشم بگیرند آب یا گلاب یکسیر صمغ عربی نیم مثقال سولفات دو زنک سه کندم نعفین
افیون زعفرانی ده قطره مخلوط بهم نموده روز دو نوبت چشم را بدو شوینند و میتوان با قلم موی نعفین
زعفرانی را برداشته در بیاض چشم مالند اما عصاره کاهوی جبلی که بفرانسه لکتکه کاپون نامند

در تعریف عصاره کاهو

و این عصاره شیره ایست که زمانی که کاهو به کمال رسید و بلند و پخت شد و تخم و گل او در دارد
بتراود و تازه او سفید رنگ و چون خشک شود رنگ افیون را پیدا شود و قوت او مختلف است باختلاف
مکان او و اگر خیلی بود قوتش بیش از سایرین است و این عصاره نیز از او به مسکن وجع است و مجدد
بود ولی کیف و تفریح مانند تریاک ندارد و جهت نزلات ریه و قلب با دزتیاک ابیکاو اشتر و افیون
استعمال شود و هم با لوزامر فی بتنهایت و بعضی از حکماء در استسقاء جنبا استعمال کرده اند صفت
نسخه بگیرند دزتیاک شش کندم شیره یا عصاره کاهوی جبلی سه کندم با قند سائیده دوازده قسمت کرده
روزی دو قسمت خورند نسخه دیگر جهت نزله مزمن ریه بگیرند اشتر سی کندم عصاره فدکور سی کندم
با قند سائیده شش قسمت نموده هر سه ساعت یک قسمت خورند که در یکروز و نیم صرف می شود
دراد و به ضد تشنج که بفرانسه اند پس تا ر مطلب نامند

باب هشتم

در تعریف ارزیق و صدف

و این ادویه معدنی و سمی بودند و کیفیت و اثر سم انها بسیار شبیه بجذرات بود زیرا که اثر انها
با اعصاب است که مسترخی نمایند انها را چنانچه بواسطه سمیت سرب همیشه فلج عرضی حادث گردد
و تفصیل کیفیت انها را عموما در مقدمه باب هفتم ذکر نمودیم و هم وجه تسمیه این لفظ بیان شد
و این ادویه انها بودند سم الفار مس سرب بیهموت روی نقره اما سم الفار
که بفرانسه ارزنیک نامند جسمیست معدنی که خالص او در معدن کم یابست و همیشه مخالط
ترکیب با گوگرد یافت گردد و چون گوگرد او زیاد بود قرمز رنگ بود و زرنیخ نامند و چون گوگرد
کمتر بود زرد رنگ است و سم الفارش گویند و این نوع در طبابت مستعمل نیست مگر تخلیص کرده
بکار دارند و زرنیخ در طبابت استعمال نشود و مخصوص صنایع است چون بلور سازی و ابنا
چینی از قبیل قاشق و غیره و هم نقاشان بواسطه بعضی رنگها بکار می برند و تخلیص سم الفار
به تصعید است که بواسطه حرارت شدیدی در کوره مخصوص او را گداخته تا سم الفار خالص متصعد
شده در دود کش آهنی مخصوص جمع شده کیفیت طبیعی او جسمیست صلبه برنگ سفید با شکننده گی و طعم
عفص شیرین و چون در آتش بریزند بوی او شبیه بوی سیر بود و در شصت جزء آب سرد یک جزء
او حل شود و در دوازده جزء آب جوش یک جزء او حل شود و چون گوگرد یا آب گوگرد معدنی با او رسد
زرد رنگ شود و سم بسیار قوی است که دو گندم او مهلک بعضی و اشتهال و تریاق او هیدرات
دو فوات است که یکی از ترکیبات حدیدی بود علامات مسموم و علاج او در تریاقات سموم مفصلا
بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و چون این دوا را بقدر شربت طبی صرف نمایند و لا خرابی
در معده احساس شود چون حرارت از عرق مسکر و راشتها بیفزاید و نفس را گشاده نماید
که بدین جهت اشخاصی که در کوه می روند مانند معدنچیان و غیره هنگام بالا رفتن کمی سم الفار خورند
که نفس را عسرت و تنگی پدید نیاید و چون سم الفار را با سبب خورانند مثلی عارضی بروی مدت
قلیل در او ظهور رسد و موی او را بسیار با جلا و شفاف نماید و چون مداومت بدو از حد
اعتدال بگذرد و علامات تغذیه مختل شود چنانچه سوء الهضم پدید آمده و بی میلی بغذا
و مالش در فم معده و زوزیج در امعاء با قولنج و خشکی دهان و عطش مفرط و حرارت نزد یک
حمی که گاهی تناقص نماید و نبض غیر منتظم شود و مسموم او در اواخر حالتی پیدا نماید
مانند حالت مبتلایان بوباء چنانکه در اباء و باء اگر کسی را بدین سم مسموم کنند نمیرد او از وبا

در تعریف سم الفار

در تعریف ارزیق و صدف

شکل گردد و در فرنگستان اشخاصی که کار ایشان ساختن سم الفار است و همیشه در کارخانهای
این سم بودند امراض مخصوصی پیدا کنند که علامات او از این قرار است لون جلد اعضا اثری
خشک و خشن صورت کشیده چشمها گودافتد موهای ایشان بریزد و همیشه قولنجها اشتهال
بیوست دارند و اسافل اعضای ایشان مسترخی و بعضی بثورات در بدن ایشان پدید شود و باه
اماس پیدا شده و منجر باستسقا و ذبحی گردد و بواسطه حمی و بی بهره و سم الفار نه آنکه سمیت
حیوانات موثر بود بلکه دوا شجار و نبات نیز همین اثر را دارد چنانچه اگر محلول او را در پای گیاه
بریزند خشک شود اما اشاره در استعمال سم الفار اول در نوبه بخصوص نوبه ربع و غیره
در وجع عصب جبهه سیم در ملذوع مار چهارم در بعضی امراض جلدی چون بی سری و ارس
پنجم در نبات لیل مزمن ششم در وجع سرطانی هفتم در مرض جذام و بعضی از حکما در
کوفت زیاد مزمن و امراض عصبانی مزمن چون عرق النساء و غیره بکار می برند قدر شربت این دوا
اگرچه فرنگان شصت یک گندم الی دهم گندم نوشته اند ولی حقیر را قسم همیشه ده یک استعمال می
نماید و در غالب نوب که گنه گنه موجود بوده بکار برده و منفعت دیده ام و محلولی از در شت
نموده اند که در نود قطره او یک گندم سم الفار موجود است و این محلول از جمیع اقسام برای استعمال
نیکوتر است صفت او اینست که بگیرند سم الفار خالص و قلیاب مصفی از هر یک یک مثقال کلاب
سه سیر قلیاب و سم الفار را در کلاب ریخته در قرعی نمایند و بجوشانند تا خوب حل شود آنگاه
بهم سیر عرق اسطوخودوس دوا درین نمایند و اجزاء محلول را بکشند که همگی باید یک پوند باشد
اگر کمتر از این وزن بود آب یا کلاب داخل نمایند که باین وزن گردد و این محلول چنانچه ذکر شد در
نود قطره او یک گندم سم الفار بود قدر شربتش ده قطره الی چهارده قطره در روز بود و محلولی
دیگر از اختراعات حکیم بکانه و استاد فرزانه حکیم طولوزان حکیم باشی فرانسوی است که در کتاب
امراض گنه گنه خود که بفارسی ترجمه نموده است ضبط و ثبت است و حقیر اگرچه این محلول را استعمال
نکرده ولی طرز او را می نویسد صفت او اینست که بگیرند سم الفار سفید خالص بیست گندم آب
مقطر دویست مثقال دو هاون بلورین محلول نموده در شیشه کرده نگاه دارند و در هر مثقال
از این محلول عشر گندم سم الفار موجود است قدر شربت از روزی دو مثقال بود که در یک اسکاب
شربت قند ریخته در مدت بیست و چهار ساعت بنوشانند اما سه ساعت قبل تا سه ساعت بعد

در تعریف اکسیر و صد تنسیخ

از غذا بخورند و بتدریج برین مقدار شربت می توان افزود که تا روزی شش مثقال برسد و اگر
از این مقدار علامات ورم معده عارض نشود می توان تا ده مثقال هم بکار برد که یک کندم
سم الفار داشته باشد اما با احتیاط بسیار و خواهند دید که اکثر اوقات قبل از رسیدن باین
مقدار نقصان اشتها بهم رسیده و زبان بار دار شود و درد شکم یا اسهال عارض شود و اگر خواهند
سم الفار را خالص استعمال نمایند باید با قند مخلوط کرده حب سحق و سلایه نمایند که یک شا
شود آنگاه تقسیم نمایند بقاعده قدر شربت این دوا و بکار برند و بجهت نوبه ربع لهذا است که سم
الفار را با کنه کنه ممزوج کرده استعمال نمایند یا آنکه یکروز سم الفار خالص و روز دیگر کنه کنه
خالص دهند و مرهمی از ترتیب داده اند که در جراحات سرطانی برای ازالهٔ آن ماده مجرب است و
صفت او اینست که بگیرند سم الفار سفید پنجاه کندم چرم کهنه سوخته نه کندم دم الاخوین پانزده
پانزده کندم شنجرف دو مثقال اجزا را در هم حب سحق و سلایه نموده تا یکسان گردد و در وقت
حاجت با آب دهان خمیر کرده به لته کشیده در روی جراحت سرطان نهند و باید دانست که اگر
مرهم را سوزش بی نهایتی است که کمتر از ربع ساعت بروز کرده و تا هشت ساعت طول کشد و این مرهم
اکل می نماید ماده سرطانی را و در پنج شش روز بطرف می نماید و در گوشت های سالم می رویاند و
مرهمی دیگر ترتیب داده اند که قوه او از مرهم مذکوره کمتر بود و این مرهم مستعمل است پس از مرهم
اولین که چون جزئی ماده در سرطان بماند از سرطان در عضو بماند زایل سازد صفت او
بگیرند بلسان مکی و عصاره شوکران از هر یک یک کندم درم شکر سرخ شش نخود تعفین افیون
زعفرانی چهار نخود موم یکمثقال در روی آتش اجزا را مخلوط بهم نموده آنگاه در نخود سم الفار
کوبیده با او ممزوج نموده استعمال دارند نوع دیگر که قوت چون مرهم اول بود که پودر دو روز
کهنه با سم حکیمی بگیرند سم الفار و کوکرد از هر یک یک مثقال درم سحق و سلایه نموده با
نیم سیر روغن با کره ممزوج و مخلوط نموده مانند مرهم اول استعمال دارند که در روی لته کشیده
بر سرطان نهند اما مس که بزبان فارسه کوبور نامند جسمیست معدنی خالص او بسیار کم
و در معدن همیشه مرکب است با روی و کوکرد و آهن و سم الفار و اجزای دیگر و چون با هوای
خالص مرکب باشد جسمی سبز رنگ حاصل آید و چون با سم الفار خالص ترکیب شود جسمی بوجود
آید شبیه به طلا که در ملک چین قابهای ساعت از و کنند و طان پاک می نامند و این جسم بی کثافت

مس

در تعریف اکسیر و صد تنسیخ

است و چون مس را با فلع ترکیب نمایند روی گردد و چون روی را با مس مرکب کنند برنج شود و چون
باینکل که جسمی است معدنی و بعیموت مرکب کنند جسمی بوجود آید موسوم بدار زان تو یعنی نقره نما
که جنپور گویند و قاشقهای چائی از و ساخته و ورقهای رقیق از نقره و غلیظ از مس بهم بچسبند و این
عمل مفضض است و مس در هر شیء حل می گردد و بدین جهت او را بوتن نامند یعنی محبه و مس در ترکیبات
او کلا سمیت دارند و موریت فی و انهال بوند و در مس خالص نیز اگر غذا زیاد بماند سمیت پیدا
کند اغذا و بدین جهت است که ظروف مس را با فلع سفید می نمایند و در آنها اغذیه می کنند و
کیفیت مس و ترکیبات او در بدن او لا رفع لیچ کند و بعضی از اطباء بواسطه قوه قابضه که در او
دارد یا در ترشحات طبیعی بدن مستعمل می دارند و از ظاهر در سوزنات و امراض مزمن چشم و مراهم
بکاری برند و از ترکیبات نحاسی اول است زنجار که بفرانسه است دو کوبور نامند یعنی سرکه و
مس زیرا که این جسم مرکب است از سرکه و مس و فرنگان جوهر سرکه را از زنجار اخذ می نمایند و
این دوا بقدر شربت طبی منضج و زیاد تر از و بواسطه سمیت موریت فی و انهال بود و سریع الحلول
در آب باشد و این دوا در باطن استعمال نشود بر خلاف ظاهر که در جراحات قایم مقام سنک
جهنم بود و هم در بعضی امراض مزمن چشم و عزعزه از و در زخمهای کوف کلو مفید است و مرهم او بجهت
بینه یا و تقرحات قروح خلیه بغایت سودمند است صفت نسخه جهت نزله مزمن چشم و استرخاء ملتحمه
بگیرند زنگار دو کندم کلاب سه سیر شکر سرخ شش کندم تعفین افیون بیست قطره ممزوج نموده
روز دو نوبت چشم را بشویند نوع دیگر بگیرند زنجار سه کندم در دو سیر آب حل نموده نیم
درم تعفین افیون زعفران اضافه کرده روز سه دفعه چشم را بشویند صفت عزعزه برای زخمهای
کوف که در کلو بود بگیرند کلاب چهار سیر عسل بیست مثقال زنجار یکدرم اجزا را مخلوط کرده
عزعزه نمایند صفت نسخه برای تقرح کوف بگیرند زنگار یکچیر و نیم شکر کهنه یک چهار یک با هم
بجوشانند تا ثلث بماند بر صاف نموده و با یک چهار یک عسل مخلوط کرده و قدری هم روغن بید
اضافه نمایند و در تقرحات کوفی قلیلی از و نهند صفت مرهم زنجار برای بینه یا بگیرند رانباج
سه سیر موسوم شش سیر طربان فی دو سیر در روی آتش مخلوط بهم نمایند آنگاه نیم سیر زنجار
در او مخلوط کرده مرهمی کرده آنگاه بینه که در آنها با عضو دیگر است با آب گرم بشویند تا نرم شود و قدری
از این مرهم به لته کشیده در روی او نهند که بینه فلس فلس شده زایل گردد دوم از ترکیبات مس کات

زنجار

در تعریف آن و تعداد صنف

کبود باشد که سولفات در کوبنور نامند و این دوا اگرچه ندارد و به مقی ذکری از و نمودیم ولی
باید دانست که بعلاوه آنکه جزء ادویه مقی است قوه قابضه در او هست که در بعضی امراض مزمن چشم
استعمال او بغایت سودمند است چون جرب چشم و نزله مزمن چشم و سوزنک مردان و زنان که نسخه
جات او مفصلا در ادویه مقی مسطور شد هم از ترکیبات غاسی را سل دو کوبنور الان نامند طریق
ساختن او اینست که بگیرند زنجار و شوره و زاج سفید از هر یک یکسیر و بدو زاب در روی آب
این سه جزء را مخلوط بهم نمایند آنگاه یکمثقال کافور بدو اضافه نموده و در صفحه آهنی چون ریچه و
چره ریزند تا سرد گردد و جسمی بوجود آید صلب برنگ آبی موسوم به بینی بلوبن و اسم دیگر او بی
رودی اوی سنگ خدا زیرا که این دوا اگر امراض چشم را بزودی و خوبی رفع کرده و تبدیل
جمله او را سنگ خدا نامیده اند و این دوا بزودی جذب رطوبت از هوا می نماید و مستعمل
در نزله مزمن چشم و سبل و استرخاء ملتحمه قدر شربتش یک حبه استعمال چشم از یک الی پنج کندم
صفت نسخه او بگیرند سنگ خدا سه کندم کلاب یکسیر لعاب بهدانه یکمثقال بعقیق ابیض یک
قطره مخلوط بهم نموده روز دو نوبت چشم را بدو شویند چهار آدم از ترکیبات غاسی سل دو کوبنور
اما نیاک بود طریق ساختن او این است که ورقه مس را در جوهر نشادر حل نموده پس از حل شدن
عرق دوائی بقدری در او ریزند که در دری را تر کرده و آن رسوب نمک مذکور است که جسمی
است کبود رنگ بوی او شبیه بوی جوهر نشادر و جذاب رطوبت هوا و مستعمل در مرض صرع و قطرب
قدر شربتش یک کندم در یک روز بود صفت نسخه جهت مرض صرع بگیرند از دوای مذکور دو
کندم ریشه بلادانه دو کندم با قند سائیده نسف قسمت نمایند در دو روز سه نوبت در
سه وقت خورند صفت نسخه برای مرض قطرب بگیرند از نمک مذکور سه درم کلاب شانزده درم
نمک را در کلاب حل فرموده سه دفعه در روز هر دفعه ده قطره بنوشند اما سرب که بزبان
فرانسه پلم گویند جسمی است معدنی و خالص او کم یاب عموما مرکب با نقره و طلا و گوگرد و امثال
آن و ترکیبات معدنی و مصنوعی دارد از ترکیبات معدنی او یکی سرب خالص است که مرکب با
هوا است که چون با المساوی با هوا اکسیژن ترکیب گردد سرب خالص موجود شود و چون یک جزء
سرب و دو جزء هوای اکسیژن با هم مرکب شوند مردار سنگ بوجود آید و چون یکجزء سرب و سه جزء
هوای اکسیژن با هم ترکیب شوند تریخ حاصل آید و ترکیبات مصنوعی او اول است ترکیب سرب با گوگرد

سرب

که بواسطه

در تعریف آن و تعداد صنف

که بواسطه شیرینی طعم که این جسم است شکر سرب خوانند دوم ترکیب اسفیداج بود که سفیداب قلع محمور
است و این ترکیب سرب و هوای کربن بود که بفرانسه کربنات دو پلم نامند و دیگر ترکیبات او ترکیب با ترشی
گوگرد است که سولفات دو پلم گویند و این ترکیب برای سمیت سرب تریاق است و هم نمک فرنگی تریاق
سرب باشد و دیگر ترکیب سرب با آب بود که بدر دو پلم نامند و سرب و ترکیبات سمی او بوند و از
این جهت است که ظروف از و مستعمل و بکار نیست و هم ظروف مصنوعی مرکبه چون سربش از سایر اجزاء بیش
بود استعمال او محذوف بود و ترکیب اسفیداج و دو غز تخم کتان و نقط سفید یکی از رنگهای ابیض مناسب
نقاشی است که در رنگستان مخصوص رنگ عمارات بود و اکثر نقاشان بواسطه استعمال این رنگ
چونکه قلم نقاشی را لوده بدو را مکرر بدهان می برند و بتدریج سرب جزء بدن ایشان می شود مبتلا
بمرض مخصوصی شوند که عوارضات او متعدد و قولنج و هیوست از جمیع انها موذی تر بود لهذا این
مرض را قولنج با هیوست نقاشان نامند زیرا که جهتی که بیان شد این مرض مخصوص این صنف مردم است
و عوارضات مذکوره از این قرار بوند نقصان ترشحات طبیعی بدن بطوری در ان دم که بدن
جهت حرکات قلب و نبض بطی شوند و قولنج با هیوست شدیدی که هر از پی از دفع مانند سرگین
شتر نمایند از خاء عضلات جمیع بدن ضعف قوی و جلد اعضا در اتحال اثری شود و چرکی بدن
دندانها سبز رنگ پدید آید و این قولنج و حبس در سره احساس گردد و بطن بدرجه پست بچسبد بنوعیکه
لمس بردن به بطن آن فضلات خشک شده در امعاء احساس گردد و کم رعشه در دست و پا ظاهر
شده و پاها بیحس گردند و فلجی عرضی بروز کرده تلف شوند و این مرض چنانچه بیان شد مخصوص
نقاشان عمارت ساز بود که قلمهای درشت و سفیداب بکاری می برند و بهمین رنگ مخصوص در
سالکاری می کنند و نقاشان دیگری که کار دیگر دارند مبتلا نشوند و همین باید دانست که این
مرض بتدریج یافت گردد صالح ادویه مرباقیه مخصوصه سرب بود و از ترکیبات مصنوعی و معدنی
سرب با اختصار بجهار ترکیب او نمائیم اول از انها سرخ بود که جسم معدنی است و چون خواهند
مصنوعی درست نمایند بگیرند مردار سنگ زرد را و مکلس نمایند با آتش شدید که بواسطه ترکیب
با هوای اکسیژن سرخ حاصل شود زیرا که بیان شد که دو جزء هوای اکسیژن با یک جزء سرب مردار
سنگ حاصل می شود و سه جزء هوا با یک جزء سرب سرخ حاصل می شود چون مردار سنگ را مکلس نمایند
بواسطه حرارت شدید جذب نماید هوای اکسیژن را و سرخ حاصل گردد کیفیت طبیعی او جسمی است صلب

و در تعریف سرخ که بدو نامند

در تعریف ادویهٔ مصدع

برنگ قرمز بدون طعم عنبر محلول در آب عنبر مستعمل در داخل و از خارج بدن در مشمعات جزء ایشان است و در قسم مشمع از وزن تدبیر دهند که یکی را بنام ساده و دیگری را مرکب خوانند اما مشمع مرکب سرخ بگیرند سرخ هشت جزء روغن زیتون یا کنجد شانزده جزء سرخ را در روغن بواسطهٔ نرم ملایم حل نمایند پس از حل شدن برداشته قدری بجمند سرد شود آنگاه چهار جزء کافور محلوط و ممزوج بدو کنند و برداشته نگاه دارند و این مشمع مستعمل است در جراحات سست رخو که در آنها حاصل آید اما مشمع شاد بگیرند سرخ پنج جزء روغن نه جزء یا کمی آب مخلوط نموده یا نرم نمایند تا سرخ حل گردد آنگاه از آتش برداشته بکار برند و این مشمع چسبندگی زیاد ندارد و در جراحات رخوه مستعمل است و دیگر از مرکبات سرب کوبات دو پلم بود که بفارسی سفیداب نامند طریق ساختن او بدین نوع است که بگیرند شکر سرب که آنرا بیان خواهند شد و یا اهل عنبر مکلس و ذقال کوبیده یا با قلیاب مصفی محلول نموده و در هم ریزند آنگاه عمل در دیگی نه نشین کرده که آن دوای مذکور است کیفیت طبیعی او حمیت سفید در آب عنبر محلول و چون با شیء ترشی مخلوط شود بجوشد و چون با روغن تخم کتان و قدری نفط بسایند یکی از رنگهای ابیض بسیار ممتاز نقاشان گردد و هر چوبی از این رنگ مالند از کرم و ارضه محفوظ ماند و این دوا استعمال شود در جراحات بجهت تجفیف ایشان بنوع مرهم بدین قسم بگیرند روغن خام سه جزء سفیداج مذکور نیم جزء مخلوط بهم نموده و سلایه کرده تا یکسان گردد آنگاه کمی در روی بینه نهاده در جراحت نهند و بعضی از حکماء قدری کافور باین مرهم اضافه نموده اند که مقوی جراحات باشد نوع دیگر بگیرند مردار سنگ یک جزء روغن زیتون چهار جزء و نیم درهم چند تا مردار سنگ حل نموده آنگاه هفت جزء سفیداج مخلوط کرده و بپزند تا یکسان شود و این مجفف خوبی است برای جراحات و یک نوع از این کالوله ترتیب دهند موسوم به کالوله باد سرخ که در اینمرض رایج بنگی است صفت او بگیرند زاج سفید یک وزن و نیم نوشادر یک وزن گل سفید سائیده دو سیر اسفیداج یک چهار یک کافور دو سیر پوست ده سیر آجر را نرم کرده در آب حل کنند و بپزند تا زمانی که بتوان کالوله ها ساخته خشک کنند و هنگام ضرورت او را سائیده با عرقها و غیره بموضع باد سرخ مالند و دیگر از ترکیبات رصاص شکر سرب است طریق ساختن او اینکه بگیرند اسفیداج را و در سرکه بسیار ترش ریزند تا زمانی که در دیگی راسب شود و آن شکر سرب بود و این دوا جسمی است سفید بطعم شیرین غیر مذوب در آب محلول و چون حل گردد رنگ شیر نماید و چون در آب مقطر یا گلاب که مفطر است حل نمایند رنگ او تغییر نکند و این دوا بواسطه قوهٔ قابضه که دارد

اسفیداج

شکر سرب

در تعریف ادویهٔ مصدع

که در داخل بعضی مرض استعمال شود اول در نفث الدم زمانی که نبض سریع و از زبر بواسطهٔ اصلاع عرق خون دفع می شود استعمال این دوا بسیار سود دهد زیرا که بواسطهٔ قوهٔ قابضه او فوهات عروق منصدعه جمع گردد و سد شود دویم در اسهال مزمن عنبر دسوی که بواسطهٔ قوهٔ قابضه غشای مخاطی امعا را در هم کشد و مانع ابدا اسهالی که سبب از خاء غشای مخاطی بوده و بدین جهت بنزمزمن کشته و همین عمل را نیز اثبات می نماید که در تعریف او بیان نمودیم و استعمال این دوا از ظاهر زیاد بود چنانکه طلای او با ابرد در اورام حاده تحلیل دهد و ورم را دفع کند خونی را که میل بدان عضو دارد و انتهای او بیم تولید کردن و انفجار ریز شد و همین طلا بجای طلایه ابرد در مواضع اشاره شد در استعمال ابرد که تفصیل او بیان شد قائم مقام ابرد بود چون در امراض که ابرد ممنوع است یا در محلی که ابرد ممکن نمیشود چون در کرمیات و غیره و هم بواسطه ابدرد ذلک چون محلول این دوا را در مرض سوزنک بمجراه بول رسانند دفع نماید قرحه که در مجراه بول است و بواسطه او همیشه چرک در می از قضیب مندفع است و هم در اکثر امراض عینی مزمن محلول این دوا مستعمل و بکار است قدر شربت او بجهت خوردن یک الی سه کندم در روز بود بدین نوع که نسخه نویسم صفت نسخه در مرض نفث الدم بگیرند در سال ده کندم در سه سیر آب دم نموده صاف کنند و در آن مصفی چهار کندم شکر سرب اضافه نموده در دو روز بدفعات میل نمایند و چون مرض در تزاید باشد در یک روز هم توان نوشید صفت نسخه برای اسهال بگیرند شکر سرب ده کندم افیون پنج کندم اپیکا پنج کندم تاریخ لوس بیست حب نموده روز دو حب یکی صبح و دیگری شام خورد اما نوع بکار بردن این دوا از ظاهر جهت طلا بدین نوع باشد بگیرند آب بکن تبریز و یکمثقال شکر سرب را در او حل نموده و یا رچه بدو تر کرده بعضو نهند در مدت چند روز و جهت طلایه در چشمی که بواسطهٔ ضربه یا برد هوا مورم شده باشد بدین نوع سود مند بود بگیرند قلیا مصفی دو سیر شکر سرب چهار پنج کندم این دو دوا را در آب حل نموده بچشم نما دفع نمایند و هم در نزله مزمن چشم از این آب طلا بغایت سود مند است صفت نسخه برای سوزنک مردان بگیرند قلیات مصفی دو سیر شکر سرب ده کندم در آب حل نموده روز دو نوبت با آب دوزنک بمجراه بول ریزند و بهتر است صاحب سوزنک میل از این عمل بول نمایند و یکی از استعمال آب دوزنک دهنه مجراه قضیب را مدت دو سه دقیقه نگاه دارند صفت نسخه جهت سوزنک نسوان بگیرند آب پنج سیر و یکمثقال شکر سرب در او حل نموده و در زرجه نمایند نوع مسکر بگیرند شکر سرب پانزده کندم سولفات دو زنک پانزده کندم در دو سیر

کو با آب یکچهار یک باشد

کو با قلیات دو مثقال باشد

در تعریف آب و ضد تشنج

آب حل نموده و نیم مثقال کافور با صمغ عربی سائیده و نیم مثقال بنفشه افیون زیاده اضافه نموده بدو نوبت
این محلول را مزجه کنند و از این عمل کمی سوزش در محل معلوم هویدا گردد و مریض باید صبور باشد و
بجهت جراحتی که در صاحب محرقه و امراض عظیمه بواسطه خوابیدن بیکشق بدن هویدا گردد این نوع استعمال
این دوا فایده بخشد بگیرند شکر سرخ یک مثقال کافور سائیده با صمغ عربی یک مثقال آب بقدری
که مانند روغنی گردد پس از مخلوط نمودن روزی یک مرتبه یا دو مرتبه قدری از این دوا را در روی
تماجی آلوده نموده بموضع مجروح نهند و دیگر از ترکیبات سرب این ترکیب است که سرکه سرب می نامند و حال
آنکه سرکه ندارد و سرکه او در شکر سرخی است که همراه این دوا است طرز ساختن او اینست که بگیرند شکر
سرب شش جزء مرداسنگ سه جزء آب مقطر بیست جزء اجزا را در آب مخلوط کرده در جائی گرم نهند تا
زمانی که رنگ مرداسنگ تمام شود بدین معنی که قرمزی او مبدل بخاکستری گردد آنگاه اجزا را از کاغذ
پاک نمایند و آن مصفی را سرکه سرب نامند و این دوا با شکر سرخ نقاوتش اینست که در شکر سرب کمتر
از آنچه در سرکه سرب است یافت شود و بهمین جهت این دوا در داخل بدن استعمال نمیشود و همیشه در ظاهر
بکار رود از جمله طلای اوست در کل اورامی که سبب ضربه و سقطه باشد در هر عضو که پدید گردد جهت
مفاصل و غیره و هم در مرض بواسیر که با کافور ترکیب کرده بکار برند و دیگر در بعضی امراض مزمن جسم
و هر زخمی را که با ابرداشاره در شستن بود چون آب سرد یافت نگردد یا مریض قبول نمیتواند با سرکه
سرب توان شست و هم طلای از این دوا نافع است سیاهی در جلد که از امر ضربه و سقطه حادث شده
باشد که عوام خون مرده می گویند و طریق طلای او اینست که نیم سیر سرکه سرب را در یک چهار یک
آب ریخته و پارچه بدو آلوده نموده بموضع متورم نهند و اگر کمی عرق دوانشه با این محلول اضافه
فرمایند نفع واقعی است و بجهت مرض بواسیر بدین نوع مستعمل است که بگیرند مازو نیم سیر و در شش
سیر آب یکساعت طبخ دهند که دو سیر بماند آنگاه او را صاف نموده و دو مثقال سرکه سرب و دو
مثقال بنفشه کافور بدو اضافه نموده بموضع بواسیر طلا کنند و چون دانه های بواسیر در داخل
معاء مستقیم بود بجای طلا این شیاف مفید است بگیرند شکر سرب سه کندم افیون یک کندم
نیم کافور دو کندم موم یا پیه بقدری که شیاف ساخته بکار برند و بجهت جراحت سوختگی از آتش
و ناروت و غیره این نوع فایده بخشد که بگیرند روغن تخم کتان چهار سیر سفیده تخم مرغ شش عدد
سرکه نیم سیر اجزا را مخلوط بهم نموده سلایه کنند تا مانند روغنی شود آنگاه پارچه آلوده نموده در

سرکه سرب

در تعریف آب و ضد تشنج

جراحت نهند و بجهت طلای در ورم چشم که جهت ضربه و سقطه باشد این نوع طلا بهتر از سایر انواع
خواهد بود که بگیرند سرکه سرب یک مثقال و نیم قلیاب مصفی دو سیر عرق دوانشه نیم مثقال اجزا را
در آب حل نموده طلا کنند و دیگر از ترکیبات سرب مرداسنگ است که از ترکیبات معدنی سرب
بود و ماهیت او بیان شد و این دوا در داخل استعمال نشود و در ظاهر محض متورم است مخصوص النساء
جراحات که بفراشه اندر زیف و بونانی دیاخلیون نامند و این متورم بجهت جراحات قطاعه و بریده شده
مفرد قایم مقام بخیه بود و هم بجهت مدد جلد در فراگرفتن زخم بسیار فایده دهد طرز ساختن متورم
مذکور این است که بگیرند روغن خوک و بجای او روغن دیگر چون کنجد منه جزء مرداسنگ سائیده
بسیار نرم پنج جزء در پاتیلی ریخته در روی آتش ملایم نهند و مکرر بر هم زنند تا بقوام آید و در این
وقت باید آب کم کم در روی او ریزند که روغن او خوز دو بهمین قسم بقدری بجوشانند تا بقوام
متورم گردد و بیکدیگر خوب مخلوط گردد آنگاه برداشته نگاه دارند که این متورم است برای پوشانیدن
جراحات ساده و نو چسبندگی ندارد و چون خواهند متورم دیاخلیون حقیقی ترتیب دهند بگیرند اجزا
متورم ساده چهار جزء موم زرد نیم جزء با آتش ملایم در ظرفی گذاشته از روی آتش بردارند قدری
سرد شد ربع جزء روغن طربانتین یا روغن نفر سفید و ربع جزء اشق و بارزد که قبل آب حل نموده
باشند علاوه نموده و بهم زده دوباره در روی آتش ملایم خوب پخته و تا در روی آتش است متصل
بهم زده و بیکدیگر خوب مخلوط نمایند و چون بهم سوختن دارد لهذا باید در حال پختن کم کم آب اضافه
نمایند و بهم زنند پس از ممزوج و مخلوط شدن برگیرند و این متورم چسبندگی زیاد دارد چنانچه گرم
شد و در اکثر جراحات نیز مفید است و بجهت تفتیح و تحلیل دمامیل کوچک و جاهائی که ضماد در دمل
عسرت دارد بغایت سودمند خواهند بود اما بیموت جسمی است معدنی بعدی شبیه بسرب که
گاهی در دیدن مشتبه گردد و مفرد او در معادن کم یاب و همیشه مرکب با نقره و مس و امثال او و از
جسم در صنایع زیاد بکار است چنانچه قاشقها و شمعدانها و سینیها و اسباب نقره نما کلا مفید
ایشان از بیموت بود و هم دندان مجوف را بواسطه این جسم ممتلی و پر کنند چنانکه از طلا که مذکور
شد و رنگ سفیدی که زنان و نکشان بجهت ازالهٔ چین و زینت در صورت مالند همین بیموت
باشد و این جسم را سمیت نیست و اثر او مخصوص است در اعصاب معده و امعاء که چون تشنجی در آنها
پدید شود رفع نماید و بدین جهت او را ادویه ضد تشنج گویند لهذا مستعمل است در قولنج عصبانی

مرداسنگ

متورم اندر زیف موسوم بمتورم فرنگی

در تعریف بیموت

در تعریف ادویه ضد تشنج

و اسهال عصبی و فوران دمی عصبانی و تشنج اعضا خاصه چون این علل در اطفال بود و این دوا را
ترکیب نمایند با اهمون و سنبل الطیب و بذر البنج و افتیمون و کچوله و امثال او قدر سه بلیس یک
کندم الی چهار کندم در روز بود و در بزرگان تا پانزده کندم بتدریج توان داد و بهترین اقسام و
ترکیب این دوا که در طب مستعمل است این نمک را که بگیرند بیهموت را و در تیزی شوره حل نموده و بواسطه
اثر خشکانند که نمکی حاصل شود موسوم به بلورات دو بیهموت صفت نسخه برای تشنج معده بگیرند نمک
بیهموت ده کندم مرجون نیم کندم قند روسی یک مثقال درهم سائیده شش قسمت نموده روزی دو قسمت
در دو وقت بخورند نوع دیگر جهت تشنج معده بگیرند نمک بیهموت شش کندم کچوله دو کندم نبات
بیست کندم عطر نعناع دو قطره داخل نموده شش قسمت کنند در سه روز روزی دو قسمت نمایند ایضا
تشنج معده بگیرند نمک بیهموت یک نخود تباشیر دو نخود سنبل الطیب یک نخود مخلوط نموده قبل از
خواب بیک پیمانه بنوشند نوع دیگر بگیرند نمک بیهموت یک نخود عصاره بذر البنج دو کندم قند روسی
و لاجین از هر یک ده کندم مخلوط نموده قبل از خواب صرف نمایند و جهت وجع عصبانی معده و امعا
که مخصوص اشخاصیست که خون زیاد از بدن ایشان رفته باشد بدین نوع دهند بگیرند نمک بیهموت
یک درم عصاره کچوله که با عرق اخذ شده باشد پنج نخود شصت حب نمایند یک حب صبح و یک حب شام
خورند صفت نسخه جهت تشنج بگیرند نمک بیهموت دوازده کندم جوهر افیون نیم کندم مخلوط نموده
با قند شش قسمت نمایند در روز تشنج یک قسمت خورند ایضا جهت تشنج بگیرند نمک بیهموت نیم مثقال
عصاره بذر البنج شش کندم ریوند چینی دو مثقال مخلوط نموده حبها سازند که هر یک دو کندم وزن
داشته باشد سه نوبت در روز هر نوبتی سه حب میل نمایند اما روی که بفرانسه زنک نامند جسمی است
معدنی مرکب با اسید کربنیک که بواسطه حرارت شدید با اسید کربنیک او را خارج نموده روی خالص بعد
آید و چون خالص او را با آتش شدید بنشانند هوای اکسیژن را جذب نموده و بشکفد بسان پنبه که او را
بزبان فرانسه اکسید دوزنک نامند یعنی پنبه روی و این دوا چون دفع نماید تشنج بعضی از اعضا
لهذا او را ادویه ضد تشنج گویند و در طبابت همین پنبه مستعمل است و طرز ساختن این دوا بدو
نوع بود نوع اول آنکه روی را قطعه قطعه نموده در ظرفی کرده و سرپوشی بر وی نهند و در آتش گذارند
که بواسطه حرارت روی بشکفد و پنبه او منعقد شده در سرپوش جمع شود نوع دیگر آنکه بگیرند
سولفات دوزنک که عبارت است از روی و ترشی گوگرد که در جزء ادویه مفرده است و بیان شد

در تعریف روی

طرز ساختن پنبه روی

در تعریف ادویه ضد تشنج

نه جزء شوره یک جزء این دو دوا را در بوته نموده با آتش بتابند تا سرخ گردد پس برداشته به نهند
سرد شود آنگاه او را در ده مقابل وزن خود آب حل کنند و در آن محلول بقدری از محلول قلیا
ریزند که دردی سفید در ته او راسب شود و آن پنبه روی باشد که باید آب روی او را گرفته
و با آتش نهند که خشک گردد آن خشکیده سولفات دو بیاس است که یکی از جمله املاح مسهله است که
ذکر او نموده ایم و آن ته نشین را نیز بخشکانند که پنبه روی بود خواص این دوا چون از ادویه ضد
تشنج است لهذا استعمال شود او لا در سیاه سرفه اطفال و تشنجی که سبب بروز دندان اطفال است و
هم در وجع عصبانی فم معده که با تباشیر دهند و هم در تشنجی که سبب کرم است و در اینجا با کامل بابل
داده و هم در لرز غش و صرع اطفال و هم این دوا مجفف قروحات بود و هم دفع نماید بیاضی که در پنبه
چشم پدید شود و زایل سازد استرخاء که در غشای ملتحمه پدید شده باشد قدر سه بلیس در داخل بیخ الی
ده کندم بود دیگر روز این دوا را ترکیب نمایند با ریوند و افتیمون و مشک و سنبل الطیب صفت نسخه
جهت تشنجی که سبب بروز دندان بود بگیرند پنبه روی یک کندم عصاره بذر البنج ربع کندم در هم
مخلوط نموده در یکروز سه نوبت خورانند جهت تشنج اطفال بدین نوع بکار برند بگیرند پنبه روی
شش کندم جنبا لرطان یکدرم درهم سائیده دوازده قسمت نموده یک قسمت صبح و یک قسمت شام
خورند صفت نسخه برای مصروع بگیرند پنبه روی چهار کندم عصاره بذر البنج یک کندم برگ نانخ
و ریشه سنبل الطیب از هر یک هشت کندم درهم سائیده مخلوط نموده بیکبار بنوشند و در چند روز
با بدین نسخه را بدین وزن یکی در صبح و یکی در شام صرف کنند صفت نسخه دیگر جهت تشنجی که سبب عرض
ولم الصبیان اطفال است و هم تشنجی که سبب کرم بود بگیرند پنبه روی چهار کندم کامل چهار کندم
قند بیست کندم درهم سائیده مخلوط کرده چهار قسمت نمایند در هر سه ساعت یک قسمت خورند
صفت روغن و مرهم او جهت تجفیف قروحات بگیرند روغن خام نیم سیر عطر گل بقدری که روغن را
خوشبو نماید و یکدرم پنبه روی را در او بجوشانند سلایه کنند تا ممزوج و یکسان شود در روز دو نوبت
قدری از این روغن به پنبه آلوده بجراحت نهند نوع دیگر آن است که یکدرم پنبه روی را در نه درم
روغن سمنی و سلایه نموده مانند آنکه مذکور شد بکار برند و دیگر از ترکیبات روی سولفات دوزنک
است که عبارت از روی و ترشی گوگرد بود که در بیان منقیات طرز ساختن او را با خواص و فوایدش
مفصلا ذکر نمودیم سیم از ترکیبات روی موریات دوزنک بود که عبارت است از روی با ترشی نمک

سولفات دوزنک

در تعریف ذقال و تنضید تنضیج

وطرز ساختن او چون سولفات دورنک باشد که روی را در ترشی نمک حل کرده با آن خشکانیده
این دوا بظهور رسد و این مرکب روی مستعمل است از خارج در قانقریا و شقاقلوس و سرطان جهت
رفع تعفن و ازاله گوشت میته بدین نحو که یک جزء مورد بات دورنک و یک جزء اردکندم را مخلوط بهم نموده
در موضعی که خواهند ضرور نمایند که ازاله کند گوشت میته را و رفع نماید تعفن جراحت را و بدل این دوا
در رفع تعفن این نوع جراحات ذقال کوبیده است زیرا که فرنگان ذقال را ادویه ضد تعفن خوانند چنانچه
اگر گوشت کندیده را در میان ذقال نهند رفع نماید تعفن او را و اطباء ذقال را در چند مرض هم از
داخل و هم از خارج استعمال می نمایند ابتدآء در دوا باء زیاد بکار برده اند و منفعتی ندیدند ولی
در استعمال مزمن سود کرده بدین نوع بگیرند ذقال نیم مثقال قند دو سی یک مثقال مر دو درم شائیه
شش شاهنمت کرده در شش شاعت خورند و بجای قند ثعلب نیز توان همراه کرد و از ظاهر استعمال نمود
در قانقریا و شقاقلوس و سرطان که ذقال را نرم کوبیده در موضع زرد رو نمایند و این برای قهرآت
و در اغشا موریا در زنان باید استعمال نمود و حقیر مصنف جهت تعفن دهان که سبب ورم لثه بوده
نمک طعام و ذقال و زاج را در دم سائیده بکار برده بدین نوع که روز دو نوبت لثه را بدان شوینند
تعفن برطرف شده و لثه محکم گردیده و حقیر روزه قابضه زاج را از کثرت استعمال بطوری بافایده
دیده که جای آن دارد که حکایتی از و بگوییم و پس از آن ماهیت او را با فواید آن بیان کنیم زمانی
که حقیر در کرمان بودم شخصی بواسطه نوشیدن سم الفار سهوا پس از معالجه و رفع سمیت اسهالی در
مزمن در او پدید گشت پس از سه ماه رجوع بحقیر نموده حقیر چنین استنباط نمود که بواسطه اکالت
و کرندگی سم الفار قرحه که در غشای مخاطی امعاء بظهور رسیده طبیعت از انتشار او عاجز مانده
و اسهال الدم مزمن گشته است رجوع بدوای قابض نموده بدکردن حقیر باستعمال زاج سفید پرداخته بدین
نوع روز اول و دوم را شش نخود در یک روز بدفعات خورانیده و از سیم روز هشت نخود زاج را با یک
نخود افیون بکار برده بهمین مدار را نمودم در روز هشتم با امر از اسهال و خون بر طرف شد اما زاج
سفید که بفرانسه آلن گویند جسمیست معدنی که در معدن مانند سنگی سفید در قدر و رقه ظاهر شود
و در آب زیادی ریزند تا اجزای او فرو بریزد آنگاه برگرفته با آن نمک زاج منعقد شود و معدن
زاج در جمیع ممالک روی زمین یافت شود و این دوا از افوه قابضه است که بدین جهت در اکثر امراض
داخلی و خارجی استعمال کنند و در داخل مستعمل است اول در مرض نفث الدم مزمن دویم در مرض

در تعریف ذقال

در تعریف زاج سفید

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

الدم رحم سیم جهت استسقاء مزمن که همراه ریشه نبات قابضی باید استعمال نمود چون اغیار و غیره و از اکثر
مستعمل است اولا جهت سد دم دویم جهت ورم کلوه که عزغزه می نمایند سیم جهت لکهای سفیدی که
در زنان و کاه اطفال پدید گردد چهارم جهت دکه نواسیر که با سفیده تخم استعمال نمود پنجم در
نزله مزمن چشم بجای سولفات دورنک استعمال نمود و در مرضی که سولفات دورنک مستعمل است چون امراض
چشم و سوزنک و غیره زاج سفید بجای او توان بکار برد قدر شربتش نیم مثقال الی یک مثقال در روز
بود صفت نسخه جهت نفث الدم بگیرند شیر پانزده سیر و یک مثقال زاج سفید در او بجوشانند تا
بربع شود آنگاه صاف نموده و آن مصفی را که شیر بربع نامند در یکروز بدفعات بنوشند و جهت ورم
لوزتین و لهات این عزغزه نافع بود صفت او بگیرند زاج سفید یک مثقال مطبوخ گل سرخ هشت سیر گل
قند چهار مثقال مخلوط بهم نموده روز سه چهار دفعه عزغزه نمایند و برای جراحت لثه که بواسطه خوردن
چیزهای غیر از آن بود نیز زاج را در آب حل نموده مضمضه فرمایند و یا از زاج سائیده کمو سنون کنند
و گروهی از اورشت نموده اند مؤسوم به پودر اسطیطیک که جهت سد خون از موضعی که خون جریان دارد
بسیار نافع است چون دمن ذلو و غیره و آن کردابیست که بگیرند را یتاج نیم سیر صمغ عربی دو مثقال
ذقال دو مثقال زاج سفید دو مثقال اجزا را سائیده مخلوط کرده نگاه دارند و در هنگام ضرورت
کمی بپاشند صفت نسخه برای اسهال مزمن بگیرند زاج سفید دو مثقال عصاره اغبار دو مثقال بود
حب کرده روز سه دفعه هر دفعه هشت حب خورند و برای نمادد که بواسطه بدین نوع استعمال نمایند
بگیرند زاج سفید کوبیده یک مثقال سفیده تخم مرغ دو عدد زاج را با سفیده مخلوط نموده در روی ناحیه
نهاده محل نواسیر بمالند نهند و اگر درد شدید همراه باشد با این مرهم نیم مثقال افیون یاد کنند
بلاذر آمیزه هشت گندم بادرنجبویه علاوه توان نمود اما نقره که بزبان فرانسه آرژان گویند جسمی است معدنی
که در معادن خالص او کم یاب و همیشه بحالت ترکیب با اجزای معدنی مانند سم الفار و گوگرد و طلا
و امثال آنها که به تجزیه اجزاء او را از اجزای خالص می نمایند و این جسم نیز از اجسام بسیطه است چونانکه
در طلا ذکر نمودیم و مصنوعی او را توان ساخت بیچاره اشخاصی که از علم تجزیه و ترکیب اطلاع ندارند
و شب و روز مشغول اکسیر هستند و چنان می پندارند که طلا و نقره را بصنعت می توان ساخت و یقین
دارند که این عمل ممکنست و چون مدتی زحمت کشند و ساخته نتوانند از نفس خود دانند باری بر ما چه
عیب است که کاران ریخته جامه را با آن پاک شویند و هوای اکسیژن را در این جسم اثری نیست و

تخم برای سد خون

در تعریف نقره

در تعریف آب و ضد آن

و ظروف او جهت اکل و شرب بسیار ممدوح بود و طلا را ظرف بد از این است و در طبایع یک ترکیب
از نقره مستعمل و بکار بود و آبست که نقره را در ترشی شوره حل کرده و از و بشکل مداد یا فاجسی ساخته
بکار می برند و این ترکیب را بزبان فرانسه نیترات در ژان نامند و بواسطه قوه اکالیه شدیدی که دارد
هم سنگ جهنم نامند که این اسم در این عصر مشهور است طرز آب ساختن آن است که بگیرند نقره خالص که هیچ اجزای
خارجی با او نباشد و براده نموده در ظرف کرده بالای او ترشی شوره ریزند که در این حین بخاری مانون
متصاعد می شود باید بقدری ترشی شوره در او ریزند که آن بخار حاصل نگردد انگاه تامل نمایند تا
براده نقره در آن ترشی حل گردد پس آن ظرف را در آتش نهند تا رطوبت او برطرف شده بلوری بوجود آید انگاه
نمک را در ظرفی ذوب کرده در لوله آهنی مخصوص که اندرون او را با روغن زیت چرب کرده باشند ریخته
بنهند تا سرد شود انگاه او را از لوله در آورند و آن جسم سنگ جهنم است کیفیت طبعی او جسمیست قلوی در
ابتدا آب رنگ سفید و چون مدتی بماند یا آنکه روشنائی و آفتاب بدو رسد سیاه شود و بدین جهت
او را در جوف بلغار و یا آنکه در اسباب مخصوصی که جزء کیف های جراحی فرنگی است باید نگاه داشت
و این دوا بطعم عفص یا قوه اکالیه سمیت که بدو نخود ملاک سازد و بعضی آنکه بدست یا جلد بدن رسد
سیاه کند که آن سیاهی تا چندی بماند و چون زیادتر در جلد بماند متفرج کند و دیده شده اشخاصی را
که برای مداوا مدت مدیدی بدو مداومت نموده اند جلد ایشان بکلی سیاه شده مانند غلامان
سیاه و این سیاهی علاج ندارد و این دوا را جراحان زیاد در کار دارند و بقدری احتیاج باین دوا
پیدا می کند که همیشه باید در جیب خود نگاه دارند زیرا که استعمال او در امراض غالبا عمل موزی است
و این دوا هم از داخل و هم از ظاهر بدن مستعمل است در داخل در سه مرض پیش استعمال نکنند در صرع
و قطرب و اسهال مزمنی که بهیچ وجه دوا رفع نشده باشد و این نوع اسهال غالبا نتیجه مرض محرقه بود
که در انجا هم اما له کنند و هم بنوشانند اما استعمال ظاهر این دوا اولا جهت ازاله لحم زائد و هم در
زمانی که تلولهای جراحتی رخو و بد رنگ شده و نمو نکند باید قلم سنگ جهنم را بدو مالند دوم
در قروحات ردی چون کوفت و غیره سیم جهت سد دم از جراحتی چون دمن زلو و جای دندان کنند
شده که گاهی بهیچ نوع خون ایشان بند نگردد مگر باستعمال سنگ جهنم چهارم جهت ازاله زگیل که در دست
یا سایر اعضا یافت شود که ابتدا آه او را چیده پس سنگ جهنم مالند که او را زایل می نماید و همین
عمل است در خالهای گوشتی نعم در عظم لهات که گاهی بواسطه سرما خوردگی که بین لهات

در تعریف آب و ضد آن

متورم شوند و ورم لهات تحلیل برود و بزرگ بمانند و از غدغد او عکبتی همیشه خداوند او بسرفه
و خارش گلو مبتلا است و این علت گاهی بمالیدن سنگ جهنم به لهات رفع شده که بواسطه قوه قابضه
او لهات کوچک و جمع شود و گاهی این علت نیز رفع نمی گردد مگر بقطع نمودن جزئی از لهات ششم
جهت التیام زخم که چون نوبتی سنگ جهنم دو مالند رفع گردد ولی تا چند روز محل آن بسیار ماند
و چون بشره جلد زایل گردد آنسیاهی نیز برطرف شود هفتم در مقعد مدخرجی که باعضا ترابت کرده
باشد و بیک عضوی چون دست بروز نموده باشد هشتم جهت برطرف ساختن بیت کوفت و ماده شقا
قلوس و سرطان که در حین عمل بدست جراح بر خورد که فوراً باید دست را باب گرم شسته و سنگ جهنم
بمالند دیگر استعمال سنگ جهنم است بطور محلول در آب و این قسم در چند مرض مخصوص بود اولا در
رمدی که سبب برخوردن ریم سوزنک بچشم بود که این مرض را سوزنک چشم نامیده اند و تفصیل او در
کتاب کحالی مفصلا مسطور است و دیده شده که زنانی چون بسوزنک حاد مبتلا شود منکامه وضع
حمل بواسطه برخوردن مده مذکور بچشم طفل بهمین علت مبتلا شده و در چند روز طفل کور گشته
دویم در مرض سوزنک که محلول سنگ جهنم را بواسطه ابدزدک در مجراء بول می ریزند و بعضی از جراحان
فرنگستان در ضیق مجراء بول که سبب سوزنک بود میل مخصوصی را سنگ جهنم در سر او نصب کرده در
مجراء بول فرو برده و محل ضیقه را بدو بیالایند که قرحه رفع گردد و مجراء بحال طبیعی آید قدر شربت
این دوا برای خوردن ابتداء در یکروز سه دوازده یک گندم بود در سه وقت و پس از مدتی تا یک
چهار یک گندم توان استعمال نمود و بهترین اسامی جاوشت صفت گنجد جاوشیر جهت مرض صرع و اسهال
مزمن بگیرند سنگ جهنم ده گندم سنبل الطیب دو یک مثقال رب السوس بقدری که این اجزا را بکی
از سحق و سلاید و ممزوج نمودن نوبت بسازند و روز چهار جزء دو جزء صبح و دو جزء شام مبتلا
و برای اماله در اسهال مزمن بدین نحو مستعمل است بگیرند سنگ جهنم نیم گندم و در هشت مثقال آب
مقطر یا گلاب حل نموده بیخ قطره تعفین افیون اضافه کرده یک نوبت اماله نمایند روزی دو جزء نسخه
یکی در صبح و یکی در شام و جهت قروحات سخت و رخو که گوشت زاید دارند این نوع در کار برند
بگیرند سنگ جهنم پانزده گندم چای یا بونه نیم سیر تعفین افیون یک مثقال اجزا را مخلوط نموده
پنبه بدو آلوده نموده در زخم نهند و برای سوزنک چشم این نوع باید بکار برد که بگیرند سنگ جهنم
ده گندم آب مقطر یا گلاب نیم سیر سنگ جهنم را در او حل کرده و چشم را بواسطه ابدزدک بشویند

در تعریف اعین تریاقیه

تا چرک و ریم از خارج شود انگاه ذرور قطره ابن محلول در چشم چکانند که بواسطه این دوا غشای
نازکی در چشم پدید شود و فوراً آن غشا را با ابر گرفته زایل سازند و در روز سه نوبت این عمل باید
نمود که ابتداء چشم را شسته و محلول را بچکند و غشا را بر دارند و این عمل را باید نمود تا زمانی
که این غشاء در چشم پدید نشود و این عمل سه چهار روز طول کشد و در طفلی که ماده سوزناک
از محل ما در هنگام تولد بچشم او بر خورده باشد نیز همین علاج باید نمود و روغنی از سنگ جهنم ترتیب
داده اند که برای قرحه گرفت بی نظیر است صفت او بگیرند سنگ جهنم ده کندم روغن و بلسان یکی از هم
یک دو مثقال اجزا را در هم سحق و سلایه نموده تا یکسان شود انگاه یکی از این روغن را به پنبه آلوده نموده
بر زخم نهند و در روز سه نوبت این عمل را نمود که ابتداء جراحت را بشویند در هر نوبتی و پس پنبه را با
روغن بدوزند

باب نهم

در بیان

تریاقات سموم و علامات مسموم هر سمی یا علاج آن بدانکه مرطبیب لازم است که اولاً بشناسد اجناس
سم را و بداند که اثر هر کدام مخصوص چه عضو و بچه نوع بود و بجهت این مطلب اول معرفت این ادویه
عجب علم را نهاد و ثانی دانستن آثار است در بدن و اعضا بخواهیم و این دو فقره را در این کتاب در
این کتاب در تعریف هر یک از این ادویه مفصلاً بیان نمودیم و حال در این باب از علامات مسموم
هر سم و معالجه و تریاق او گفتگو می نمائیم انشاء الله تا برای فراگرفتن و دانستن سهل و آسان
باشد بدانکه سمومات عموماً بر دو نوع بوند یکی مخدر و دیگری اکال اما مخدرات ادویه باشند
غالباً نباتی که اثر ایشان مخصوصاً در دماغ و نخاع و اعصاب حس و حرکت نهاده بود و از شان این
ادویه است که چون اثر ایشان بمقدار زیادی در دماغ رسد دماغ از کار افتاده و اعصاب از
عمل خود باز مانده و هلاک نماید و این اثر در گوشت قدید و پنیر کهنه است و اما سمومات اکال
ادویه باشند معدنی و از شان ایشان است متفرح نمودن اعضا که بدین جهت چون بمعده و امعاء بر
خورند غالباً متفرح سازند انها را و از عمل خود انداخته هلاک کنند و این ادویه اثری در دماغ
ندارند ولی بعضی از انها در اعصاب حرکت تخاعی اثری دارند چون مخدرات مانند سرب و سم الفار
که در تعریف انها بیان شد و اما تریاق این سموم ادویه را نامیم که چون با یکی از این سموم از خارج
ترکیب شود صورت سمیت او را بشکند و زایل نماید سمیت را از و مانند انکه در نشاسته و دارا شکنه
که چون از خارج ترکیب شوند سمیت دارا شکنه بکل برود پس نشاسته تریاق دارا شکنه است و در سموم

دارا شکنه

در تعریف اعین تریاقیه

دارا شکنه نشاسته بکار رود و همین اثر است در تباشیر و ترشی کوکرد و کل مصند و ترشی کوکرد که چون
از خارج تباشیر را در ترشی کوکرد بریزیم می بینیم که ملت فزکی سهل حاصل شود و چون کل مصند را با او
ترکیب نمائیم کج حادث شود لهذا چون کسی ترشی کوکرد خورده باشد گوئیم تریاق او تباشیر و کل مصند
پس از این فقرات معلوم گردید چه تریاق چه معنی دارد و اثر او چیست و این نوع تریاق را حکماء مفرد مین
نیافته و ندانسته اند و بر سموم نباتی تریاق بدین نوع که بیان شد تا کنون پیدا نشده و برای علاج
انها در مقام دفع ایشان برآئیم به مقیئات مخصوصه و دفع عوارضات انها کنیم به تدابیر معینه که آتش
بیان خواهد شد علامات عمومی مسموم ادویه مخدره که باین علامات توان شناخت کسی را که با دویه
نباتی مخدره مسموم گشته است اولاً اختلال قوای جسمی اعضا و دوار و ثقل راس و خالت مستی و خواب سنگین
قریب به اغما گردی و نفخ صورت و رو و ورم و اتساع حدقه مگر انکه افیون خورده باشد
که در انجا ضیق حدقه است اگرچه گاهی در مسموم افیون نیز اتساع حدقه پدید شود ولی بندرت اخراج
خشه باطنه مختل چنانچه گاهی اشیاء را مضاعف و گاهی ناقص از انچه هست بیند و گاه مانند ابر
چیزی بیند تواتر نفس که بدین جهت گردی در صورت و لب پدید شود نبض بطی و گاهی مختلف باشد
اما علامات عمومی مسموم ادویه اکال اولاً ظهور التهاب در معده و بروز مغص و پیچ و درد و سوزش
التهاب زوال رنگ رخسار و عور عینین کشیده گی صورت چون در مرض وباء خشکی زبان عطش مفرط
لهوع و قی که در قاعده قی دموی بود و گرانی از ان بروز اسهال الدم و مسموم این نوع سم بسیار متوحش
و بی آرام و بی ترس بود نبض صغیر و متواتر اطراف سرد و بی رنگ چون مرمر نماید و این است علامات
عمومی این دو نوع سم و حال بیان سازیم علامات مسموم هر سمی را به تفصیل با علاج انها و مقدمه
داریم علامات مسموم ادویه نباتی را با معالجه آن علامات کسیکه افیون خورده باشد از لا
اختلال قوای دماغی دوار و ثقل در راس خالت مستی و خواب سنگین که مبدل باغما شود و بیهوشی و
بی چیزی از خرابی گردی لب نفخ صورت در رو و داجین خیره گی چشم ضیق حدقه و به ندرت اتساع او
اختلاج عضلات صورت بحسی عضلات بدن که در حرکت بفرمان او نباشند بطوء نفس خارش بدن
و اعضا ضیق حدقه و گاهی برخلاف اتساع حدقه شود و بالاخره اعصاب و عضلات از کار افتاده
انقاء بمرد و در تشریح او علامات دماغی که در سکته است دیده شد و همین علامات است در کسیکه
مرهون خورده باشد که جوهر تریاک است ولی اشد از تریاک است اما العلاج ابتداء مقی دهند که

علامات کسیکه افیون خورده باشد.

علاج کسیکه تریاک خورده باشد

در تعریف مسموم و تریاقات و علاج آنها

قوی باشد زیرا که اینون بواسطه تخدیر اعصاب نعاس از حرکت بیفتد از دو تا مقوی قوی بود فی نشود
و این مقی نیکو است که بکیرند سولفات دو زنک هشت خرد ابیکا بیندم در بیست و چهار درم آب حل کرده
یک ثلث از و را که هشت درم بود بخورانند و پس از آن چند فنجان آب نیمکرم بدو خورانیده و با پر مرغ
یا انکشت دغدغه در لهات کنند تا قی بشود و اکر قی کامل نشود نصف دیکر از آن دوا را خورانیده و
بقی نمودن کوشند اکر باز قی نشود و تریاک دفع نکرد در بقیه دوا را خورانند تا دوازده ساعت پس از
خوردن علاج توان نمود زیرا که تریاک بواسطه تخدیری که در اعصاب معده می نماید معده چندان
تصرف در آن نمی تواند کرد چون باین دوا هم قی نکرد دو سه کندم اپیکون قی بدو خورانند و پس از
آنکه تریاک برکرد دو حقنه از سرکه نمایند و هم بدو خورانند و هم بسیار نیکو است پس از دفع شدن تریاک
استعمال مطبوخ از ادویه قابضه چون قهوه طبخ شده بسیار تلخ غلیظ و از و قوی تر دهند تراشت مطبوخ
مازو و ماجا که دم مثل بدماغ کرده و بیم سکته بود فصد نمایند خاصه از ورید و داج و هم زلو در خلف
کوش و جبهه دهند و نباید مریض را از خواب فتن منع نمود بهر حیله که باشد چون زدن لبرد بکر
و صورت او در بختن قطرات آب در کوش و بینی او و کندن موهای او را و کمال اذیت نمایند که
خواب نرود فقیر را در اواخر تحصیل در طهران همسایه بود جوان از اهل حرفه تراشی با کسان خود بوده
تریاک خورد در موسم تابستان سه ساعت از شب رفته از مطلع فجر که غنیمتش ساعت از خوردن
تریاک کذشته بود فقیر را بیالینش آوردند در زمانی که بیخود بود و دم مثل زبادی بدماغ نموده بود
با خراخر نفس و نبض عظیم و مختلف بود چون دهان بسته شده بود که هیچ نوع باز شدن ممکن نبود از ترس
سکته فوراً از هر دو دست او را فصد نمودم پس از ساعتی بواسطه طلایه اکبر بحال آمده و مدتان
کفتر اغاز کرد بدلا تامل مقی با و خورانیدم در نوبت سیم قی تریاک برکشت مطبوخ از مازو بکار برده
هنکام عصر که از تحصیل مراجعت کردم مثل بغداد نموده بود پس از نکاه در نزد حقیر آمد و شکایت از
عدم باه نمود که بکلی زایل شده بود با استعمال کوچولو پرداخته تا آن علت برطرف شد علامات کسانیکه
بلا از خورده باشد ابتداء مستی و دوار و نفخ صورت تا کبودی لب و حمرت چشم و درد و عرق او
دیدن آتش و امتلاء و ضربان در عروق صدغین و وداجین و اتساع حدقه بسوی که غشای عنبیه
مرئی نکردد و بدین جهت مسموم هیچ نبیند مانند کوران و ابتداء اشیاء را بکردش بیند و سیاه و مکس در
نظر او پدید آید و بالاخره از ابصار باز ماند و کاهی اغما بنوعی غالب شود که بیخود کردد و غفلتاً

حکایت

در تعریف مسموم و تریاقات و علاج آنها

برخیزد چون مجانین و شرارت نماید و اختلاج در عضلات صورت پدید کشته که از انجا اثبات زد
عضلات حلق و کلو نماید و این تشنج کردن و حلق از علامات مخصوص این سم است و در این حال مسموم
علامات ملدوغ سلت خار در او پدید شود که دوا و آب نتوانند نوشانید و فرو برد و در شاران
و کسانی که نزد او بند بکزد و دندان کرد و بالاخره اجسامش بول پدید شده نفس کشیدن بطی شود
و نبض که از ابتداء عظیم بود صغیر شده و بیمرد بواسطه سکته یا فنای قوه عصبانی اما العلاج ابتدا
مقی دهند و پس از قی کردن از سرکه حقنه نمایند و هم بدو خورانند چونانکه در افیون ذکر شد و اما
که ضعف مستولی باشد یکی از ادویه محرکه چون کافور و اطریه لوزیک و نفط سفید و کربنات امونیاک
و جوهر شاخ کوزن که در ادویه محرکه ذکر شد هر کدام یافت شود استعمال نمایند تا تحریک نماید قوای
عصبانی را و چون دم مثل بدماغ نموده باشد و بیم سکته بود فصد نمایند خاصه از ورید و داج و صب
الماء در سر نیز بد نیست اما کسیکه تا تو را علامات و ابتداء مستی است باد و ار و نفل راس بطلان
قوای دماغی و اتساع حدقه و حالت جنون و شرارت پس از او اغما و اختلاج عضلات صورت و اطراف
و تشنج حلقوم مانند ملدوغ سلت خار و در اکثری فی بسوس کز از و بثورات چند در جلد پیدا شود
با خارش علاج مقی است و پس از قی نمودن دوغ از مجربات بود و هم شیر بنک است در صورتی که دوغ نباشد
و اما له از سرکه نمایند و چون اغما زیاد بود صب الماء در سر نمایند چونانکه در کل سموم نباتی معمول است
اما علامات کسیکه بدن را بیخ خورده باشد بجهت علامات مسموم بلا از انه است از دوار و نفل راس و اختلال
حواس خمسه و اتساع حدقه و هذیان و دیوانکی و شرارت و پس از اغما و خارش کلو و عسر البلع و بواسطه
ارخاء اعصاب زبان تکلم ممنوع و کاهی لکنت پیدا شود علاج نیز چون مسموم تا تو راست از قی دادن و حقنه
سرکه نمودن و صب الماء کردن اما علاج کسیکه شوکران خورده باشد در این همین دوا است که سقراط بدو
هلاک شد و چون این نبات بسیار شبیه به جعفری و کشنیز بود بسا مردم که سهوا از و خورند علامات
او است صداع شدید و قوع و نفخ در بطن و خارش در کلو تهیج صورت و کبودی آن در و رو داج عنق
و امتهال الدم و بول الدم و بزاق بزغفی کرد در ضیق النفس و اختلاج در اطراف بظهور رسیده نفس
نبض بطوئهم رسانیده و بر ضیق النفس هلاک کردد اما علاج ابتداء مقی دهند پس از قی نمودن اما له
از دوغ بیدا غیر و سرکه نمایند و صب الماء در نخاع کرده نفس را دمند و جوهر نوشادر بو یانند
و چون آن لهاب در معده و امعاء بود زلو در بطن انداخته و دهنات بکار برند و کلل خورانند و چون

در تعریف سموم و تریاقات او

ضعف قوای زیاد بود محرکات دهند چون جوهر نوشادر و کبریت اما نباتات و کافور و مشک و شراب
امثال او اما علامات مسموم اسیدانه سمانک که جوهر بادام تلخ بود و همین علامات که بیان می‌شود
ظهور کند در کسیکه بادام تلخ یا هسته امیا او و یا هسته هلوز یا دیگر خورده باشد اختلال قوای دماغی و
دوار بقسمیکه اشیاء را کلاد از کردش بیند بحسی اعضا خوف یا تلق و اضطراب مثل زیاد بخواب و تشنجی که
مبدل بکزاز شده و میبرد و هر قدر زیاد خورده باشد زود تر هلاک کرد در فقیر در زمان منازعه
اهالی انگلیس با ایران در اردوی ایران بجانب بندر ابوشهری رفت از راه فیروزآباد فارس و در بعضی
از جبال بادام تلخ کوهی زیاد بود که شیرازیان او را در آب شیرین چند روز نهاده و بدو تنقل می‌کنند
و بخورک می‌نامند سربازی از آن بادامها چند زیج سیر برگرفته بود و خورده بود و در تنگی راه که رفته بود
سمیت بادام در وجود او اثر کرده بود بیفتاد حقیر را بر احوال او اطلاع دادند که سربازی از گرسنگی یا از
مرض دیگر در راه افتاده بر بالین او رفتم در زمانی که اعضای او بحس شده بود و تشنجی در اطراف او بود
با اختلال قوای دماغی و نوار نفس هر قدر تفحص احوال او کردم که چه خورده رفیقان او می‌گفتند که دو
روز است چیزی نخورده و از گرسنگی چنین شده و حقیر علامات سمیت را در تبه نباتی در او مشاهده نمود
بالاخره بعد از تفحص زیاد سربازی گفت دیگر بیان کرد که امروز از فرط جوع بخورک زیاد در راه خورده
فقیر را در عرض راه وارد روی کرده دست رسی بدوا و مقی نبود او را بجانب خود گذاشته برفت در آن
دیگر که از او خبر گرفتم معلوم شد که سه ساعت بعد از آنکه فقیر او را دیده بود بسوی آخرت شتافته است
و در تشریح مسموم این هم مشاهده شد که دم در عروق فاسد و سیاه چون قطران گشته و بوی بادام
تلخ از او مشموم می‌شد اما العلاج ابتداء مقی دهند و فصد از وداج ظاهر نمایند و هم صب الماء در
سر کرده این تخته را بکار برند بکیرند لعاب بهدانه یکسیر جوهر نوشادر دو قطره اضافه کنند و بدو
نوبت خورانند و بجای جوهر نوشادر یکدرم قلیاب مصفی توان داد و این ماله نیز بکار است بگیرند
لعاب بهدانه یکسیر جوهر نوشادر بیست و پنج قطره درهم کرده بیکنوبت حقنه نمایند و همین علاج است
در کسیکه بادام تلخ و اشیاء جنس او خورده باشد اما علامات کسیکه کوچله یا جوهر او خورده باشد
صورت دلک قلع کبود و ضیق النفس و لکنت در زبان پدید شده بتدریج صدا ساقط شود نبض
صغیر و قلیل در حرکت خود بطی شود و تکانی در اعضا بظهور رسد چون تکان رخ الماس و کم کم
علامات ملذوع سلک خار از قبیل عسر النفس و عسر البلع و بغو و نشدید بهم رسیده که باندک

حکایت

در تعریف سموم و تریاقات آنها

زمانی اختلال مبدل بکزاز شده پس از آن اعضاء مسترخی شده و هلاک شود و بعد از موت این دوا
بقدر سر بکنجش بت خودش کاهی نیز علامات و عوارضات مذکوره پدید شود ولی بسیار خفیف مانند
اختلاج در عضو بجبر یا تشنجی در اطراف یا تکانی خفیف در اعضا و بزودی برطرف شود و فرنگان را
اعتقاد بر اینست که قوت کوچله بمرور و تدریجی که صرف می‌نماید در بدن جمع شده و عوارضات پدید
کرده در اینها علامات کفایت دوا است برای طبیبی که کوچله در کسی بکار برده اما العلاج ابتداء
مقی دهند و پس از آن ماز و را لحج کرده بنوشانند و تدابیر دیگر را که بیان نموده ایم باید رعایت نمود
و در این سم خوراندن افیون در آخر کار منفعت نماید علاج کسیکه قاچ سمی خورده باشد اگرچه بود
ایران عموما در ایران عموما قاچ کم یاب و تغذیه بدو بنز چندان رسم نبود مگر حشک او را از اطفال
و غیره دوای کرم را نمایند ولی در دول خارج بخصوص روسیان زیاد بکار برده و قوت غالب اینها است
و قاچ با الوان مختلفه است و سبز رنگ او تا حال دیده نشده و بعضی از اینها را قوه سمیت بود که بخودی
خود در او موجود است چنانچه در مقدمه کتاب شرح داده ایم اما علامات مسموم او خارش و سوزش
کلو عطش مفرط هوع و نفخ بطن یا قولنج شدید و در بعضی اسهال لذع یا عوارضات عصبانی چون دوار
و ثقل راس و هذیان و اختلال قوای دماغی و فواق و صغر نبض و قطی و تشاوب و اختلاج اعضا که
مجربه تشنج شده هلاک کرد اما العلاج اولا مقی دهند بخصوص از بیکاربزا که در این سم النهابی
در معده بود و ادویه مقی دیگر را حد نیست که با التهاب معده سازگار نباشد و در عذر نانپو
مرغ در کلو نموده تا قی شود پس از قی کردن سرکه خورانند و هم طبخ ماز و بکار برده و مگر از سرکه و روغن
بید انجیر حقنه نمایند و بنوشانند زنبرد با فراط بنز سودمند است و برای دفع التهاب معده و لوکد
بطن دهند و جهت ضعف قوای استعمال محرکات چون کافور و اما نباتات و امثال او بثابت سودمند است
و هم دلک اعضا بعرق و سرکه نفعی کلی نماید و همین علاج و تدابیر در جمیع مسموم نباتی که ادویه او را
ندانند ولی ادویه نباتی بود بکار است و در سموم معدنی این علاج بیفایده و غیر مستعمل است
علامات کسیکه کافور خورده باشد بود اعضا با خنکی لون صورت تمطی و تشاوب با هذیان و سستی
عضلات بطلان حواس خمسه و انحنای پی در پی که بدان اغما تلف شود اما العلاج اولا مقی داده
پس از آن مسهل و یا حقنه زیاد بکار برند و چون دم مبل بدماغ نموده فصد وداج و طلای از ابریق
در جبهه و ضماد خردل در ساق پا نمایند اما علامات کسیکه طرطون یا تنباکو خورده باشد زوال

علاج مسموم قاچ

علامات مسموم کافور

در تعریف سموم و تریاقات آنها

رنگ رخساره دوار راس سبل بخواب سستی اعضا اختلاج در عضلات صفر نبض وارتعاش آن
سوزش وخارش کلو در بعضی وا سهال وگاهی ارخاء وسستی در عضله مستدیر مقعد بظهور رسیده
که بدین جهة بول وبراز بی اراده واختیار دفع شوند اما العلاج ابتداء متی دهند وپس از آن حقنه با
سرکه وروغن بید انجیر بوده ومطبوخ خارا دوبه قابضه چون مازو وانجبار وبلوط وپوست نارون نوشانند
وگاهی استفراغ بفصد باز لو لازم افتد وگاهی از کشیدن غلیان خاصه در کسانیکه عادی نیستند
عوارضات بد پدید شود ولی خفیف تر وبزودی نیز برطرف شود علامات کسانیکه سوزنجان خورده باشند
خارش وسوزش در کلو ومعده با قولنج ودوار وحالت مستی ارتعاش واختلاف نبض زحیر وعسر البول
که گاهی منجر به تقطیر البول یا بول الدم شود استرخاء عضلات بدن که در آن حال هلاک شود اما
العلاج متی وپس از آن مطبوخ از ادویه قابضه چون مازو وحقنه از سرکه وروغن بید انجیر واستعمال
زلو در بطن وگاهی نیز بکار بردن ملینات وادهان لازم شود ودر صورتیکه ضعف قوای بدن بود
استعمال ادویه محرکه که چون امانیاک وکافور بغایت سودمند است علامات کسیکه عرق منکر خورده
چون اکحل وعرق جمار انثی خورده باشد مستی بیهوشی ناگوری لب وصورت ودرد وارده وداج
وتواتر نفس وانما که بدان بمیرد علاج متی وچون دوای نتواند خورد باید محلول انتمون را بواسطه
آب در رگ در ورید عضد داخل نمایند بتفصیلی که در کتاب جراحی مسطور است واتخاذ کریم سکنه بود
فصد نمایند وحب الماء از ابشر در سر نمایند وهم بوباسیدن امانیاک که جوهر بوشادر بود وجوهر
او منفعت کلی کند صفت لنخه بگیرند شربت هندبا اسکان جوهر بوشادر یا تر ده قطره در ارد نبوشانند
وهمین لنخه را چون بکار برند مستی را زایل نماید تمام شد علامات مسموم سم نباتی وعلاج آن در
حال بیان نمائیم علامات مسموم سموم معدنی را با تریاق آنها بعون الله تعالی وتوفیقه
علامات کسیکه سمیت مس یا سمیت دیگر از ترکیبات نحاسی در او اثر کرده باشد چون زنجار وغیره و
همین علامات است در کسیکه غذای مانده در ظرف مس غیر سفید خورده باشد خاصه چون آن غذای
در ظرف مس مانده نیز ترش بود علامات کبودی چشم زردی صورت وگاهی جلد بدن کلا زرد شود
مانند آنکه در یرقان وطعم فلز در دهان مانند آنکه پول سیاهی در دهن کرفته باشد جریان بزاق عطش
مفرط وی متواتر که بقاعده کرانی بود وقولنج در معده وامعاء اسهال الدم با عوارضات عصبانی چون
صداع وتشنج واسترخاء مضیق النفس وصفر نبض ومرگ اما العلاج اول تدابیر در این سم قی نمودن است

علامات مسموم سوزنجان

علامات مسموم عرق منکر

علامات مسموم مس وترکیبات نحاسیه

در تعریف سموم وتریاقات آنها

وچون غالبا طبیعت بخودی خود قی می کند متی را آب نیم گرم وروغن فراز دهند که معین بر قی باشد
وپس از قی نمودن تریاق این دوا است قند وبا سفیده تخم مرغ که به جرجیه معلوم شده وقند را باید
شربت عنابی ساخته بکار برد وسفیده تخم را در گلاب مخلوط کرده بنوشانند وسرکه در این سم مضر می
نماید زیرا که او را حل کرده وقوت او زیاد شود واما لبادهان نیز سودمند است ودر کسیکه سمیت مس
بتدریج وطول زمان اثر کرده باشد مانند کسانیکه در کارخانهای مس سازی وغیره بودند علاج آنکه
خوردن گوگرد واستحمام با آب گوگرد مصنوعی ومعدنی بود اما علامات کسیکه دارا شکنه خورده باشد اول
همچان ومیل دم بدماغ که بدین جهت صداع وحمرت چشم با شفاف آن وضیق حدقه با احمرار لون صورت
پدید شود وطعم فلز در دهان با خارش وسوزش کلو وعطش مفرط او التهاب ورم ووجع معده عدیدی
که لمس بمعده نتوان نمود پس قلق واضطراب وقی الدم واسهال الدم با عسرت بول وفریبوس بظهور رسید
نبض صغیر ومرتعش شده اختلاج وتشنج در اعضا حادث گشته هلاک گردد اما العلاج چون در مسموم
دارا شکنه نیز قی بخودی خود موجود است لهذا بهتر آنست که سفیده تخم مرغ را با آب نیمگرم مخلوط ومزوج کرده
تا بکسان کردد ومکرر بخورانند ودر غلغه در گلو با پر مرغ وغیره نموده قی کنند واگر قی نشود باز هم
نفع کلی کند زیرا که گوگرد موجوده در سفیده تخم با دارا شکنه ترکیب شده سمیت او برطرف گردد وهم
نشاسته تریاق این دوا است وشیر نیز فایده بخشد وبرای دفع التهاب معده پس از قی زلو در بطن زنند
ملطفات وحقنات بکار دارند علامات کسیکه جمیع نباتات خورده باشد سوزش شدید در مری ومعده
ووجع والتهاب ومیجه نفخ شده سوراخ نماید معده را ومتورم سازد غشاء صفاق را وبکشد
اما العلاج تریاق مخصوص این دوا است نمک طعام که در آب حل کرده بنوشانند تا آنکه با سنگ جمیع ترکیب
شده سمیت او زایل شود علامات مسموم سرب وسمیت این جسم در بدن بدویع بود یا بواسطه قرب مجاورت
وصنعت بد وچون در نقاشان وکسانیکه سرب می سازند ودر کارخانهای سرب سازی هستند
ویا بخوردن ترکیبات سربی چون شکر سرب وامثال او که اتفاقا وسهوا کسی خورد وگاهی نیز بواسطه دفع
امراض از استعمال ادویه سربی علامات سمیت پدید شود ویا آنکه در جراحات سوختگی بواسطه استعمال
سرب سمیت او پدید شود علی ای قسم کان این سمیت در بدن یا حادث است ویا مزمن علامات حاد او
کشیده گی صورت وچهره گی رنگ رخساره وضیق حدقه با خشونت حلق ودهان عطش مفرط وتهوع
وقی که کرانی بود ووجع شدید در محل ناف که علامت مخصوص او است وهم در این مرض شکم به پشت چسبد

علامات مسموم سنگ جمیع

علامات مسموم سرب

در تعریف سموم قاتل یا قاتلات آنها

و هیوست شدید عارض گردد بنوعیکه بهیچ وجه دوا نفع نشود و مرا زمانند سرکه شراب و تشنج در پا
که بتدریج مهر یا سرخاء کشند بعض بطی و مختلف و اختلال حواس خمسه یا اعما بظهور رسیده هلاک
شود اما العلاج در صورتی که سبب بواسطه خوردن ترکیبات سربی بود سولفات دوزنک که نافی
شود و یا ترکیب با سرب شده سمیت او برطرف شود و چون سولفات دوزنک موجود نباشد نمک فرنگی
دهند و چون هیچ یک از اینها نباشد زاج سفید نیز می توان داد ولی زاج قوت چندان ندارد و پس از
اینها شیر و یا سفیده تخم مرغ و یا آب صابون بکار برند و هم استعمال اینون که مرکب است یک کدم
دهند رفع تشنج امعاء نماید و هم حقنه از نمک فرنگی نیز پسندیده است و چون سمیت سرب مزمن بود
مانند آنکه در نقاشان و امثال آن استحمام آب گوگرد معدنی فایده بخشد و برای رفع هیوست و تشنج
ایشان سه دوا مستعمل است روغن بید انجیر و نمک فرنگی و روغن فیفره که مکرر ذکر شده از موده و
مجربات است علامات کسیکه سولفات دوزنک خورده باشد عفوصت در دهان خارش و سوزش در
گلو عطش مفرط بانی و اسهال مانند مبتلایان بوباء ضیق النفس با صرع نبض و اختلاف و تشنج
مرگ اما العلاج ابتداء آب گرم زیاد خورانند تا قی کامل شود پس از آن مطبوخی از مازو و یا جوهر
آن که از نباتات مخصوص این دوا است بکار برند که رفع سمیت او شده نجات یابد علامات کسیکه
انتیمون خورده باشد زوال رنگ رخساره کشیده گی صورت و تبرکی و تهوع و قی متواتر با سوزش و
خارش معده که علامت التهاب و ورم اوست و با لاخره اسهال الدم با قلق و اضطراب و فواق و تشنج
بهم رسیده اختلال در دماغ و تفرج در معده پدید شده هلاک گردد اما العلاج ابتداء آب گرم
خورانند که قی شود و پس از آن مطبوخ مازو یا مطبوخ پوست کنه کنه دهند و برای تدفی دوای جوش
یا تعفین قلیاب یا تعفین فیون بکار برند که در یکروزده قطره تعفین قلیاب در سه شراب حل
کرده توان داد و آنجا که ورم معده و امعاء بود استعمال ضد ورم و دهنیات بکار برند علامات
کسیکه سم الفار خورده باشد و این سم را اگر در فرنگستان در خصومت و دشمنی خورانند علامات
او سوزش و خارش گلو و معده و تشنج حلقوم کشیده گی صورت و خیرگی چشم و سفیدی او یا کبودی
و عطش مفرط که بهیچ وجه تسکین نیابد و متواتر که اغلب کرانی است و در اورشهای چون تمامیان
بود و این سم در معده چون بزودی حل می گردد در اجزاء منداخله بقی پارچهای سم الفار موجود است
که چون او را در آن لمند بوی سیر دهند و کم کم مغص با زوبع و درد بنده شدید در امعاء پدید

در تعریف سموم قاتل یا قاتلات آنها

شده و بر از متعفن دفع گردد و در اگر بعضی از اشخاص از این سم تولد یا از مندفع می شود و گاهی فرسیوس
با نقطه البول عارض شود بعض صغیر و مختلف و بودت اطراف با تشنج و مرض شاکی از حرارت و
التهاب بدن است چنانکه در وباء و جمیع علامات وبائی در این سم پدید شود بعدی که چون در
هنگام وباء اگر کسی را بدین سم مسموم نمایند تمیز او از وباء مشکل خواهد بود و بالاخره فواق عارض
و قوت عضلانی ضعیف گشته و اشیاء مختلفه در نظر او آید و صدای او نیز مانند مبتلایان بوباء
گردد و سمی در عضلات ساق پا حادث شده بمیرد و چون اثر سمیت این جسم بتدریج در کسی بروز کند
مانند بدا و مثل این سم فلج طولی و ابلهای چندی در جلد بروز کند که بزودی منقضی شود و چون مزاج
گرفت و هلاک شود اما العلاج ابتداء آب گرم فی بوده و پس از آن چند دفعه پرا کبر دو فرکه تریاق
مخصوص این سم است استعمال فرمایند صفت او بگیرند زاج سبز را در آب حل کنند که آن محلول سبز رنگ
شود آنگاه بقدری جوهر بوشادر در او ریزند که در دی اثری رنگ در آن محلول آب شود و این
در دهدرات دو فرو تریاق سم الفار است قدر شربتش تا دو مثقال بود و این تریاق در نگاه داشتن
بزودی فاسد می شود و از این است که تازه او را باید ساخته بکار برد و بجای این دوا چون ممکن
نگردد شراب صابون و سفیده تخم و شربت فند باید بکار برد و هم اما له از دهنیات سود دهد
و بواسطه رفع ورم معده و امعاء استعمال ضد ورم مفید است و چون سمیت دارا شکنه مزمن باشد و
فلج و ابلهای مذکوره ظاهر شده باشد استحمام آب گوگرد معدنی مفید است علامات کسیکه فسفر
خورده باشد سوزش در معده و امعاء بانی و اسهال دموی که آن مدفوع بقی و اسهال روشنایی
مانند کرمهای فرنگی در تاریکی از او پدید شود و قلق و اضطراب با تشنج و فرسیوس و عدیل البول
پدید شده هلاک شود اما العلاج ابتداء مقی از آبکا دهند و دهنیات بکار برند و هم شیر
و هم حقنه نمودن و هم چنین استعمال صمغ عربی و روغن بادام مفید بود و چون فسفر بواسطه
تریتی معده مبدل بتریتی فسفری گردد لهذا خوراندن بنا شیر نیز مفید است و آنجا که ورم
معده و امعاء بود استعمال ادویه ضد ورم سود دهد علامات کسیکه بد خورده باشد و
این سمیت در بدن خالص بود و بدن را سمیت چندان نیست علامات او اختلال خفقان
با اختلاج او تاریخ دست و عضلات دمعه و هزال بدن و حمی شبیه بحمی و طپش قلب و نفث الدم
و درد زنان بسلان خون از زخم با هزال ایشان و در مردان جرم بیضه به تعلیل رود و فرحه در دم

در تعریف سموم و تریاقات آنها

عارض شود و این عوارضات که از سمیت بدید آید رسد بمرور است که چون مدتی بدخالص بکسی خورانند
ظاهر می‌شود اما العلاج تریاق این دوا است نشاسته که مکرر ذکر کردیم و بجهة التهاب معده و امعا
استعمال ادویه ضد ورم بکار برند که بسیار سودمند علامات کسیکه بری‌ام خورده باشد التهاب
و سوزش معده با قلق و اضطراب و جمیع عوارضات که در ادویه اکاله است عارض شده و هلاک
شود اما العلاج تریاق این دوا است نمک فرنگی و اگر موجود نباشد کچ خورانند که با او ترکیب شده
سمیت او برطرف گردد علامات کسیکه اهل خورده باشد و این جسم بواسطه عفوصت و حرافت او از
حلق پایین نرود و اگر بندرت اتفاق افتد علامات او نیز علامات ادویه اکاله است چون التهاب
معده و امعاء و قلق و اضطراب و عطش مفرط و کشیده کی صورت و امثال آن اما العلاج بهترین
تریاق جهة اهل بلیهو بود که بخورانند تا با اهل ترکیب شده سمیت او زایل گردد و بعد باستعمال
ملینات پردازند و برای رفع ورم و التهاب معده و امعاء تدابیر ضد ورمی باید بکار داشت علامات
کسیکه قلیاب وارد به قلیابی اکال خورده باشد چون قلیاب مصفی و یا قلیاب مرکب با اسید کربنیک
و یا نطرون و امثال او طعم عفص و بول سیاه و دردهان تا سوختگی حلق و دهان مانند آنکه از آتش
بسوزد عسر البلع و قی متواتر که منجر بقی الدم شود و جمیع معده و امعاء قلق و اضطراب استعمال الدم
و فواق و مرگ اما العلاج تریاق مخصوص این دوا است آب لیمو و یا شربت سرکه و هم استعمال دهنیات بسیار
سودمند است که با این جسم ترکیب شده نهایت صابون حاصل شود و صابون در بدن ضرری ندارد
بلکه جلا در معده بدو اموده شده از تقرح ایمن شود علامات کسیکه ترشی کوکرد خورده باشد حرقت
دهان و زبان و حلق و مری و معده که از سوختگی مبدل بقانقریا شود با قلق و اضطراب و وجع و
سوزش معده قی متواتر که آن مدفوع سیاه رنگ باشد و هم بواسطه سوخته شدن عضو رو بکلی ضیق
النفس عارض شده و بمیرد و اگر که تلف نشود بواسطه تقرح که در مری پدید شود انطباق در او پیدا
شده و اکل و شرب ممنوع گردد تا بمیرد اما العلاج بهترین تریاق تباشیر و پس از او آبی که گل سفید در
او حل کرده باشند و یا آب صابون و چون انطباق و قانقریا پدید شود بقاعده علم جراحی که در
کتاب او مفصلا ذکر شده باید علاج نمود و بعضی از نباتات شبیه بشیر در اگر صاحب چهار برگ
بوند و بفرانسه اکسالیس و یا اکسالیک نامند ترشی باشد چون ترشی که در نبات موسوم به ترشک
بود و از جنس این ترشی است ترشی مرتواس و ترشی محصول بول که از دیاد او موروث منک مثانه است

علامات مسموم بری

علامات مسموم اهلی

علامات مسموم قلیابی

علامات مسموم ترشی کوکرد

در تعریف سموم و تریاقات آنها

و در زنگستان ترشی این نباتات را اخذ نموده و نقاشان زیاد بکار می‌برند برای بعضی رنگها و
در او سمیتی است که گاهی بواسطه خوردن این علامات پدید شود سوزش کلو و التهاب معده و
امعاء قی الدم متصل صغر نبض و تشنج و مرگ اما العلاج چون این ترشی زیاد قابل یا هات است لهذا
اولا آب نیم گرم داده که قی شود پس از آن آب هلک و نشاسته و اگر نباشد آب صابون و یا کل سفیده
خورانند و از جمله سمومات استنشاق هوای سمی در بدن و عموما این هوا بر سه قسم بوند
یکی هوای گربن و دیگر هوای سمی که از ادویه بیهوشی در کیفیت هوا اثر نموده به بدن رسد چون اطر
و خلفرم و سیم هوائی که سمیت کوکرد در او اثر کرده و جوهر هوا را سمی نموده است اما هوای گربن
است موجود در زغال که هم او را هوای زغال و هم هوای مائی نامند و در زنگستان زنان
چون خواهند خود را هلاک سازند در اطاق کوچک بی منفذ رفته منقلی از آتش زغال نهاده به
خوابند و در آن خواب هلاک شوند و هم این هوا یافت شود در میخانه‌ها هنگام انقلاب انگور و جوش
او که این هوا در زمان جوش آمدن انگور از و موجود و متصاعد شده در میخانه جمع شود و مگر بر دیگ
شده که کسانی که اطلاع ندارند بمحض ورود آنها بمیخانه‌ها آنها متغیر شده و گاهی بیهوش افتند
و اگر توقف بمحل بطول انجامد هلاک گردد و هم در بعضی از مواضع مانند چاههای عمیق و معادن
کوه و بعضی دره‌ها از هوا بخاری خود موجود است و هم در بعضی از زمینها پدید شود علامات
کسیکه سمیت این قسم هوا در او اثر کند ابتداء در تنگی در جبهه و راس پدید شده باطنین و دوار
و حالت مستی و شریانهای صدغ در رو و ضربان پیدا کند کم کم بطلان حواس خمسه باطنه بروز
کرده بحدی که اگر آدم عاقل باشد و در چنین محل و اطاق که این هوا بود نشسته باشد در او نتواند
بازگرده بیرون آید و بعد طپش قلب و سستی بی نهایت در اعضا تا توانائی نفس و پس بطور آن بیهوش
شده صورت منتفخ و کبود گشته کف سفید در دهان پدید آمده بمیرد و در تشریح این اشخاص
چون شریانها و ورید را مرده و سیاه مانند قطران دیده اند اما العلاج ابتداء تا بدان شخص را
از آن محل که هوا بوده خارج سازند که هوای تازه با و برخورد و در دهان او نفس دمند و چون
نفس بقاعده شود و نفس کشد فورا فصد نمایند و اعضای او را با سرکه و آب سرد بشویند اما
سمیت هوای اطرفلفرم که از ادویه بیهوشی است علامات او است اولا اختلاج جفون و استرخاء
عضلات اطراف چنانچه گرا ایستاده است بیفتد و چون بیهوش می‌نمایند کسی را برای عمل همین درد

علامات مسموم ترشی اکسالیک

علامات مسموم هوای مائی

علامات مسموم هوای بیهوشی

در تعریف سموم و تریاقات آنها

علامت کافی است برای بیهوشی او و دیگر جوهر بیهوشی بد و نبوده باشند و اگر بیهوشی صورت گیرد و نفس کشیدن
با نفس و نبض صغیر و مختلف و یا انفصال شود و کم کم نفس کشیدن تمام شده هلاک گردد اما العلاج چون
این دوا را بعد برای بیهوش نمودن استعمال نمایند ابتداء طبیب با اخراج باید ملاحظه چشم و نبض مریض
کند که چون اختلاج جفون و تغیر حدقه پدید آید دوا را از بینی مریض بردارد و مدت انحلال موافق
مزاج مختلف شود در طول قلت نفس و چون مزاج عضلانی [illegible] دوا انکه اتفاقا زیاد به بینی او نهاده
باشند و سمیت او بروی کرده باشد [illegible] کاری برده ابرد بقوت بصورت او زنند
که بحال آید و بعضی اشخاص که [illegible] بحال آیند و تمامند و در بعضی حالت
مستی پس از بیهوش آمدن عارض شود که دوازده الی بیست و چهار ساعت طول کشد و این مستی ضرری
نمی کند اما سمیت هوای گرد که بفرانسه اسپد ایدرسولفوریک نامند و این هوا مخصوص چاههای
مزابله و بالوعه بود که گرد موجود در بر از در هوای آن چاه مستحیل شده متوقف گردد که اگر مغنیان و
کناسان چون بدان چاه روند بیهوش شده بیرون نیایند و علامات آن اشخاص از این هوا چون علامات
مسمومه هوای کربن باشد ولی لزاست آن زود تر از او نیز اسرع است و علاج او مانند علاج آن است که در

علامات مسمومیت هوای کبریتی

هوای ذغالی بیان نمودیم و هوای کلرور دو شو رافع سمیت این نوع هواست علامات کسیکه ذرایع حزد
باشد ابتداء بروز حرارتی است در اعضا مانند حمی با تواتر نفس و وجع و سوزش در دهان و معده
با جریان بدان و عطش مفرط و تشنج کلی با عسر البلع و فی الدم و گاهی نیز اسهال الدم بود و قلق و اضطراب
بی نهایت وجع معده بقسمی که لمس بد نتوان نمود عسر البول و تقطیر البول که منجر به بول الدم گردد و تشنج
در آلات بول و عضلات قضیب پدید شده که بدان جهت درد در خاصرات اندفاع بول و فرسیوس شدید
پدید شود صورت کشیده گردد و قلق اضطراب زیاد شده اطراف بدن قرمز و سرد گردد و هذیان و
اغما پدید شده بمیرد اما العلاج ابتداء مقی از پیکاداده و پس از فی صمغ عربی محلول در آب با الفا
برزلیه دهند و استعمال ادهان در این سم ضرری نماید زیرا که قوت دوا را زیاد کند و هم خوردنی
گاوز و ضماد از زد موضع گلینه و مشانه بغایت سودمند خواهد بود و برای دفع عسر البول جلوس در
آب گرم مفید بود و هم باید دانست که گاهی ذرایع اطفال استعمال مشمع ذرایع مورث عوارضات مذکوره
شود ولی بسیار خفیف و در یک دو روز رفع گردد دیگر از سمومات است پنیر و گوشت قدید بدبو که
که سالها مانده باشد که به تجربه رسیده که چون گوشت دو روزه و پنیر را مدتی نگاه داشته ناگهنه

در تعریف سموم و تریاقات آنها

کردند سمیت در او ظهور کند که علامات مسمومیت او از این قرار است التهاب معده و امعاء با تهوع
و عطش مفرط و قواق و نفخ بطن با اسهال الدم و ضیق النفس و انتفاخ اطراف و تشنج اینها با انجماد و مرگ
اما العلاج ابتداء مقی دهند و پس از مقی زیتهای نباتی چون آب لیمو و نمک و آب جوزه و امثال اینها
و حقنه از آب گرم و روغن طریان از موده و مجرب است و دیگر از جمله سمومات سمیتی است که از انسان
از جوان با انسان تاثیر کند و از انسان آن سم طاعون گاو بود و طاعون گاو که بفرانسه ان تراکس و باشد
نامند عبارت است از تورم غددهای لمفاتیک شکم گاو که بزودی آن ورم منجر به تقرح شده و رمی گاو
از و بیالا آید و چون این ورم بعضوی مجروح از انسان برخورد این عوارضات و علامات پدید شود
حمی شدید متصل مانند حمی محرقه با سستی و کوفتگی اعضا و هذیان و بار و سیاه در زبان با قلق
و اضطراب درونی و بیخوابی و گرانی و بعد از چند روز بثورانی چند در بدن شق ظاهر گردد که
بزودی بزرگ شده و منفرج گشته اطراف خود را اکل نماید و ملا کساز داما العلاج ابتداء مقی از
ابکا دهند و بثورات و اورام را قبل از تقرح منفجر ساخته صلیب وار بشکافند تا ماده از خارج گردد
و کالیت پیدا نماید و مسحوق کنه کنه با ماز و یا مسحوق ذغال با نهار زرد نمایند و لمبیر
از همه دواها کلرور دو شو بود که زود رفع نماید و بجهت ضعف قوای بدنی ادویه محرکه چون جوهر
نوشادر و اطریفل و کافور و امثال اینها بکار برند و از همین جنس است سمیت ماده موش موشه

سمیت ملیس هشتاب

اسب که بفرانسه مرف نامند و این مرض عبارت است از تورم غددهای لمفاتیک گردن اسب که مدت آن
بینی خارج شود و آن ماده مسری است بحیوانات جنس او و بحیوان غالبا سرایت کند بهتر اینکه
مواظب او رست خاصه چون در رست مهتر جراحتی و انشقاقی بود و علامات این مرض نیز بعینه علامات
محرقه است از جهت حمی بعلاوه آنکه از محل سرایت رشته قرمزی با غده های لمفاتیک قریب بآن
موضع رفته و غددهای را متورم ساخته بزودی منفجر گردد و علاج فی و داغ نمودن موضع آن
و سایر تدابیر که ذکر گردید و التسلام و دیگر است سمیت که از سگ هار پدید شود و چون تفصیل
او در کتاب جراحی مفصلا بیان شده بذکر او نپرداختیم و از همین جنس است لدغ هوام چون زنبور
و طبل و عقرب علامات او بنا آه سوزش و وجع در موضع گزیده شده با ورمی محدود و کم کم
اطراف او متورم و منتفخ شود و در بعضی فی و اسهال پدید شود و نبض مختلف گردد و رشته قرمزی
از محل ملدوغ با غده لمفاتیک قریب بآن موضع ظاهر گردد و آن غددها را متورم کند و چیز

در تعریف سموم حیوانی و علاج آنها

در علاج تأخیر افتد عروق جذابه آن سم را بدوران خون داخل نموده هلاک کند اما العلاج
دوای ملدوغ هوام جوهر بوشاد است و هر قدر زودتر بکار برند مفیدتر خواهد بود طریق
معالجه آن است که ابتداء عضو ملدوغه را بمکند و یا باد کش نمایند پس آن موضع را صلیب نگاشته
و در سه قطره جوهر بوشاد در آن چکانند و اطراف آن زخم را با روغن زیت چرب کنند و هم چند
قطره جوهر بوشاد در ذرکی شربت فنداضافه کرده بنوشانند و چون گزیدن از زنبور بود نیز
همین علاج است بعلاوه اینکه چون غالبا نیش زنبور در عضو شکسته می ماند باید بواسطه ذره بین
او را پیدا نموده اخراج کنند و از گزیدن مار حیوانی چون توبه پدید آید و علاج همین است که
ذکر شد بعلاوه جوهر کنه بکار باید برد از حوضات اجتناب نمود اما لدغ حیه بدانکه سمیت
مار در زهر قدر است که در حقت دو دندان مجوف که پیش مار بود و بقیه اعضای او را سمیتی نیست
و رطوبت که در آن غده تولید می شود سمیت دارد و چون بعضوی برخورد علامات سمیت بظهور
رسد و بعضو سالم اثری نتواند نمود مگر آنکه عضو مجروح بود چنانکه مار در هنگام گزیدن
ابتداء دندان خود را بعضو فرو برده که زخم شود آنگاه از جوف آن دندان رطوبت در آن زخم
ریزد و اگر دندان مار را بکنند دیگر ستم او کارگر نباشد و همین عمل مارگیران و افسونگران بود که
دندان مار را کنده و بدست مردم دهند اما علامات کسیکه مار او را گزیده باشد ابتداء در
موضع ملدوغ درمی با کبودی ظاهر گشته که بعنفا سوزش و وجع آن بواسطه سمیت آن عضو بر اطراف
گردد و عضو متهیج شده و تشنج تا نگاهی چون تکانی از خروج الناس در آن موضع پدید شود رنگ رخسار
زایل گشته و اعضا سست شده جریان خون از بعضی آلات مانند لثه و یا استهلال الدم و نزف الدم
پدید شود و اعضا سرد شده نبض صغیر و مرتعش گشته بالاخره حواس مختل شده دوار و قلق اضطراب
بظهور رسیده هلاک شود و بعضی از مارها هستند که پس از سه ساعت از گزیدن ملدوغ او بمیرد
و بعضی تا سه شبانه روز طول کشد و قسم اول بیشتر از مارهای مخصوص بلوچستان بوند که فقیر مکرر
دیده است اما العلاج ابتداء باید عضو را کی بشکل صلیب شکافته و او را بمکند یا بدهان
یا بواسطه شاخ حجامت پس از آن کی جوهر بوشاد در آن چکانند و اگر جوهر ممکن نگردد دامن داغ
نمایند و بستن بالای عضو را از شرایط است و اطراف موضع ملدوغه را بروغن زیت چرب
کنند و بزودی دوای قی خورانند و بعد از قی نمودن جوهر بوشاد در خورانند و هم بیوشانند

علامات کسیکه او را مار گزیده باشد

در تعریف پناه معدنی

سم بیوشانند و هم استعمال سم الفار بغایت سودمند بود و چون موضعی باشد که می توان قطع نمود
مانند انگشتان در مانند کم از جمیع معالجات بهتر است و هم می توان جلد آن موضع را در مانند که
مار زده باشد بالا گرفته به برند یا بچینند و محل او را داغ نمایند و باید دانست که جمیع از جهت
استعداد قبول کردن مار ندارند چنانچه دیده شده که در بعضی هیچ اثر نکند باب هم
در تعریف پناه معدنی با خواص و فواید آنها بدانکه پناه معدنی در روی زمین فراوان و بسیار
بوند ولی هفت قسم از آنها را معلمان علم شیمی به تجربه اجزای آنها را شناخته اند و اطباء بزرگ به تجربه
برای بعضی از امراض مفید دانسته اند قسم اول آبنت که نمک فرنگی مسمل در او موجود بود و آن آب
سرد و تلخ مزه باشد و از شرب او اسهال عارض گردد و چون آن آب را بجوشانند و اگر تابستان بود در
آفتاب نهند که رطوبت او جزو هوا گردد نمک فرنگی در او ته نشین شود و در زمستان از آب چهار
یک آن آب سه مثقال نمک فرنگی اخذ شود و بهمین قسم در هر زمین که آن آب باشد قدر نمک او را
معلوم توان نمود و از طول زمان و قرون در نمک آن آب نقصانی روی نمایند خواص آن آب اولا
جهت بیوست مزاج جمعه اغنیا خوبست که بسر چشمه آن آب رفته روزی چند بنوشند دویم برای رفع بیوستی که
در زنان بستن پیدا شود و جهت حبلی که بیوست در طبیعت او غالب شود آن آب از جمیع ملینات انفع
خواهد بود قسم دویم آبی است که نطرون در او موجود است و آن آب سرد و ترش بسیار خوش
طعم بود و چون قدری از آن آب در ظرفی کرده به نهند تا هوای او خارج شود طعم او تلخ گردد و چون
او را بجوشانند تا مائیت او برود نطرون در او حاصل شود بطعم تلخ و نطرون در آن آب کمتر از نمک
فرنگی در آب تلخ است که ذکر شد و فقیر این آب را در مملکت کرمان در بلوک سرد سیر هشت فرسنگی
شهر کرمان دیده که قنائی از و جاری نموده بودند و چون در این آب کلی یا گیاهی اندازند نطرون
محلول در آن آب اطراف آن جسم را احاطه نموده متحجر گردانند خواص این آب مقوی اعشیه مخاطی است
لهذا بسیار منفعت نماید و اگر نزله مزمن دیده را که چون خاد و ند نزله در تابستان بدین آب مداومت
نمایند در زمستان از نزله دیده ایمن خواهد بود دویم برای مرض سل که مخلوط به شیر نموده بنوشند
سیم در مرض سوء الهضم که در این مرض با شراب ترکیب کرده بکار برند چهارم در مرض نزله مشابه
پنجم در حصات کلیه و مثانه که رفع وجع او نماید دهم کاهی حصات کلیه را خارج نماید ششم در
نزله عشای مخاطی ملقوم که از نتایج او سرفه و خروج نفث بود هفتم در سوزناک یا دمزمن که

در تعریف آب معدنی که نمک فرنگی دارد

در تعریف آب معدنی که نطرون دارد

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

در تعریف میاه معدنی

و بنوشیدن آب ترش معدنی منفعت کلی نماید خاصه چون آب ترش معدنی گرم باشد زیرا که این میاه معدنی
که ذکر شد در بعضی از منه گرم و در بعضی سرد بودند و تفاوت در استعمال آنها نبود مگر قلیل قدر
شربت این آب در ابتداء پنج سیر بود که اول سه سیر خورده و یکی را راه رو کنند پس دو سیر دیگر را مایل نمایند
و باید در سر چشمه این آب رفته از روی گرفته بنوشند و چند روز که میل نمودند بتدریج بر او بیفزایند
و از یک چهار یک تجاوز نفرمایند قسم سیم آبی است که هم نطرون و هم نمک فرنگی در او موجود بود در
آب گرم و طعم او چون آب گوشت جوجه است خواص او اولا جهت امراض مزمن کند دویم جهت رفع یبوست
مزاج سیم جهت مرض بواسیر چهارم برای ورم طحال که نتیجه یرقان بود پنجم جهت مرض ذیابیطس ششم
جهت مرض نقرس و مفاصل مزمن و این آب را خالص و گرم باید نوشید و اگر از چشمه بیاورند و سرد
شده باشد گرم نمایند قدر شربتش پنج الی ده سیر بود قسم چهارم آبی است که نمک فرنگی قلیلی با آن
و این آب گرم و بهره نبود و در یک چهار یک او تخمیناً پنج گندم نمک یافت شود خواص این آب اولا در مقدمه نقرس
و مفاصل سود دهد نوشیدن و استحمام بدو و هم نفع کلی نماید در استرخاء و فلج یا و این آب را چون
در شیشه کنند تا دوازده ساعت بحرارت خود باقی بماند قسم پنجم آبی است که آهن در او وجود دارد
و این آبی است صاف و بقاعده سرد و گاهی نیز گرم باشد و طعم او کمی عفص و جزئی حموضت در او بود و
چون او را با آتش بجوشانند تا مایت او خارج گردد آهن او ته نشین گردد و رنگ فرمزی در مجاری و حوما
که این آب روان می شود رسوب سرخ در آنها ظاهر است و چون این آب مطبوخ تا روز زنند رنگ او فرمزی
سیاه شود و چون زمانی بماند طعم مرکب دهد خواص او باستحمام و نوشیدن اولا جهت تقویت اعضا در
ضعیفان و نافهمین دویم جهت خداوندان خنازیر و ضعف معده سیم جهت مرض خلد پس که ناخوشی
خاصه دختران در هنگام بلوغ است چهارم برای زنانی که از ضعف مزاج و بنیه حمل پیدا نمی کنند پنجم
در جمیع امراض که ضعف و بیقوتی بدن حاصل آمده باشد چون استفراغات زیاد و اخراج دم از اعضا
و هم در رقت دم و در یک شده که چون مدتی این آب را مداومت کنند در خون بدن آهن زیاد شود
مانند آنکه املاح حدیدی خورده باشند و این فقره را از فصد نمودن قبل و بعد از مداومت تجربه خواهند
سیر کرد و علامت کفایت این آب است چون نطش مسوی گردد و زبان باره پیدا کند و جلد خشن
گردد و اشاره بر خلاف است در حبلی و خداوندان مرض سل و قلب و امراض حاده و کثرت دم طریق
استعمال خوردن این آب باید که هنگام صبح در خلای معده نوشید در روز یک استکان و کم

در تعریف میاه معدنی

اضافه نمایند بقدری که تحلیل رود و باید دانست که نوشیدن این آب گاهی مورث دوار و
خواب باد شود و این بواسطه اسید کربنیک ممزوج آب بود و چون از خوردن او نهوع و سنگینی در
معده پیدا شود آن آب را با شیر و یا لعاب صمغ عربی مخلوط کرده بنوشند و باید در سر چشمه رفته
این آب بنوشند که آوردن او باعث کمی قوت او گردد زیرا که اجزای محلوله در او که آهن باشد در آب
می گردد و هم باید دانست که از استحمام بدو گاهی حس نملی و یا حکه و یا حرارتی در جلد پیدا می
شود و گاهی عرق زیاد جاری شود و با آنکه نبض صغیر و بطی می گردد و گاهی مورث خدر یک
قطعه از جلد شود و یا لعکس تشنجی در یک قطعه از جلد ظاهر گردد و استحمام بدین آب نیز جهت تقیح
خون حیض و بواسیر اعانتی می نماید دهم در آمرجه مستعد بکرم نفع دهد و این آب را نیز مضوعی
توان ترتیب نمود که یک بند برادهٔ آهن مسحوق بکجزء طرطیر چهار جزء نمکی آب جنبه نموده و در کوره
ریخته نهند تا زمانی که رنگ او بسان مرهمی زرد شود آنگاه او را برداشته کلولها از او ترتیب
دهند که هر یک نیم سیر وزن داشته باشد و نگاه دارند هنگام ضرورت یک یا دو عدد او را
در آب حل نموده بدو استحمام نمایند و اگر در آب حمام حل کنند اقوی باشد قسم ششم آبی است که
بد در او محلول بود و این آب بسرد و بوی مخصوصی دارد و طعم او چندان متغیر نیست و مانند سایر
آبهاست و چون بدین آب قدری ترشی گوگرد زنند و پس از آن محلول نشاسته داخل کنند رنگ
او بنفش شود و هر قدر بنفشی او زیاد تر است بد در او زیاده بود و بدین آب هم استحمام نمایند
و بقوت بنوشند اما خواص این آب اولا جهت مرض خنازیر بود دویم فتح اطفال را سود دهد
دویم برای نقاهت که از مرض کوفت بود دویم در وجع عظمی که سبب کوفت باشد که استحمام بدین
آب و خوردن او رافع امراض مذکوره است ولی مخصوص بمرض خنازیر است قدر شربت این آب
برای نوشیدن در ابتداء دو سیر بود و او را هم چنین سرد و خالص باید خورد قسم هفتم
از میاه معدنی آبی است که گوگرد در او محلول است و این قسم از میاه غالباً گرم و گاهی سرد باشد
برنگ تیره که نظر سبز آید و چون او را از چشمه خود برگرفته در ظرفی کنند صاف بود و بوی او
به تخم مرغ گندیده بود و این آب را نباشامند و استحمام بدو رافع است مرض بواسیر و مفاصل مزمن
و نقرس مزمن و خنازیر و جرب رطب و اورام جهت درد کمر و جراحات مزمن و فهج و نقاهت و ضعفی
که سبب خوردن سیماب باشد سود کلی دهد و هم استحمام بدین آب نیکو است اشخاصی را که بیست اجسا

در تعریف آب معدنی که بد در او دارد

در تعریف آب معدنی که گوگرد در او دارد

در تعریف سیاه معدنی

معدنی در مزاج ایشان اثر کرده باشد چون مطلاکاران و کسانیکه مشغول تجربه سرب و سیماب هستند و شب و روز در این کارخانها مجاور باشند و استمرار بدین آب کاهی مورث رمال در اعضا گردد و یا بثورات شبیه بجرب در جلد بدن پدید شود و این از انتقال ماده مرض است بدان موضع و ضرری ندارد و باید دانست که رنگ قرمز بصورت غالب چون در آب رود آن رنگ قرمز سیاه شده و تا مدتی باقی میماند و این آب را مصنوعی توان ترتیب داد در صورتی که معدنی او یافت نگردد و تفصیل مصنوعی او در تعریف کوکرد در این کتاب بیان نموده ایم و اگر خواهند اطلاع یابند در مستحجات در فصل کوکرد ملاحظه نمایند

93

BLANK PAGE

اول حکیمی که در یونان شرح اسکله پیاز حکیم ۴ احوال بقراط و کالن حکیم ۵
مداوا بقوه سامعه ۶ مداوا بقوه سمع ۶ مداوا بقوه باصره ۶
مداوا بواسطه قوه لامسه ۶ مداوا از راه حواس خمسه باطنه ۶ علاج
امراض جسمانی ۷ اثر دوشابی و علاج بدو ۸ در تعریف عینک ۹
در تعریف حرارت و علاج بدو ۱۴ استعمال آب زن ۱۵ حمام بخارستگاه ۱۶
استعمال الحمام ۱۷ استعمال آب بزرگ و اقسام آن ۱۸ در اثر برودت و علاج بدو ۱۸
در اثر برودت هوا با عضا ۱۹ در استعمال ادویه باردة ۲۰ تعریف ابرد و استعمال بکار ۲۱
در تعریف صب الماء و اقسام آن ۲۲ طلا ابرد به تمام بدن ۲۳ شرب ابرد در امراض ۲۴
در تعریف للت طریکه که قوه کاه دنا باشد ۲۵ در تعریف سل و لهیب ۲۶ در تعریف چرخ آب ۲۷
در تعریف مقناطیس ۲۸ فایده مقناطیس در امراض ۲۹ در تعریف اغذیه حیوانی ۳۱
تعریف حلاوت ۳۲ در تعریف اشیاء که صاحب نشاسته اند ۳۳ در تعریف ادویه ۳۴
در تعریف جنبید ۳۵ در تعریف لحم ۳۶ اشیاء که اکل ایشان موجب ازدیاد شیر است ۳۷
نباتاتی که خوردن ایشان شیر را قرمز کند ۳۸ تعریف بیاض البیض و لحوم طیور ۳۹
در تعریف اغذیه نباتی ۴۰ تعریف بروز نباتات ۴۱ اصول نباتات ۴۲
تعریف تارج ۴۳ در اشیاء رسمیه متداوله که همراه هر [illegible] ۴۴ در تعریف عسل ۴۴
فایده و خواص عسل ۴۶ در تعریف مرتی الات که با عسل خورند ۴۷ در تعریف آب ۴۸
در تعریف چای ۴۹ حکایت قند چای مسکو ۵۰ تعریف قهوه و رکلات ۵۱
تعریف ماء الشعیر مسکر ۵۲ در تعریف شراب ۵۴ در تعریف عرق مسکر ۵۵
در تعریف رکی و خاص ۵۶ در تعریف هوا ۵۷ در استعمال ادویه بر سیر قدیم ۵۹
طوایف نباتات ۵۹ طایفه اول و دوم و سیم و چهارم نباتات ۶۰
طایفه پنجم و ششم و هفتم نباتات ۶۱ در تعریف ادویه که بعد تجربه مهندس شده ۶۲
ادویه که بواسطه امتحان و تجربه مهندس شده ۶۳ ملاحظات طبیب در استعمال دوا ۶۴
ملاحظات مریض در استعمال دوا ۶۶ ملاحظات جنس مریض در استعمال دوا ۶۵
در تعریف اصناف بیهوشی ۶۶ در تدابیر از ادویه ۶۸ در بیان استعمال ادویه با غذا
۶۹

استعمال ادویه در جلد ظاهر بدن ۷۰ استعمال ادویه در چشم ۷۱
در تعریف فصد و حجامت ۷۲ در تقسیم ادویه بر ابواب و فصول ۷۳
در تعریف ادویه مقی ۷۵ در تعریف انتیموزنی ۷۷ در تعریف دفع انتیموان ۷۸
در تعریف کاری که مقی است ۷۹ در تعریف سولفاریک که مقی است ۸۱
در تعریف ابیکاکوانا ۸۲ تنبیه ابیکاکوانا ۸۳ در تعریف مقی که طول کشد ۸۴
در تعریف ادویه مسهله ۸۵ در تعریف تمر هندی ۸۵ در تعریف [illegible] ۸۶
در تعریف طرطیر ۸۷ در تعریف طرطیر قلیابی ۸۸ در تعریف طرطیر طرطیری ۸۹
در تعریف ملاین مسهله طرز عمل ۹۰ در تعریف مسهلات حاره ۹۱
تعریف دیوند چینی ۹۱ تعریف افتیمون مرکب ۹۲ تعریف مرکب
تعریف جلاب ۹۴ در تعریف سنا مکی ۹۵ در تعریف صبر زرد ۹۵
در تعریف قمونیا ۹۷ تعریف [illegible] و تخم حنظل ۹۸ در تعریف [illegible] ۹۹
در تعریف عصاره مرکب ۱۰۰

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

tarikhema.org

BLANK PAGES

DR. OARO
ISFAHAN
19 35
MINASIAN

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

C. C. M.

BLANK PAGES

pdf.tarikhema.org

manager.tarikhema.org

BLANK PAGE

Foliated 44 JM

tarikhema.org

UCLA

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org